

سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰

از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده
باد ائینن موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہردرلین غسرب
کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزني، وردک، میدان و کابل براي
حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال
فعالیت مینماید ؛
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه
ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
در جوزجان : شیرغان، بندر سرپل .
در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه
هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام، باموتراهای آرام -
مسترچ .

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیستور میرسد

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و تئو نیاید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلوک ۱۳۷ متصرفتک دوستی
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفرتی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گلفروش

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبيب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را به دسترس
مشتریان محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ما

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروش ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۲

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مشتریان تعبه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عوموس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تعبه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی

وحید الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پیش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحید الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری:
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

سبده وون

شماره ۷۰۷ ماه میزان و قریب سال ۱۳۶۸ مطابق
اکتوبر و نوامبر ۱۹۸۹، شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱

ماخ سفید

سید رسول رسا:

دینتو
ادبیات و
حالات
خیره



- در شماره آینده میخوانید
- اسرار شقایق های پرنده که اخیراً به زمین فرود آمده بودند
- ۱۵ دلایل در پیشتانگونی
- زنده گی جان کنه دی چگونه بود ؟

در صورت امکان اگر قسمه های (هزارهک شب) در جمله سیاهون به شکل سهال جمله بی چاپ شود، خوب میشود. درین اواخر مکشهای هنرمندان هندی به شکل برسام آورده و جمله چاپ میشود، با اینکه میدانم مرز هلاقه به ستارگان نام هندی درین جوانان به شکل رحمتتاک آن شهر پانته است، اما منس خواهم این مرض به سرورین این جمله هم سرایت کند. نوبه نویسی از لیسبه رابعه بلخی

پیشنهادهای

عشقه
زندگی جوانی که در سینه زده
رنگ معنوی، فقر و رخ آبی
یکتای معنوی
بیت معنوی
آیت در کفر
بیاغ و دلکش شده، روح معنی شده
بیت معنوی
معنوی با کلام معنوی
عشق در سینه
دست معنوی
تافتی، نامور
و شرمش هم، در سینه
زاد هم، کس هم، کس هم
شهر معنوی
عشق در سینه
نقد معنوی
کلام معنوی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. مضافاً همینکه به اداره مواسلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر و یا چه نویسنده مسترد نمیکرد. نظریات آرایه شده در رسائل صرف نظر نویسنده میباشد.

پیدا

۲۱

حضرت محمّد نیکمرغه میلا

چگونگی جاویدی را بگیرد

در جایگاه عاشقان و عارفان



مدیر مسئول: دکتور ظاهری
تلفون: ۶۱۱۰۲
مکارن: محمد اصف معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
صوبه پور: ۶۱۸۷۸

ادرس: بلاک ۶، امکوریان سم
Sabawoon monthly
magazine OF AFGHANISTAN

دلایب کمار سردی از غزنی

... میگویم از غزنی اسم ولسی
نمیدانم چون ندیده ام.
دلایب کمار در یک مصاحبه
بسیار جالب و دلچسپ خود
حرف های زیادی برای خواندن
دارد که برای هر خواننده سیاهون
ارزشمندی های دارد.
دلایب کمار درین مصاحبه
در برابر وضع امریز سینه ای هند
حرف های دارد. جاسی گفته.
- چیزهایی به عنوان شعر -
در آهنگ های فلسی ماسروده شده
که من معنی آنها را نمیدانم
مثلاً آهنگ ((جیس جیس)) آه
با موضوع فلم ارتباط دارد و نسه
بالفظ و معنی قابل برداخته
این مصاحبه را در صفحه ۵۰
مطالعه نمایید.

میگویند انسان وقتی در برابر
دشواری قرار میگیرد که راجع به
خود صحبت میکند، من شنیده ام
ما وابسته گی خیلی داریم
با مرکز سلاطین غزنی بی داریم.



ماخ

نوشته تاگور
در صفحه ۲۸ بخوانید

لغره اتحادیه ژورنالیستان
جمهوری افغانستان
هیات تحریر:
بارق شفیق
دکتور محمود حبیب
عبدالله شادان
رهورد زریاب

حساب بانکی (۰۲۳۳) ۸
د افغانستان بانک
Price: Abroad- 50 US dollars
yearly- 25 US dollars - 6 mounts

با مردم خانواده ها



و آتشی های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد و عملی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. فعلا برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیل های معین وجود دارد.

از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، بار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کاغذی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وعده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر از کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاوون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمدن کابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلمان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنر و ادبیات مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده هاگان ماخواری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده هاگان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته دگاری دوستداران و خواننده هاگان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متاسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده هاگان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خالص داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاوون برای خواننده هاگان افتخانی در دایره ای مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر است که به خواننده هاگان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال



سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعدا د گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده هاگان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده هاگان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده هاگان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه هاگان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده هاگان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر - خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از - کار سیاوون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط تایل استهزا بود و بی - برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاوون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته گشت های انتقاد را که در این

تکلیف حضرت محمد بیکمراغه میلاد



د پيري خوشحالی، معای دي
 چه د حضرت رسول کریم (ص) د
 مبارک میلاد یادگار هر کال به د پير
 د زینت او برتین صورت لمانع
 کڼي پخوله دي په پورته د انوس
 وړ بله کومه خبره وي چه دغه
 یادگار د نړي په گوټ گوټ کس
 پواصي د برتونو په خرافاتو پد
 مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
 گرام په ترتیبولو او د بېر نوټو
 په درولو یاد علماء په تقریرونو
 لمانع کڼي پير یی له دي چه
 د رسول (ص) د تعلیماتو سوه
 وړ وکی رڼا اوږانگه زموښ
 د زړونو توټم ته ورسوي او یا
 زموښ د نفسانیت په زنجیرونوکس
 راټکیلی شوی روح ته په خپلواکه
 سره د یو پلا آزادي ساخستلو
 نصیه په برخه شی .

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
 په مقصد معان یوه نکر و او پواصي
 د بعثت د مقصد په پوهیدو او
 خبریدو هم غه فایده لاس ته
 نشي راتلای، ترخوچه دغه خبری
 تش تبلیغ اوه منور و معانیو پورې
 تړلی وي اوزموښ د تکملای ر-
 رهنا ونه گزول شی .
 حضرت رسالت (ص) په پد پور
 واضحو الفاظوکی د خپل بعثت
 مقصد د حسنه اخلاقو د تعلیم
 ورکول بیان کړي . پاک قرآن رسول
 کریم د (خلق عظیم) په لقب
 سره یاد کړي او د رسول کریم (ص)
 قول یی، تاسه ایتدیه کړیدی .
 اخلاقیات د فلسفیانه خیر نسو
 مجموعه گڼل د فلاسفه د کاراوشیوه
 ده . د رسول (ص) سنت د دي د
 پیغمبر (ص) په علم او وحد (ص) په
 قول او فعل وینای او کولوکی هغ فرق
 نه وي او دغه د انبیاء د صفت
 معنی او مفهوم دي او مومن هم
 هغه دي چه د رسول (ص) پیروي
 کوي معنی په اصول او کولوکی یی
 کم توپیر او بېلوالی نه ټلوي .
 چېرې چه توپیر او بېلوالی پیدای
 شی، هلته ایمان په نفاق اسلام
 په گڼو حق په باطل اولم په
 جهل تبدیلمنځي .

عالم هغه ندی چه ټپه تقریرونه
 کوي، عالم هغه دي چه د هغه
 عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو
 معیار و گزوي، مومن هغه ندی چه
 پواصي په ژبه د خپل ایمان اعلان
 اویمان کوي بلکه مومن هغه دي
 چه د هغه علم د هغه په وینوکس
 داسی گرد ش او د وران و کسري
 چه د هغه د علم په خلاف د بدل
 هڅ عمل د مینځ ته راتللو امکان
 موجود نه وي .
 که چېرې زموښ په زړونوکی د
 ایمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نسو
 مونږ باید د خپل نفس په مقابله
 کی خپل د ریخ غوره کړو او وگورو
 چه مونږ خپل ژوي والی ختم -
 الرسول سره ساتلی شو او که
 خرنه ؟ که چېرې مونږ کی پسه
 رښتیا سره لږ غه اخلاص او مینه
 پاتې وي نو مونږ باید دي تسه
 عمیر شوچه مونږ دغه غه د پاسه
 یوزراو خلور سوو کلوکی د رسول
 کریم (ص) تعلیمات ترخه
 ند اړي مسخ کړي او د حق لسه
 لپارې خومره لږي شوي یو .
 مذ هب په تشواری یی عمله نمرود

تقریرونو، مشاعرو او شعرونو
 با ندې ژوندی نشي پاتې کیدي
 سیا سی شعارونه پواصي لسه
 سیا ست سره ښه ښکار منځي .
 مذ هب کی له علم سره ژوند پیدای
 کڼي، د نفس له تزکیس شپره پسه
 ژوندانه کی نوي هیلی پیدای کڼي
 حقیقی مینی او انسانیت خخه د
 انسانی صفاتو رښتینی ژوند مینځ
 ته راغی .
 که چېرې مونږ په صاد قانه صورت
 د رسول کریم (ص) د بعثت یادگار
 لمانع غواړو نو مونږ باید په دي
 معان پوه کړو چه د رسول (ص) د
 بعثت خخه مقصد غه شی دي
 د هغه د یاد شوي حسنه اخلاقو
 معیار غه اوزموښ د زمانی مسایل
 خه شی دي او د هغود حل کیدو
 په لارکی هغه خرنه گټور ثابتیځي
 خرنه چه د رنج او ناروغتیا
 علاج یی د صحیح تشخیص کیدو
 خخه هیڅکله ممکن ندی، نو هغه
 شان ترخوچه مونږ د خپلو

د هغی خوشحالی ښکاره کول
 چه په هغی کی د روح سکون
 نه وي، هغه خوهغه یی مفهومی
 او بی معنی اشعار و سله ریدي
 چه په هغسوکي د ژوندانه وینا
 او هڅ ښی ښانی نه لیدل
 کڼي، هغه خبری او تقریرونه
 چه د زړه له تل نه راونه وینای په
 زړونو او روح کی تاتپه کړي
 هغه ټول یی معنی اوی اثره
 تبلیغی وپاړي او خبری دي .
 د میلاد (ص) د جشن ل
 لمانع او خخه ترهغه رخت پوري
 فایده لاس ته نشي راتلای ترخو

د کایناتو پرتولو لند واوچو یو
 شان نازل شوي چه هغه انسان
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
 لسی دعوت ورکوي چه هغه د
 خدای د عدل او حکمت یی ساری
 خزانه ده همدغه شان خدای
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم
 د بحر دی سر او سامانه ساحل له
 لید ونه ونه پارسی - ریشتی علم
 د دین علم دی او نور ټول علوم
 د هغه خانگی دی او ټول علوم
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام
 کی پاتی وي ترخوچه هغه خپل
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
 وخت چه د هغه رابطه له دین
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله
 دی چه هغه ګټور نشی پاتی کیدی
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب
 څخه بیلېږي دغه وخت کی هغه
 د ځلکړو د غلطولو اوس لاري کولو
 لپاره پکار لویږي همدغه شان
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم
 وژنی، تباهی او بدي سامان
 برابروي کوم وخت چه سیاست له
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت
 کی څخه د عدل مساوات او
 انسانیت د وژنی موجب ګرزي او
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
 له مذ هب څخه فاصله نیسی نو
 دغه وخت کی هغه د بصیرت او
 سمی لیدنی په ځای انسان په
 هغو تورو تیاروکی سر ګرد انوي چه
 له هغو څخه بیرونه د صحیح او
 سلامت راوتلوا مکان هیڅ نه لیدل
 کیدی یو په دي حساب یواځی -
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
 څخه مطلب ندی، بلکه ایمان هغه
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
 ته رسیدی چه هغه د علم له ګداز
 څخه راوړي، ټوله همدې کبله
 اسلام یواځی د عقایدوله مجبور
 هی څخه مطلب ندی بلکه هغه د
 علومو سرچینه ده از د علم څخه
 مطلب نه شمرت دی اونه اقتدار
 اونه دولت اود ارای، بلکه له علم
 څخه مطلب عمل دی، رحمنه
 لفظاً ترخوچه مراد اومطلب هغه عمل
 دی چه په ریشتی علم باندې بنا
 او شروع شوي وي، علم یون هغی
 عمل دی او عمل یو جسمانی فعل

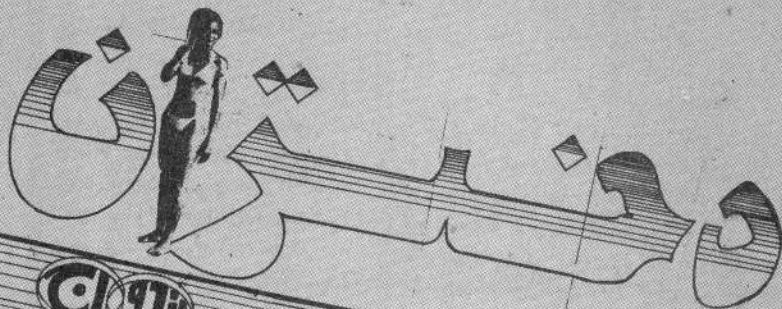
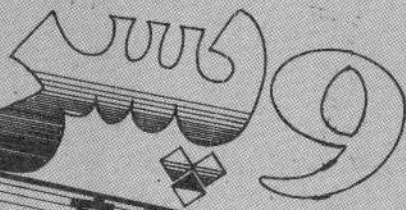
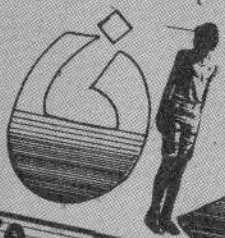
پاتی به (۱۰۰) مخ کی

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -
 ستی تعلم هم ورکه څیرې خدای
 تعالیٰ (ج) منی، نولمې پستان
 ما څکړې هغه د هغی بت وی او که
 مان ی د هغه لمړي جزو لاله
 تنقید ی او د هغه برخه یسی
 تعمیری دی غیرله الله مه منی او
 الله منی کوم وخت چه خلکو
 خدای ومانه هغوي وویل چه
 خدای عادل دی د الهی د عدل
 عقیده یواځی عقیده د عقیدې
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات
 او تکمیل د تاد و پوره د دی
 لپاره چه هغه انسان د عدل او
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
 تیاروي چه هغه د کایناتو نظام
 کی پته دی او ترخوچه هغه د علم
 یقین ترمنزل پورې ونه رسیدی
 ترهغه وخته پورې الله تعالیٰ
 باندې ایمان د هغه د یقین
 منزل کی پاتی کیدی پراپمان باندې
 د یقین اویا ورکولو اهمیت د دی
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله
 هغه د بل هیڅ نظام باندې کیدی
 نشی دلته یقین په شک تید یسل
 شو، هلته په ثبات کی ترزل مینځ
 ته راځی، منافقینو سره له هرڅه
 تر څه دغه وټو هغوي ته شک
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
 عدل څخه د انکار څیره محانته
 غوره کړم وروسته له هغه پراپیلو
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار
 وار راځی او پسر له هغه د جبر
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق پسا
 اسلام کی محکه پراپید کار او څر -
 ا ب عمل دی چه هغه مسلمانان
 له سمی لاری کړي اوله اسلام
 عمل نه ګر حواته نژدی کوي منا -
 فق له کار نه محکه بد ی چه
 همدغه اسلام د دعوت اریبه نامه
 سره د مذ هب بد نامی سبب
 ګرزي، اسلامی عقاید، هیکله د
 جهل اوتوهم پرستی اوما فوق -
 الفطرت حواته د ایمان راور لیسو
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
 اواساس دی او د حیات اوزو -
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
 شان اسلام د خدای د عقیدې د
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو
 دعوت اویلنه ورکوي - قرآن محکه

تعالیٰ چه تصویریه دی یو مذاهب
 او قومونوکی دغه شان روانی
 خود هغوي د خدای چه تصور
 د هغو د نفسانیت پیداواری او
 همدان یواځی د هغوي
 نفسانیت د تمکین د رجه اوسبب
 ګریدلی شی .
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ
 چه کوم تصویر اندی کړې هغه
 د هغوي له بعثت سره پوره
 سازګار دی یعنی هغوي حیوا -
 نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو
 حواته بیای، زموږ به د ورکسی
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو
 تینو درجوته چه رسیدلی که
 د هغو جایزه واخستلی شی نو د
 اسلامي تعلیماتو حقیقت هغه
 شان واضح اوتنکاره کیدی چه
 پخوا له هغه هیکله شوي نه و .
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو
 سرچینه یی عقیده د توب دی پوره یی
 عقیده د توب معنی په کایناتوکی د
 حکمت اود عدل له نظام څخه انکار
 دی، کوم وخت چه انسان د قدرت
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د
 علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت
 چه د حکمت له نظام څخه انکار
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه
 د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي
 کوم وخت چه چیرې اصول نه وي
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه
 نه وي او د اواضح خبره ده چه
 هغه عمای کی چه یقینی او د -
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .
 که چیرې له ژوندانه څخه د -
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه
 یی د ناامیدی، حیوانیت،
 نفسانیت، شخړه او جګړه وبل څه
 پاتی کیدی، هغه د افراد ولسه
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه
 فلسفه جوړیدلی شی او نه کومه
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو
 باندې هرڅه حسابیدي او چور -
 یدی شی، په همدې سبب رسول
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص
 ونکړ و تر هغو پورې د هغو علاج
 هم ممکن ندی - د هغه ریښو
 علاج پورته اوزر کیدی شی چی
 د خپل رنج د حال او احوال
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو
 علاج هیکله کیدی نشی چه د
 خپل رنج او درد څخه منکر اود
 صحت مندیدي هوار کړي، د اکثر
 تشخیص په حقیقت کی د صر ض
 معلومید لیدی، ټوله داسی حال
 کی چه جسمی ریښو علاج یی له
 تشخیص څخه امکان لري نو
 همدغه شان د روحانی امر او
 علاج یی له تشخیص اومعلومید و
 څخه څرنگه ممکن کیدی شی، ټوله
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
 کار کی رشتیا اقدام کول یو لوی
 او ضروري کار دی، ځکه زموږ
 دانسانی او اوسنی درې د ری
 او پراځنی زموږ له یی علمس
 نه هغی جمود او اخلاقی ضعف -
 څخه سرچینه نیسی او ین سبا موږ
 په هغی کی داسی راکړ شوي یو
 چه پخوا له دي هیکله داسی
 شوي نه و . که چیرې د رسول کریم
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو
 تعلم ورکول دی نو دغه مقصد
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیی
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر
 او تشریح ورکولو څخه کار واخستل
 شی او که چیرې موږ داسی وکړو
 نو د عقاید او د دین په اصولو کی
 په داسی شی پاتی نشی چه موږ
 پری پوه نشو .
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور
 باندې دی او زموږ د دین
 خصوصیت د ادی چه د اللہ چه
 تصور په هغه شان سره کووچه
 زموږ د علمس اواصلی ژوند باندې
 معین او ثابت شی او د غد حقیق
 او باطل معیار دی، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلاتم رابه پایان
برسانم ومنحیت بک داکترخوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانفان باسر بلندی وانتخار
زنده گی کم از دخترانیکه
بجوود های که شایسته بک دختر
انفان نیستند هستند بدم
میاید.

دوروی بدم می‌آید

ماید رابع بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:



کرد به مردم باید خدمت



زرتکار احمد زئی کارمند گسرك
میدان هوایی کابل:
وظیفه لم رابعلته مندی پیش
سپید گوش می نمایم تا مسافری
ازمن راضی باشنده از کسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالص
مینمایند خوشم نی آید آن ها
باید بداند که چک نمودن بکها
وظیفه ماست و مادر مقابل
مسئولیت دارم.
همیش گوشیده ام مسافرنیکه
از خارج میاید و خسته میباشند
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان راز باده بیرون
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام و سیاری
از مسافرین درین آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال شان
بدون چک از پیش ما تهر شود
آن ها باید این قدر بداند که
چک نمودن وظیفه ماست.



اول باید تحصیل

راهنما کرد

گردم
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا
به د روس میگذارند بدم میباید
همچنان از آن ها خواهشمندم
تا برای آموختن برو ندهنه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز
اتحاد شوروی :
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز

خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم



داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نیاید و بعضی
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی
محلل پوهنجه
ژورنالیزم :
میخواهم از ناکولته اول نسر
فارغ شم به حیت یک ژورنالست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنز الای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادر را همیشه از
خود راضی نگه دانم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندان است
و الای فرزندان خود حق بزرگ -
دارد .

میبلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه فدوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میبلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتن
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .



وحد امید: از موهبت سیاهی فلیکلور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌باره اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر مینمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوبنده» امرا در مسعود و حید امید نوشت و در مسعود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش را برای چاپ رساند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای و حید امید باین آغاز بسیار قوی و بر فضا بود. بخصوص نبودن و حید به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای و حید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی و حید امید در میانشان به خود می‌آوردند او را در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی میکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسان وجود ندارند که به آرزو مندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوز آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه‌ها را در نبال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در ششم میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابه آغاز تانیشخند و تمسخر بیسی هنران سبزه‌ها معانی میدهد، عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

دستور و شهر خودی

کله چی د شپې هوا نه او -
آسمان صاف وي . زيات شمير
ستوري به آسمان کې گورو . داسې
ښکاري چې د ستورو ترمنځ به
واټونوکې د آسمان معنی برخی بی
له ستوروي . د اکا په دې د ليدل
دې چې موز يوازي هغه ستوري
لیدل شو چې د يوه او په عين -
حال کې نژدې وي . په هغه
صورت کې چې کله له تلسکوپ څخه
آسمان ته وگورو بی شمير نور
ستوري به ووينو چې به بی وسيلس
د هغوي د ليد وړ نه لرو . همدغه
رنګه د تلسکوپ په واسطه کولای
شو ووينو چې همدغه روښانه ستور -

د هغو ستورو او سيارو په ډله نه تر
دې چې په حتمه ، سپوږمې اولم
پورې اړه لري . دغه ډله د کھکشا
په نوم ياد يږي او د کھکشانو شمير
په نړۍ کې لږ نه دي . په لويه
تلسکوپونو او د شميرنی په ماشينونو کې
چې په محاکمې توګه د ستورو -
شميرنی له پاره دي په هغو کې د
کھکشان شمير يو ميليون ته رسېږي .
په پام کې ولري چې هر کھکشان
هم د سل ميليونو په شاوخوا کې
ستوري لري . نويه دې ډول که د
ټولو ستورو شمير وپاړو او د شميروار يو
چې سل ميليونه ستوري به يو
بيليون کھکشانو کې ضرب کړو .

ډولونه په ډولونه

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس
د وري پوستر او نامتوان خورگرو -
مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله
نړۍ کې يې له نامه سره خلک
آشناي لري او آثارونه يې د رنماوي
کوي .
دغه ستر انخوری که په ۱۴۸۳ اکسي
وزيزيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند
سترګې پټې کړې . رافائل د ستر
انخوری سربيره معمار او لرغون
پيژندونکی هم و . او هنر له بيلا -
بيلو څانګوسره يې پوره آشنايی
درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم
د مری تصوير -

میکل آنژ

د ايټاليا د ښو ستر مجسمه
جوړونکی چې آثار د ټول بشریت
لپاره د وياړ او افتخار وړ دي .
۱۴۸۵ کال وزيږيد او په ۱۵۶۴ -
کال مړ شو .
میکل آنژ د انخوری مجسمه
جوړولو او معماري په فنونو کې لږکی
استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار -
اوس هم د نړۍ په بيلا بيلو هيوادو -
د ونوکې په ډير وياړ او احترام ساتل
کيږي . د میکل آنژ په آثارو کې د
نګرې ښکلا شته ده چې د ډيرو
کلونو په تيريد وسره يې ارزښت

مارکو پولو مشهوری گرخيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور
انډي گرهيډونکی دی چې خپل
ژوند يې د نړۍ ډير بيلو سيمو
او خلکو سره د آشنايی او پېر -
نږه پورې معلوماتو د راټولولو لپاره
لاره کې تير کړ . مارکو پولو د خپل
هيواد ونود مطالعې په لاره کې زموږ
هيواد افغانستان ته هم راغی او
زموږ د هيواد په باب يې يو شمير
ليکي هم وکړي .

پرتګالی ماژيپلان

پرتګالی ماژيپلان
هغه مشهور سمند رگرهيډونکی دی
چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال وزيږيد
او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو .
نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي
برخه کې د ماژيپلان سمند ري تنګس
کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي
کال په داسې حال کې چې د -
پنځو هسپانوي بېر يو قومانده او و
د ختيځ له لوري د لويديځ خواته
د اطلس د سمند رله لاري د برازيل
په لور وخوځيد او د ((پاتاګوس))
په نامه سيمې ته ورسيد . ماژيپلان
دغه سيمه د ((سترو خلکو څارو))
په نامه ونوموله .
ماژيپلان او ملګرو يې د يو شمير
سمندري توانونو له زغملو وروسته
آرام او بوتو ورسيد او دغه اوبه يې د

اروپايی سمند گرخيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې
د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد
په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورټو
توريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸
کال يې د تروته جزيره مخه وکړه
او په خپل خپلوم سفر کې د مرکزي
امريکا په سواحلو کې پلي شو . هغه
د خپلو دغو سفرونو له لاري يوه نوي
قاره چې امريکا نوميزي کشف کړه .
خو پخپله يې د مرګه ترورمې هم
پاړ نه کاوه چې نوي قاره به يې
کشف کړي وي .

سفر نيمکر پاتې شتو

جزيرې يې په گرهيډ وراگرهيډ و
بيل وکړه . خود جزيرې او سيمه ونکو
د دغو برډ پورته ونه زغه ، سهل
راوړايدل ، ماژيپلان يې وواژه او
د هغه ملګري يې له خپلو سيمونه
وايستل . پدې ډول د ماژيپلان
سفر نيمګړي پاتې شو . ملګري يې
لومړي د ((مولوسک)) جزيره ته
او ورسې ((برنټو)) او ((تيمور))
جزيره ته ورسيدل او يې لږ نه چې
استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي .
هسپانيا ته ستانه شول .

زمین و آسمان همان یاران -
 قدم اند ، همان گواهان ازلی
 که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
 سوگی ندارند ، و خورشید همان
 دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ
 ستاره بی نشانی گنگشتگان را
 نخواهم یافت .
 مرگ در چه بیست برای گذ -
 شبنم آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛
 هر چه بینی سوی اصل خود رود
 جز سوی کل خود راجع نشود
 واد مهازند کنی را ، ایسن
 سفر در امتداد تقویم رابا گامهای
 بر از خواهرش و نیاز به آنسو من
 پرند . آد مهایی ، همانگونه که
 آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
 چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
 این سفر را راه میزنند ، آد مهایی
 با هلهره واضطراب گام میگذرانند .
 واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،
 با عشق نفسش کشند و با عشق
 میروند ، و فقط همین هاند که
 پس از بد رود نیز بدین برای
 بی درود بیزار ، استند و بی زمین .
 و از همین است که من و تو ، امروز
 هزار سالها و سال صدای مولانا
 را از زبانش می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
 کرد
 جوار را بشکاف و برار سر جوار
 آری ، خداوند گار بلخ که
 هشتصد و شش سال پیش از امسال
 در کوره راه عصره سفر افتاد ، کسی
 بود ، که تا امروز فریادش بالاست
 چون ز صورت برتر آمد آفتاب و
 اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من
 خوشترم
 - نام مولانا به اتفاق تذکره
 نویسان معتمد و لقب او جلال الدین
 است . و به لقب ((خداوند گار))
 نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
 تذکره هانیا آمده است و مسکن
 است از روی عنوان مولانای روم



شاعر گریه‌کننده

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر
 شاه داشت ، به قصه
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دیبند
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این سر تو آتش در
 سوخته گان عالم زبید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تخیل و
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در
 او ایجاد کرد و آن توغیان ، از
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توان تمامیت زنده گی
 را در سر گرفت و از قال به حالش
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الآخر (۱۶۲۲) هـ ق
 در عروسی فزیده دیده از دیدار
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه که
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشید .
 زنده گی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی
 از قبل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت -
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای
 شمس آفرید .
 شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چواستاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شردا بود ، انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صیقل اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گویید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و همایون با نماندند
 که ((شخص بی سربایی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشیده))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیده تخیل و مقال
 برون آورد و در گوی حال ساخت .
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دشتی در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :
 ((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است
 او (مولانا) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و (نیشابوریسم)
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخا کستر دامن زده
 مشتعلش ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 نمی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نسیسی . اما آنچه
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه
 میباشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))
 اگر چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادیم -
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید میخواند همانا آرایه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت
 بلند و روح بزرگ بخشد .
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابوری
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش بازشناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
 نیز از آن بر کار نمانده است .
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا درت
 است ، حافظه و در دست ، احساسی
 است و فنی است و نغمه و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تهریز
 است .
 بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟

وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی نیمه اش برهنه بود ، در نیمه دیگرش یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شایفلی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته شما حال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) .

کمک های معنوی از جانب مردم عزیز ، بزرگوار و همریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند .

در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهنوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکش ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند .

اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به شما پیش گذاشتم که به افتخاران برایم یک مدال دادند .

اما با وجود اینکه محبت ها ، گاه گاهی سرورده اهای شنیده ام که گویا عده بانا باوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟

خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس ماکه با نهایت علاقتندی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، می خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟

بلی .

عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خیزیم

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ خود در برابر مردم رهانید باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.
- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟
- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندانم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل ناید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما باورمند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دانم (تحریري به خاطر ي ندانم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت در زد بگو صورتی که هم در آب حرکت میکند هم در سرك و هم در هوا پرواز میکند طیاره آبپاش و غیره را در باره بسازم و در معرض نمایش و استفاده شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندانم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بر من مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نی برسی که برای چی کمک نکردی اند و چرا امکانات را در اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آنتی بیوتیک، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز من نتوانم خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادی به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالاً می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافللی مختصر! آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان پرسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، پول نداشتم، کسی هم برایم قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکث کرد پس مختصر با زبا انگارش در گویود ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مختصر! لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایه بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش افتاب در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان افتاب)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

اترا سولت جون هررانس
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی
قلبش حتی از شعله چشمانش
درک میشد این بصرفته گی ، مانع
اظهار عشق او به دخترک میکردید
در مجالس یا او مانند یک طفل
بیش آمد میکردند ، اما با وجود
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات
خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی
رستی) خاتمه داده و یک مسرد
متکی به خود بود ، پدرش در اراضی
زیادی را بعد از مرگش به او میراث
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت
او زیبا نبود ، اما در مقابل رقتناز
خیلی جدي ، آرام و متین داشت
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه
حقوقدانان جوان و موفق به شمار
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر
کارش به او خیلی اهمیت و احترام
قابل استند ، ارتقای او در
سلکس آرام و موقعا به بستر من
رفت ، انمان میتوانست بسجد که
معاشرا و بعد از میری شدن با نرته
سال بجز قدر خواهد بود و افعال
او تا آن وقت ، چند ساله صند بود
چی گونه با نانو نعمت بسرور و رن
سیافتند

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،
اما در هنگام رویه رو شدن با
الیزابت ، لگت زبان به وی دست
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید
از حالت سرخ میشد ، او را
عقب عینک های خود به صورت
جدي ، الیزابت را میگریست .
خیلی واضح و سنجیده نوا میزد
این ازدواج را مطرح میکرد
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم
میگرفته ، مادرش او را آرام نمیکند ،
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .
مرد نخست شاید هنوز به مرحله
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر
هم بود ، ناض (تیور) بسود .
او بیست و یک سال داشت و دختر
بیست و دو سال . . . هر چند که یک
جوان زیبا و دست داشتنی بسود .
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در
هر فرصت ، دست و پایی خود را گم
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،
ناگهان از خجالت سرخ میشد .
انسان به ساده گی میتوانست
ببیند که این جوان تا دو گوش
در عشق (الیزابت) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :
- به خاطر که (تیور) صد
بار بیشتر خوشم می آید ، او را به
اندازه بی دوست دارم که فکر
میکنم مادرش استم ، او تا کسوف
موضوع را برای من روشن نساخته
است .

- تو باید با او مذاکره نمایی .
- تو او را خوب میشناسی ، اگر
بخواهم که به عشق خود اشتراک
کند ، از نزد من میگذرد و بعد بیک
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به
این صورت از عشق خود حرف می
زند .
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
 من به تویک هفته د یگر وقت
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر
 از این د یگر انتظار نمیکنم د یگر
 کافیت...
 الیزابت يك هفته انتظار نکشید
 بل خواست همان روز موضوع را یک
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
 خودش هم د یگر حوصله نداشت.
 پس از چاشت همان روز (تیبور)
 د واره سورايش را گم کرده بود و
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -
 اطرافش را میگردید، الیزابت
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
 خدی بر رسید:
 - (تیبور) به من بگوید چرا
 ازدواج نمیکنید؟
 مرد جوان تا بناگوش من برگردید
 بیانه های درد ستش را نیدوان را
 بر حاشیه گذاشت و بالکت زسان و
 سا لوزان با مسخ داد:
 - برای این که... برای این
 که من... که من خیلی عاشق
 استم...
 - او... کی راد و مست
 آرند؟
 جوان در حالیکه خیلی دست و
 پاچه نده بود، از حاشیه بلند
 شده و گفت:
 - سرانجام... يك روز او را
 خواهید شناخت... آن گامی دون
 حد حافظی، با شتاب از اتاق
 خارج گردید و اورفت... اما پیش
 از چاشت روز دیگر، برای او يك
 کتاب فرستاد که يك زمان انگلیسی
 بود... الیزابت کتاب را با بسی
 اعتنائی در العاری کتاب ها گذا -
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که
 حکایت از ما یوس امیکرد، از -
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
 ((اوه جای این که عشق خود
 را به من اعتراف نماید به من کتاب
 میفرستد... حتی به این صورت نیز
 نمیشود يك کلمه از زبان او رآورد))
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
 ملال خاطر به او گفت:
 - مادر! من تصمیم خود را گرفتم
 من زن (گیزا) میشوم او را برای نا
 شب، دعوت کن... من به او قول
 ازدواج میدهم...
 XXX
 ... این ازدواج خیلی
 سعادت نمندانه بود، در سال اول
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در
 کار هم زنده می میکردند...
 منزل شان فوق العاده منظم و سا
 سلطیه بود، در بین این زوج که
 بیست و سه سال با هم به سر بردند
 کوچکترین سایه کدورتی رونما
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
 آمیز بین شان رد و بدل نشد...
 بعد از بیست و سه سال ازدواج
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته
 دیوان عالی محاکمات بود مس
 با بیست يك عمل جراحی را
 بگذراند و سر ازین که عملیات مو -
 فغانه به پایان رسید او جسا ر
 بیماری (تروموز) گردید و مرد...
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار
 نمود از هم اوصبح تا نام میگردید
 یگانه تعلق او دخترش بود که
 شهادت فوق العاده بی بهر ر
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو
 هرش در بین کتاب های خود به
 جستجو مشغول بود يك روز مان
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد
 که ناگهان آن را شناخت... این
 کتاب هدیه (تیبور) بود که
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او
 پیش فرستاده بود، الیزابت
 در حالیکه کتاب را به دست داد -
 نت، به ذکر عمیق فرورفت... او
 ((تیبور)) را پس از آن دوسه بار
 بالایی گشتار خود مصرف و کمتر
 به شعری آمد، د یگر هیچ وقت
 با او تماس نگرفته بود... الیزا -
 بت در حالیکه تپسی برایش -
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:
 - ((در حقیقت او راد و مست
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام
 او نوشته شده بود، با تعجب
 آن را باز کرد، در نامه ((تیبور))
 به عشق خود اعتراف کرده و از او
 خواستگاری نموده بود، در اخیر
 نامه چنین نوشته بود:
 ((... اگر من اشتباه میکنم و
 شما مرد دیگری راد و مست دارم
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم
 این انتظار هر قدر طول بکشد،
 من خسته نخواهم شد، حتی تا
 پایان عمر، در آینه قلبم د یگر
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه...
 چشمان آبی، اندام باریک و د -
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
 شما، این تصویر برای ابد در قلب
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا
 ببخواید، باز هم من در انتظار
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما
 کافیت...))
 الیزابت د قایق زیادی را حسیع
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی
 راد رس (تیبور) افتاد و بعد از آن که
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
 به وی نوشت:
 ((من شما را دوست دارم و شما احتیاج
 دارم... الیزابت))
 پس از نود روز (تیبور) رسید
 بود ایست آمد، او د یگر آن جوان
 در حالتی وریا نبود، بل يك مرد
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر
 گردید...
 آنان هیچ کلمه بی از گذشت
 یاد نکردند، الیزابت در حالت
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره
 بود... مرد نیز از یاد او بی -
 سال های سپری شده و خاطرات
 گذشته خود داری کرد، از آن روز
 به بعد تیبور، هفته بی يك بار
 به بود ایست می آمد، هنگامیکه
 خزان فرار مید، آنان به تپا سر -
 سینما و کسرت می رفتند... انسان
 همواره هر سه آن ها را با هم يك
 حامد مید...
 ((الیزابت، دخترش و تیبور))...
 يك روز (تیبور) به الیزابت
 گفت که:
 ((میخواهم چند دقیقه تنها
 باشم صحبت تمام...))
 قلب الیزابت از هیجان زیاد
 به تپش درآمد او همان لحظه
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
 در خواست او را بپذیرد... صبر
 انجام مینوانست زن مردی شود
 که او را از صمیم قلب دوست
 میداشت، هنگامیکه تنها شد،
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت
 با ملایمت گفت:
 ((من میخواهم يك موضوع
 مهم را با شما در میان بگذارم...
 من عاشق دختر شما هستم و مس
 خواهم با او ازدواج کنم... او
 نیز مراد و مست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که
 شما با این وصلت، رضایت داشته باشید...))
 از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو
 چشمان الیزابت به جین درآمد و
 نزدیک بود تعادل خود را از -
 دست بدهد، و از این که سر -
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد...
 اما به زودی جلوا احساسات خود
 را گرفت... بدون کدام حرمان
 جای خود بلند شد و نامه بی را که
 (تیبور) چندین سال پیش بر او
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
 اشت، آورد و به دستش داد...
 گفت:
 ((آخرین مطروحه نامه را مسا
 او را بلند بخوانید...))
 مرد آن را با آواز بلند خواند
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
 میداد، اظهار کرد:
 - بلی همین تپا سر است...
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه
 اندام باریک و خترانه و دست
 های ظریف و قشنگ... این به
 کلی صفات ((ایوا)) است...
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا
 است که شما در آن وقت بودید...
 من عاشق دیوانه و ار این تصویر
 در خترانه است و تا به امروز به او -
 وفادار مانده ام شما با او و مباره
 به من مراجعه میکنید، صیف مید
 چی میگویم...
 الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
 داشت در چشمانش حلقه زده بود
 با مسخ داد:
 ((من شما را خیلی دوست
 میداشتم تیبور...))
 احساسی که من نسبت به شما
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود
 شما آن قدر در حالتی و مریفتید
 بودید و به کمک احتیاج داشتید
 که انسان مجبور بود شما را دوست
 داشته باشد و در عشق روح خود
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز
 چیز دیگری نمیکواید، من ((ایوا))
 را برستش میکنم، و برای او نیز
 چنین احساس دارم، برود با هم
 خوشبخت باشید...
 آن گاه دست خود را بالای دست
 او گذاشته، گفت:
 صرف ((عاشقان وفادار)) -
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا
 کار)) نیز وجود دارند...
 21

ازایبجا

ازایبجا

ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آوری نمود. دست رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هم - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد. مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیایم. یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم. در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد. او تصمیم دارد که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهدست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده. با مهارت و ظرافت خاصی توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند. داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

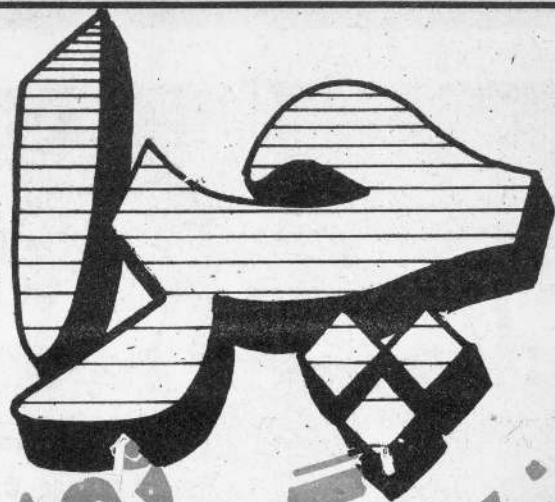
(... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم.)

همه به او اعتراض کردند. (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن.

(... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زمین یا نمی گذارند. منظور کرده است. در واقع این پول (جام اخلاقی) است که نصیب (جوانمردان) می شود.

اورد نوبتره در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی فد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد. او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ خود ميتواند به مشابه موفقيتي براي عرض اندانيد بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي هاي خود خوب به جلو برود همیشه به دروغگويي خواهد پرداخت و اين کار غالباً آسان و سهل نيز است اما هر گاه افشاگر در به دشواري رويه خواهد شد . دروغگويي رابطه انسان را در مقايسه با اين نظم فراوشكاري و باي و فاي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد ، مانا گون نياموخته ام که در برابر دروغ چي واكنش از خود نشان دهيم از هر دو رنگو انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه (۱۶)

دست آورده است اما وي قواعد ضيق را جلو قرار ميدهد چنان چه اگر کسی اين پرسش را که ((حال شما چگونه است؟)) فقط با ((تشکر)) و يا ((خوب)) پاسخ دهد ميتواند دروغ گفته باشد پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن دوری خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران دوری جسته باشيم و در فرجا

ميز قماي مصروف کار بد شد از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در کشتي غيري در چارده سالگي فقط کاند يد در کسي از سا بقات بود و وي و سرانجام سيروسياحت دور دنيايي نيز جز سفر کوتاهي در داخل کشور چيز ديگري نبرده است .

درين جا با کسی سروکار اريم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميپردازد . اين موضوع ما را تا کنون داده و بيدار ميمازد . پس از اين به همچو قصه هاي همچنان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خوايم داد چه يك ينجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و بي در واقعيت حاد نه زشتي اتفاق نيفتاده خوب او بيشر مانه مبالغه نموده است اما در اين ميان کسی از وي متضرر نگرديد و از کسی چيزي را به يغما نبرد است هر يك ما جاي نيز به مبالغه برداختيم چه با مبالغه خوشايند تراست . حتی (فرويد) يك قرن پيش ادعا نموده که : يك اندازه کم جنون در انسانها عادي است)) محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولی به شماري آيد . داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده نتيجه ياد شده رابسه

چرا بدون دروغ ميتوان زيباست ؟ بدرد عکاس مشهور است دو ستم در همين زودي هانما نيدي هي سا زمان بزرگ تجارتي را براي تمام کشور عهده دار ميگردد در چهارده ساله هي قهرمان جوانان در کشتي غيري بودم در هيچده ساله هي سيروسياحت گزرد جهان را پشت سر گذاشته ام ، چي شخص جالبسي ؟ قسمت پنج تن را در ريزاکت و تجربه نصيب شده است از فاميل نامدار و خوش است همچنان اندام متناسب ، سيورتي و دل پسندي داشته فعال شوخ ظريف و سخني نيز ميماشد . در اطراف و اکاف همچو آتاي با صفات عالي به ندرت ديده ميشود ، افتخار آشنائي و يواد اريم اما پس از آن اتفاق مي افتد او افشاميشود ، پيکار و ديار و بيشترا افشاميشود :

آن بدر که عکاس مشهور است در صحبت با يکي از آشنايان ناگهان به نقش مشهوري مبدل ميگردد . (مهم نيست) هر دو تقريباً در همين موقف قرار دارند . آن دو ستم فقط يك قصاب ساده در فروشگا هي که چندي پيش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هریسنگر، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم میاد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-
شته بود (یا نه) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و افتخارات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشوند؟
- ... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمانی که در بخش خوشی
شان از مایه میکنند.
X پس چند بار چه آهنگه
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاهم
ندانم.
X در عروس ها بیشتر کند
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
و تارو بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگه های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقی
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگه های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگذرم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکنم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتدال کشاند.
میشود به ویژه اگر آواز خوان
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحصر
چاشنی به سخنان بالا بنمیزاید.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- یا تا صف که در موسیقی
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقی بد
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاخص ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقی
در همه مکتب یا تا صف که در این
اواخر برای عبود و انکشاف مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگه های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجه اجرا
میگردند، به گونه مثال آهنگه
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زیست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردند که
آهنگه سال میشود. و همین
آهنگه در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهای
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
افتخارات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.
ما به نام ریاست موسیقی
بود چه پرسونل دارم و تا تا صف
که در فنا بخشیدن وزن
نگهداشتن و ارتقای موسیقی
فولکلوریک افغانی تاکنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردید
و تشویق نشد، اکنون در کانداری
میکند.
X کدام عناصر یک آهنگه
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقی،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شما
زورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...
۲۵

گفتگو با سلطان هماهنگه

زباله سالم سرو له پوره جهونده .
 د سالم کورنيزو له د ورو له سره ي
 نه دي ، په لړه ساتنه کې سره
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاټوبي
 چې په بزرگانو ي او لري له
 زياتي ليدل کېږي . ليدل کلاښ
 هم شته چې په دې کلاښو کس
 اکوزمېدا اړوسېږي ، ماڼه ي .
 نور ي کلاښ پورته سرو تړي .
 بزې دې ، د ورو له سره نه دي .
 د دې عاڼې پ اړه ي هر ل پوره
 ده . دې ماڼه او کلاښو د دې
 علاقي په نيايست کې پوره انسر
 کړي دي . ليدل خلک د پانه ورتو
 مخ پانجې لري . چې په اړه ي ک
 خلک د زبون سپوري لاندې کښېښ
 او د اړه ي د تارو له سره د زونه
 عاڼونه پاناکوي . د لويو کلاښو
 منځې چې په زښتله اړه ي او هر
 لري ، د دوي د کورنوي ته لږه
 لږه چنارونه ولاړ دي ، چې پخ
 او لکني سعد پورته دي ، د دې عاڼي
 خلک د اړه ي په موسم کې اړه
 کوي . د هرې ماڼه ي منځې تعد ورو
 سپورته چې د دې پور شکل لري .



وليدم او هلته چې ناسته ولاړ ونيکه
 ده زه او ((سالم)) سرو هم وليدم
 يو . سالم له پيرنه جوان دي .
 بړا پوره وڼه لري له پوره . ښه خو ي
 خښتې دي . ښه جواني خد اي
 ورکړه په په کلې کورکې په سمنځي
 لروا ي مارش همون ي ژوند دي هم
 پد نه دي ، هغه اړه چې ښه ده .
 له سرو سلنه يال انسان دي د کور
 د روازو چې د خپلوانو وستانسو
 په مخ خلاصه ده . او د پوره پيس
 سلنيزه هميشه نوزده ، او پلا ر
 چې ورته پوره واک اختيار وکړس
 دي . هېڅ کله چې چاته ورتو لږي
 نه دي ترې وکړي ، پوره په زياته
 دي خوښه ده ، علاوه په دې جسه
 وني چې ښه سپوري لري ، شا و
 خواته چې وپاله جوړه کړي ده او
 د پوره هميشه اړيا شي وي . د دې
 شاورخو چې نياسته گلان کړلسي
 دي . مانيزگر گلې هم کړل دي .
 چې لمر ليدو وته نيزه ي شي ، نو
 د دې خولې هم خندا ته خلاصه
 شي او سالم په شان خلکو ته
 خاندني . د پوره چې د کورن خورواڼو
 بڼه لري جوړه کړه په چې د ي

لږکي سيد احمد الله حسيني

د ورو له سره

د کلې زياته پيل ، پيل ساتي .
 لري چې د ورو په ناخو کې د ورو
 پخو د پاره راڅوکلې اچولې دي
 اوځيل ماشومان په کې د اړه
 پستو ته سپاري . په دې ورو کې د هر
 چا خپل او خپل خاڼو په ملو ،
 دي ، هېڅوک د چا په عاڼي نورې
 نه لري . د دې پوره اخيستې هرجا
 اخيستې پوره ، پوره نواز لې ده .
 اخيستې چې ورته جوړ کړي دي .
 او زياته زيات دي ، پوره جوړه
 په يو جوړه . د اړه زياته
 په هم ساتلې دي ، او زياته
 پاملرې ورته کوي ، چې د زونه
 موسم کې زونه (لاندې) وکړي
 او زه چې پوري اوسه تير کړي ،
 هره د پوره کې جوانان سپين پوړي
 سپين سوري ، تير سوري ، پخس
 چېنگې لږې ، لږې ساتي دي ، په
 دي د پورې لږو وگي زيات مسميت
 ليدل کېږي او پوره پورته زياته
 ده ، او هېڅ راز عېنې په کې نشته
 د دې عاڼي خلک ازان دي ، او
 ازان مجلمونه کوي ، کله پخت
 چا دغوا په برخه کې مېلغ ته
 راوليږي چې پاره او پلا زيس
 غوا ښه ده ، پوري شپې کوي .
 بل په تير کړ چې پلاښ دغوا په
 اخيستو کې تيروي دي ، شپې دي
 نه کوي ، وگوانه چې اخيستې ده ،
 وا ښه هم وپلاندې زيات دي .
 د لکه مجلمونه ولسي شکل لري .
 او د ولس په ورو ، د سورو خورې
 کوي ، بل سپين زير پوړ مېلغ ته
 شو او ورته وي ويل : هريښه
 قسمت خو ل کيږي خوږه په
 کړي ، بله په واځلي . خوږه خپل
 تر کار وې صفت کوي ، چې زياتو
 کارې ښه راغلي ده ، خوږه ولس
 زيات هغه رانو پاليز سم راغلي
 دي ، خوږه نه لري ، هرڅوک د
 خپل ، خپل ښې صفت کوي او

خپله خوراي ساتي . نومه چس
 توروته واچول شي د هر چس
 لروا ي د پوري ته راځي ، او لږ
 پوي د پورې خوري . پورته
 سته . سل زياته ده چې پخپلې
 چې د وروې د تارو نه را پانجس
 او وگړو کې پورته لږه ي اوسه
 نظر شي راښي چې پيل ي
 خپلو لږو ته راځي وگوره ، اچس
 پلا نږه خنگه نياسته سوري ، سوري
 لروا په مخ کړي دي ، اوسه
 عرس ته هم گڼيږي ، چس
 سمه چې پخه کړي ، خوږه ده
 هرڅوک تر خپلې ولس سپوري
 پور دي . د دغه عاڼي خلک د
 مها زنه چې د پورته را پورس
 د مار پکر تر لږه غره ، پوري په
 د پورې همداسه دي ، نارينه
 جوانان ، پخې ، سپان ورتنه
 د ورتو د پاره پورته شي ، او
 خا بست مهال خپلو لږو
 پورته واښه راوړي ، او
 خپلو خا لږو ته ساتنه او زونه
 کوي اړه نا زونه ساتنې پوره
 ماوردې ، کله چې دي د پورته
 سلنه عاڼي ملو دي ، د کلې
 مشران وروته ناست وي ، او د ي
 په شريکه په خلاصه پنده ورتنه
 لري . او په قد رغوت وروته
 مېله خوښحال رخصتوي ، د دې
 پانور د خلکو خوښه د راندې ده ،
 او د خپل لږو ، د سورو لږو پانجند
 دي . هېڅوک د چا فصل پېدا په
 نه خوروي . د چارو په پېدا په
 وهل کېږي هېڅوک د چا په مال
 تيري نه کوي . د شاورخو له
 پورې وهل چې لري ، هرڅوک

د دې ولسي لږو پانجند او احترام
 دي کوي او هغه څه چې د ولس د
 مشرانو له خوا منع شوي ، که پوځي
 لغت ولس د ختم په وگړو کې کلف
 چل کېږي ، خو د عاڼي خور
 سره مخه ونيوله شي . جوانان
 سپين نه پوي د پوري نه بلې
 د پوري ته تگه را تگه کوي ، او د ا
 تگه او را تگه ورو او خپل او خپلو
 اړ خوري . هېڅوک د چا د تگه
 او را تگه نه مانع کېږي . کله کله
 عېنې سپين سوري پخپل او پخپل
 لږوې د چا لږو زلي صفت را
 واخلي . او ورته د سم کورس
 جوان لږه کوي . اولادې پاره او
 که د پلاښ لږو پلاښ زوي ، ته
 ورکې سرو جوړه ي . د ورو ته
 خد اي ، ښه نياسته وگړي دي ،
 د ورو د پاره هرسې اړينه زونسه
 لري او پيل باندې پوځي جگه نه
 دي ، اکثر خپلې ، خښې د همدې
 مجلمونو محصول وي . چې اخر
 زښتانه ولس . په اړه ي د دې
 د پور د کلاښو ترويج ناسته پلاښ
 د پيل ته کي نه وي ، او پانسته
 خوند او کيف لري . ما سپين
 چا پوره ورتول شي او لږه زنگه
 چا پېگونه په پتو موکې چس
 پانجسته د ستارو لږه پوري اچول
 شوي وي هره پوره پېچله دي د مور
 او پلاز او خپلوانو پوځي ته د دې .
 په دې د پورې د چا عاڼيسه
 وخت او پورې وي . هرڅوک
 کورنې کوي چې زما چا ي مجلمې
 ته په ښه توگه ورتي ، خښ پېچلې
 د اوکښنې کوي چې پياڼې ، چا پېچلې
 منظمې وي . د ستارو لږه تر چا
 کم نه وي . ليدل چې لږه چا پور
 کې لاجې هم واچوي چس
 خوښي تر پوره حد شي . خو
 نا د ورو خوږه نه ده ليدل لږو ي
 زه هميشه د سالم دي د پوري ته

خپري د پوري نياسته خور واري
 زيات کړي دي . خپله هم د پوري
 منو خاڼو دي او اکثر کارونه
 په خپله کوي . لنډه دي ، اچس
 هر تيره وياخ بيا په هم د سالم په
 برخه کې کم وي . په کورکې کې
 نور خلک هم صفت کوي او پيسه
 له پوره صفتو توارزي . د وستان
 په صفت نه م پوري اړه پانجند
 د خپلې خښې نه پورته وايي ، د
 معلومه خپره ده چې خوږه چس
 د سوري مخالف رياتو ي تپورانه
 د هغه د پور او پد ښه نصرت
 کول شي . سالم په کلې کې د
 هر چا سرو مرسته کوي . د هر چا
 مړي او زوندي پوري سامان
 مړي ، هېچا ته د پور وگړو پور
 نه کوي او لږ خپلا لري .
 شجاعت چې رياتو پخپل لږو
 عا هر چا ته اړه دي . څه پيس
 چې په لاس کې وي چانه عا ښه
 د پخوي . د دې کور پور د پور
 کې چې د ده کور پور د پور
 سپرې سره اړيښې دي د پور په
 سر د مطالعې خو کتا پورته پراته
 دي او زلي د ورتو کارونه وگړو
 شي هميشه په مطالعه پسر و ت
 وي . کله چې د وستان عا د پوري
 ته ورتي او د خپرو او پخت
 مجلمونو شي پورته معلومياتو
 سپوري اړکي ، د مجلمو خلکو ته
 په خپلو خپرو پوره ناسته وگړو کې
 شي . په پخت کې عا په پخته
 نه کوي او د پيل خپري ته پور د
 خوښي . په د لږو ورتو ي زو
 لاس لري ، د پوري منظمې او اسن
 لال خاڼو د پوري د کورکې زنگه
 جوړه په سالم پوري اړه لاسري .
 پانجه (۱۰) مخ کې

از کتاب (نظرات ریاضی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هند) اثر
رابندراناث تاگور.

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذ هیا از قدیم بهر دانش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفت
گرا میطلبند، بسیاری هابه ایست
که فقیه اند که این شواراست. تنها در
کمال آنان این شوره و تنها در
پیدا آر انسان قوی الاراده و سناک
تربیه. انسان امیال، کلام زیباست
که به نرس میخورد. از این شیوه
نمی توان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد، زیرا که هنر
آن بیات و نقاشی نزد آن مردود
است.

شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی، شرط جدا ایست
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد است. زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی نیست.
نیز کار سهل و ساده می شوند
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند، گیاهان هرگز رادور
میانگند، زمین ریاضت میبازد.
تا با رفتن و بر حاصلش کند، حسن زیبایی
نیز، با یک چنین د شواری بس
در دست می آید.

در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد، کسی که
میشوهد به حد کمال برسد، با بس
موانع را از سر راه خود دور سازد
خود داری و صیانت نفس را بیاورد.
این راه خیلی دشوار و طاقت فرسا
است، اما حصول حسن زیبایی
شناسی، ارزنده و درخور قربانی و
ند آگاریست.

تلاش برای فشار آوردن بالای
مراکز به غیره هفت مید لیس
خورد که در کارشدر چنان
(شعوت پرستی، آتشین مزاجی،
حوصی، قرار می خورد
جدی پند است، کسی که درگیر مسوق
چون این نشان عقل انعطاف ناس
جان انگلیسها گرد آورده است
(کلکسورها) بانه ای است
به گرد آوردن نکت های درصفت
کهنه خود و کشورهای بوجود آمده که
مصروف استند که این مصروفیت
و وقت بول گرفتار در
تا چیز و غرق میماند به گرد آوری
خود غرق دیگر است در کله غرق
دوانشده دیگر است در کله غرق
چستی بایرودست در کله غرق
گرد آوری به همین گونه در کله غرق
استند که در هفتاد روز در کله غرق
برای اولی و صرف بهای کراف و در
ها و اولی و صرف بهای کراف و در
پیدا می خود را اعلام میدارد
تعب هیچ چیز نمیواند داد
جز قطعه های که چند میل
این مارتوق نمیتواند داد
سراسیمه طیبی نزدیک شده ایم
نقطه طبیبی که کوهنورد

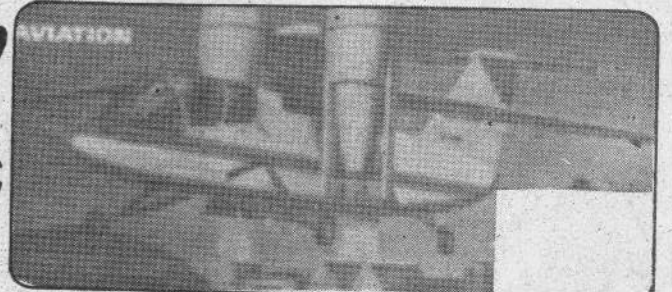
و خونیت میدل شود در انصورت
حسین بیاید را در روح آدمی خفته
و اما کمال از خونیت داری معقول
بهری شود
برای هر چیزی که داری را یا
لای خود دارد و شکل خارجی
یکن بدید و را در صورت میدهد
سختی و خاری، چرخش و کسر
بدن انسان نرم است اما اگر
استخوان بندی منظم شکل میدل
بود به یک کله بی خوشی بند
میباشد اما منشاخت و خوشی بند
میشد است معرفتیک فاقد نیاید
ببینند که به هدایان بی ربط
رو می آورد خوشی بی است
اساس مطبوعه و باید از عبارت از
خوشیست در سلم و نیروتنوار با
و شرط عقل سلم اما آموزش خوشیست
خود دارد اما آموزش خوشیست
داری نیوگارساده بی نیست در
صورت کسب و حذف آن محال
است روزمره خوشیست از
برای انسان یک اندازه کافی
زنجی و حفظ بود انسان بی
پرورد همانند کودکیست که پیش از
آن که بخورد اما بالود شغل
در زبای هیچ گونه لذت را
احساس نمیتوانیم کرد
زنجی فانتاز نیست و همگس
کسختی فانتازی نمیدانند
به خاطر آموزش شمع و خامه
کافی با احتیاط نگهداری کرده
روزه نخستین بی احتیاطی
سبب حرکتی میگردد در این اخته را
میتوان به آنرا برای بلندی تراخته
شعله آن برای بلندی تراخته
ضروریست و مکن چنانکه آبسی
بسیزاند و آن را هلاک میبازم
ما آن را هلاک میبازم و معاصی
که روی خاک میبازد معاصی
مویه که مفید است بل رضی
نیست خوشی و شکل آن زیباست
مزه خوشی میوه راه تنها از
که بن مطبوط بودش بل از نقطه
لحاظ مفید است و بل از نقطه
نظر زیبا میباید زیباست در
نیز از زیبا میباید زیباست در
تظاهر ضروریات نیست بل بالاتر

باتا سفک غالباً و ساسی
کسب هدف بروی هدف بود
میکنند پایه عباره دیگر
در ستایین بدان میگردند
گونه آوازخوانی به آموزش تکنیکه
هنر آوازخوانی به آموزش تکنیکه
(تخنیک) آلوده میشوند اما زود
میکنند که دارا شوند اما زود
خشمی میشوند از برای مصالح
بول میاند زند اما از میکنند
مکتب خلسه هاد میبازند و تصور
نیمه نام هاد را میبازند و تصور
میکنند که همه کار را انجام
داده اند و انکار آن چه میخوا
سته اند و بعد از خوشیست داری
اتفاقاً بعضاً هدف میباشند
و انزوی خود به هدف میباشند
دیده را به مثابه عالیترین
داری را و گوهر بکافی آد مسی
نیکوکاری کاملاً دران غرق میشود
میبارد کاملاً دران غرق میشود
(و در واقع خوشیست داری را برای
خوشیست وسیله بی براید ستایین
به عنوان وسیله بی براید ستایین
به اهداف والا و انسانی دیگر)

از آن قرار دارد
مگرست که وحشتان است
آماره نیکه دور (الله) حکم میکند
شعله نوران بود (حکم میکند
(بخورد) تمام خورد زمین در همین
هفته است که نماز زیباست
لکشی که نماز زیباست
تیسر کان و غرسه کرا را میبازد
کمیک و غرسه کرا را میبازد
زیباست تا حد و زمین
چنان ماه تنها با جهان ماحول و با
حلقه های نیازهای عالیتر سرود
کربل بارشده های عالمی سرود نیاید
بپونیه برقرار میبکند حلقه عالم
نیازهای و نماز (معمول) آلام و
سرد و نمازهای عالمی
را و خوشیست داری که زیباست
زیرا او برای ما نیوی زندگی
آفرین میبخشد و تا بالایی شهاب
نفسانی خوشیست داری که زیباست
خوشیست داری که زیباست
نزد یک است بل احساسات
پاک و صفای میبخشد و ساری
لذت بردن از زیباست و ساری
تقیید و صدمه (۲۴)

خوشیست میدل شود در انصورت
حسین بیاید را در روح آدمی خفته
و اما کمال از خونیت داری معقول
بهری شود
برای هر چیزی که داری را یا
لای خود دارد و شکل خارجی
یکن بدید و را در صورت میدهد
سختی و خاری، چرخش و کسر
بدن انسان نرم است اما اگر
استخوان بندی منظم شکل میدل
بود به یک کله بی خوشی بند
میباشد اما منشاخت و خوشی بند
میشد است معرفتیک فاقد نیاید
ببینند که به هدایان بی ربط
رو می آورد خوشی بی است
اساس مطبوعه و باید از عبارت از
خوشیست در سلم و نیروتنوار با
و شرط عقل سلم اما آموزش خوشیست
خود دارد اما آموزش خوشیست
داری نیوگارساده بی نیست در
صورت کسب و حذف آن محال
است روزمره خوشیست از
برای انسان یک اندازه کافی
زنجی و حفظ بود انسان بی
پرورد همانند کودکیست که پیش از
آن که بخورد اما بالود شغل
در زبای هیچ گونه لذت را
احساس نمیتوانیم کرد
زنجی فانتاز نیست و همگس
کسختی فانتازی نمیدانند
به خاطر آموزش شمع و خامه
کافی با احتیاط نگهداری کرده
روزه نخستین بی احتیاطی
سبب حرکتی میگردد در این اخته را
میتوان به آنرا برای بلندی تراخته
شعله آن برای بلندی تراخته
ضروریست و مکن چنانکه آبسی
بسیزاند و آن را هلاک میبازم
ما آن را هلاک میبازم و معاصی
که روی خاک میبازد معاصی
مویه که مفید است بل رضی
نیست خوشی و شکل آن زیباست
مزه خوشی میوه راه تنها از
که بن مطبوط بودش بل از نقطه
لحاظ مفید است و بل از نقطه
نظر زیبا میباید زیباست در
نیز از زیبا میباید زیباست در
تظاهر ضروریات نیست بل بالاتر

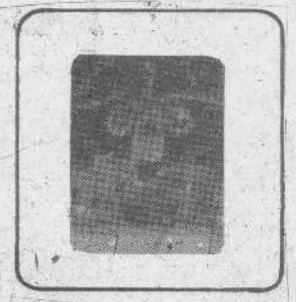
از چهار گوشه جهان



طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی کوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گرومن) است، که از نوع (توربو فن) می باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه.

هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می توان از آن در سایر زمینه ها هم استفاده کرد.

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیر با نوشتن مقالات جنابیس در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطات بینکاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زنده نشده)) می باشد ((فلاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱- آدم و حوا
۲- در قرارداد ان نام ایندو نفر در صدر فهرست صحابه عظیم هیچ تردیدی بخود راه نمی داند. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۱۲- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صحابه بپرسیم و مهم باگرو بگردد. مطمئن یهودا هم مداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارش نشی می پرسیدم.

مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلرا نه تنها هر مانع پیش راه خود را پس از مدتی بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بی تاثیر است. من می خواهم از آن نامزد در باره انچه مجسمه های اترو-پاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک

بعنوان یک طرفدار جنبش زنان، احساس می کنم باید از ژاندارک صحبت بچین آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیرا (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در تئاتر اداره می نمایند، ولی بنظر من رسیدن کسی به خاطر آوردن که در حوزه تئاتر نیز بسیار خوب عمل می کنند ژاندارک بمانشان با آن که هر دختر دهاتی بیسواد می تواند به ترازو ناله های امریکایی در ویلنم فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زنده سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکه آخرینکه اونم دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر

جرمان اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک احق بتلم معنی و یک فراری از تعارفات بود.

من خواهم از اسکندر کبیر بپرسم چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار را با انجام رسانید؟

۸۷۲ هومر و شکسپیر

هیچ تردیدی در قرارداد ان نلم آنها در لیست خود روانمیس دانستم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم لنین انجیل بسیار دوست دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپس اولی) بنحین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً من توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پینده گی بنجامین

۱- اسپارتاکوس

البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.

چون در صورت نبودن قانون عدم انجالت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانون گذار دنیا یعنی موس را به لیست اضافه کنم. علاوه بر این او انواعاً رهبر خوبی بود.

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سرانیده، نضرتین سرود ها و آنزن با عیون و ماجرا حومسرو و به ملکه سبارا نایبده بگویم؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون

البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از سیمای ری دیگر شیر تر نبود، اما چند چیز برای من صورت سمع باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با ناپلئون می توان عادت فانیه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدترین دیکتاتورها و سنگدلترین فاتحان شد. او مانند گوربچف (فرمانده

میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان فاش نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.

ساعت همه کاره

کار میکند که هر سه سال یکبار عوض میشود و هنگام تعمیر شدن آن، هشتاد هزار لانه داده میشود.

علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

عند غروب و خراش بود و حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

طیاره های کوچک

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد - بنابر این شمارا ه کی به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابران کوچکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور ها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد - بنابر این شمارا ه کی به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابران کوچکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور ها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

ساختن طیاره مشابهی است.

کمپنی ((سونینگ)) نیز در صد ساختن طیاره مشابهی است.

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد - بنابر این شمارا ه کی به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابران کوچکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور ها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

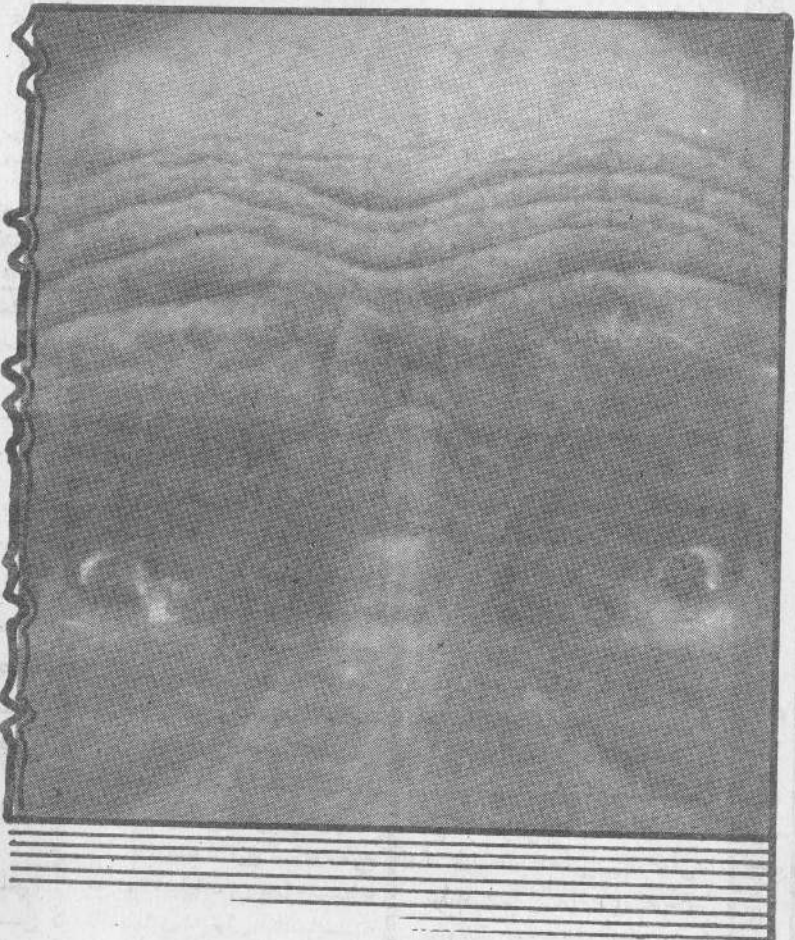
به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی



چگونه جلوی پیری را بگیریم

ترجمه ستادک

دانشندان بیدارک اساسی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



بهرامون دوران پیری که با تبحر ریب سروکار داشته اند، قرار دارد. مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است.

شاید پرسیده شود که چرا کارشناسان پدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند. در مورد آنچه که به ساحه عملی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد، احتیاط لازم به کار برده میشود. دلایل قوی وجود دارد نخست، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد. مهمترین همه در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود. به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که در پروسه اتفاق می افتد، باید صورت بگیرد. اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد. ثانیاً اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات را دارای عمر کم از ما پیش گردیده است. نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است. ثالثاً، مواد کلد سازی دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است. تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه صورت بگیرد. در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشبینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد. از کجا میتوان چنین پیشبینی امیدوارکننده می کرد؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در آنجیوسری ژنتیک و افعال از جمله واقعات انتقالی به شمار میرفت. همه آنها به تجدید نظر در اینها منجر شده بود. دوره حیات انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است. دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد یک تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده است. عنوان یک استثنای باقی مانده است تا یک قاعده حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماریهای قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول عمر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه که هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید. از همهجا است که چرا پگانه راه

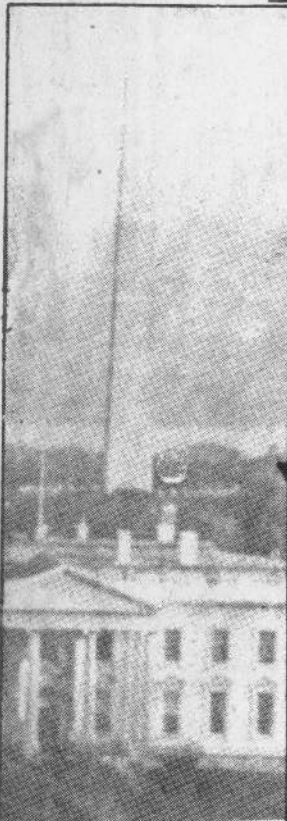
در شناخت ظهور دوران سالخوردگی و رابطه بین کهنسالی و بیماریها غیر ممکن است. تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران پیری حیات به سراغ آنها می آید. این مرا پدیده معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریق است اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد. و درباره حال چه؟ دانشمندان به مدارک اساسی دست یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت. حتی گروه تازه مواد از قبیل مواد کلد سازی دوران سالخوردگی می عرضه اندام کرده اند. اکنون مواد یک دوره عمر حیوانات خونگم را بین (۲۰) تا صد فیصد افزایش میدهد در دسترس متخصصین کاشت های علمی

چگونه میتوان از پیری جلوگیری کرد و چگونه در دوران پیری باید زیست؟

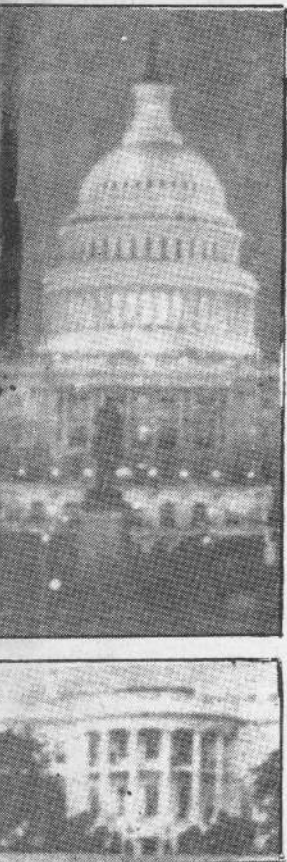
بسر داشت. حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) سال عمر کرد. طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد، نظریه واند پشه های خودش را دارد. در قرن (۱۹) پاراسلیسکی تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد. در قرن بیستم میشنیکوف و بوگولتسکی نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد. ملاحظه کنید که هر چه به زمان ما نزدیکتر شویم، رقم نیز پایین می آید. شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد؟ بد بختانه، نه تا هنوز. از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی از (۲۰) تا (۳۰) سال

عمر کند. دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوران سالخوردگی (کی) ارتباط دارد، این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند پیری را بدون هر کسی از نو دارد. حداقل تا صد سال.

رویاها و آرزوهای پراک به جهیوتولوژی (پژوهش های علمی دوران سالخوردگی) ارتباط دارد. این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند پیری را بدون هر کسی از نو دارد. حداقل تا صد سال.



تکون در سیاست



جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستزین باشد. لاجرم باز هم تغییراتی در آن آورد. او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود. در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد. رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پسر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد. در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه پیوسته خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد. آدامس نوشته بود:

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده می کند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقدام داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک مقر (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید. خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن می شدند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند. به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود و پیش در -

کاخ



امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از دو ایالت ویرجینیا و ماری لند ساحات را برای آن جدا ساخت.

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد. در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hopban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد. با آن که به تدریج کار بناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو می دانند و اولین میدانستند. ولی در آن زمان چنین بود که امریکائیان

نمودند. از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد. در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت. به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایالتان ویلیامز کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود. درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد. در همان زمان خو فایر برافند تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید. باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنی و کراواتها تنگ آمده بودند نیز به همین فکر و بود. تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد. بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود. انتخاب بر محل اصابت کرد که واشنگتن

(تیمود روزولت) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

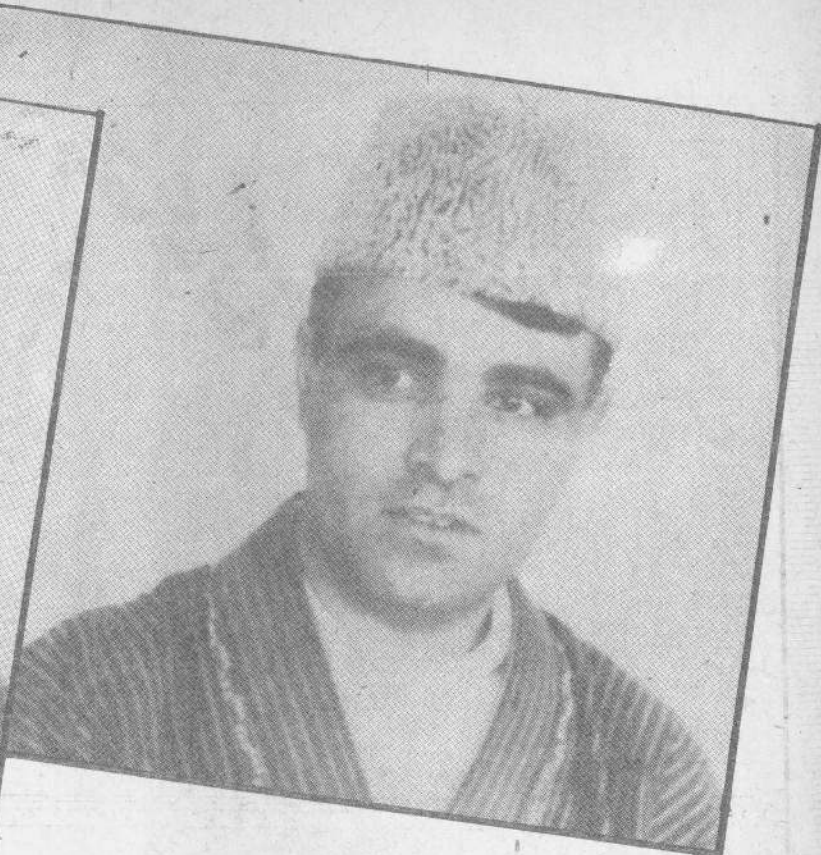
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت. در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند. نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد. همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی بروودوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید. با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۱ شهریور)
نگار اختصاصی مجله در قصر
برای لطف نموده مطالب بسی
ارزنده بی از مطبوعات چگو
سلواکیا گرد آوری نموده و به سا
فرستاده اند. که با ابراز سپاس
از ایالتان به چاپ مطالبشان
مقتدر میباشم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با توماس
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساخته.)

جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشد. بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شده
و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -
 دیوان محدود اند اما نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می -
 خوانند ، در نعت خوانی مقامات
 ویژه وجود دارد ، در حالیکه
 در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل
 داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان
 این است که در نعت خوانی ،
 نوعی موسیقی ، در خیل است و گاه
 هم نعت همراه با موسیقی خوانده
 میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته
 است .
 از سید عبد القدوس میرسم :
 * چی نعت است که شعرا
 نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوا-
 نی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی
 ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه
 خدمت زبان را درین عرصه ،
 جناب حاجی غلام حسین انجام
 داد ، است ، من برادر بزرگم
 (میر فرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر -
 فرخالد بن است در آستانه میلاد
 حضرت محمد (ص) با او صحبتس
 داشتیم . . . و اینک شناسنامه
 کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال -
 دارد و محل فاکولته هنرها -
 در بو هنتون کابل است ، در خان -
 نواده مذهبی بزرگی شد ، و است
 سلسله میر فرخالد بن آغاز است .
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و -
 عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که -
 شبها تا سحر و صبحگاهان ما -
 شقانه و بانوای پرسوز بلند میشود
 شد - سینه را جایگاه نور میسازد
 زند و چشم از زمانه میندود
 به خدا میسازد و در ستایش -
 خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم
 (ص) در دل عاشقان و عارفان
 جامیگزیند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسینی

از افغانستان

کودکائی که روز
اول تولد ۲۰
دندان داشتند

کراترگر : ظاهر امویی

تهیه مجله بامن خدا حافظ می
کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز
شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در
صد د تهیه این مطلب دلچسپ

شدم، بسیار دلم می خواست
مستقیماً با آن خانم صحبت داشته

باشم اما از آنجا که در ولایت فراه
سه ساله حجاب و روی گیری زنان و

د ختران از مردان بیگانه مطرح
است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است
آورد و بدم مراجعه نمود معلوم

ماست حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با
شاهلی استاد عبدالغفار (نوده

وال) عضو ریاست تعلم و تربیه
ولایت فراه که یکی از وابسته گان

این خانم می باشد تماس گرفتم که
ایندک توجه تانرا به جریان گفت و

شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید
که این مادر سر از سه سال ولادت

میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال
قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم

تکفین و تدفین وفاتحه داری، این
خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و

مرد به منزل خود خواسته گفت:
فوما (حالاکه شوهر به رضای

حق رفته است، میخواهم این مو -
ضوع را برای تان بگویم که من همین

حالا حامله داراستم و طفل سه
سال بعد به دنیا می آید و شمارا

برای آن خواستم که از موضوع با
خبر بود و فردا (خدای ناخواسته)

فکر بد نکیند.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی
آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

میدانید، از روزی که خبر
شده ام خبر نگار مجله، سیارون به

فراه آمده، از همان روز تا حال
شما را جستجویی کنم، باور کنید من

و تمام مردم فراه انقدر به مجله
سیارون علاقه دارم که هیچ گفته

نمیتوانم، من مجله، سیارون را هر
ماه توسط دوستانم به دست

می آورم و مطالعه می کنم اما
خواهش من از شما اینست که بعد

از این هر رقم می شود نمایندگی
مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی)
معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد
شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای

مجله ما و تمام خواننده گان آن -
دلچسپ خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند
که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را من
شناسم که کودکش سه سال را در

بطن مادری گذرانند و قبل از آن که
تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع
واقعتاً دارد؟

بله، کاملاً واقعیت دارد، من
آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینسن
معلومات را شما در اختیار ما

میکدارید.

من می توانم برای تان معلوما ت
دهم، اما بهتر است بایکسی از

وابسته گان خیلی نزدیک اینسن
خانم شمارا معرفی کنم تا معلوما ت

مفصلتری به دست آورید، بطور
تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابسته گان
این مادرا را در اختیارم گذاشته،

بعد از ساعت ها صحبت و پرسش
در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیس
ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که

در بین دریای فراه قرار دارد -
باغی که تفریحگاه شهریان فراه -

است و هر روز به صد هائین آنجا
آمده دم می آسایند و از انواع

سیوه های رایگان آن دهن بر مزه
میسازند و بالاخره دریای که باغ

با برو باغ بالای کابل با آن رقابت
کرده نمیتواند، کارگل های -

رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی
سبزه هازیر سایه درخت تسوت

که نسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته
و برای تنظیم پروگرام روزایند ام -

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو
جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، دیروز اوراد رمکب
دیدم که همرا می مد بر صاحب مها -

جبه میکرد.

بیا یک فعه بر سنان میکیم.
یکی از آنها سویم به راه افتاد

وقتی به من رسید، سلامی داد و
مودبانه پرسید:

ببخشید، میخواستم یک چیز را
از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.
میخواستم بدانم که آیا شما

خبر نگار مجله، سیارون استید و ار
کابل آمده اید؟

صمیمتتش خوشم آمد، از جایم
برخاسته گفتم: بله، شما درست

فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتیبا
نکرده است، با سلام مجدد با

صمیمیت بیشتر دستم را فشرد گویی
که دوست صد ساله اش را یافته

باشد با گرمی بامن احوال پرسی کرد.
دوستش را صد اذده هرد و با

نهایت محبت کلام نشنند، یکی
از آن دو دستش را بالای شانه ام

گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودکی در شکم سه ساله
زاده شود؟

عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیمت .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و لای بر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سرایان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترها یا - بین میشوند ، به جز من ، دیوار ها همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور چوجه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانسانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانیکه با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کججا وانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کومبورد) است ، میخواهم تا بر ام سرور ((چوجه)) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور چوجه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیورتوجه سرور چوجه شدن))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میگیرم آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمین استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کارم آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاهی میگردم و گذرا ، با خود تکرار میکنم : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناکجا میرود - به ناکجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سربرد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت مییابی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میبندد ، اما به چشمهایم که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید : ((قصه موه کس همه بر باد میایم اگه نوشته میکنی کارمردانه نیست و به هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میکنم . . .))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم : ((به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بس مادر آواز خوانم ، با مادر هنرمندم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره سی تحقیقی ، از سرایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی بیذ بسرد حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور ((چوجه)) زاده سی نبوده از مادری ؟ مگر او را نیست به قومی و قشاش ؟ بد ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور چوجه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، د زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از ((باپون)) نمیشنوند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفان قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صد او آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به ((چوجه)) در گوش شمبه ها و هلیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبر

مجازات زندانیان بندشکنان است

اجهان میبوند . ما در شهرنور
جای گزین میبوم ، هنوز نمیفهمیم
دست راستی چه کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کیسه های
جیب ها را کسب کرد ، هنوز جنایت
دیگر نکرده بودم ، فقط کیسبری
میکردم و گاهگاهی همراه با رفقایم
دزدی ها و خمدزدی ها میکردیم
تا این که اشتباها مرا زندانی کردند
* چرا به کدام جرم جنایت ؟
- جنایت ؟ هیچ جنایتی نی
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب
برنج فروش و به خاطر یک حاجی
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی
با لایم شاهدی دادند ، ده سال
قیدم برآمد اگر کلانمن میبودم شاید
اعدام میشدم ، این اولین باری
بود که در عقب میله های زندان -
رنج عادت بد را از یاد بردم -
عادت کیسه بری و سرقت - و افزون
بر آن اعتیاد جرس کشیدن به
تریاک کشیدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همتنگه کابل توقیف بودم ، اتفاقاً
یک گروه زندانیان سیاسی که
امروز مردمان بزرگواری استند در
زندان بامن معرفی شدند ، آنان
میخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همین منظور بامن کمک
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته
القایا رایا میدادند ، روزی قرار
بر آن شد که یکی از این زندانیان
سیاسی را بکشد ، او بشیرمل
سلدی را طور مخفیانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراری

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل یک کتاب جا به جا کردم
و به زندانی گفتم بنویس که این
کتاب جالب است به وقت بخوانید و
به این ترتیب ، پولیس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل میرسد . . .
از آن پس ، آنان به من میگفتند
که تو بس با استعدادی استی
میتوانی در آینده زندگی خوب
و شریفانه بی داشته باشی و اما
زندگی شریفانه که نمیتوانست
دیگر بامن سرسازش داشته باشد ،
مگر باید روید راندم داشت ؟ مگر
بامادرم داشت ؟

مجاد کمی از حبس باد دیگر گویی
رژیم بخشیدم میشد ، وقتی از
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسی
تصمیم گرفتم که دیگر کاری نکسم که
زندانی شوم اما تصویر های فجیع
زندگی مادرم ، تصویر های عا -
صی قیافه پدر هایم و تصاویر فجیع
و مفلوک همه گذشته ام یک مشت
شدند و بر فرم خوردند ، دیدن
زندگی مردم آزاد را نمیتوانستم
تحمل کنم کسانیکه بامن نوجوانی
را آغاز کرده بودند ، هیچکدام
مانند من نبودند ، قیافه سرد و
بیجان آخرین مقتولم حاجی
سهراب ، بسته های ضخیم کافتند
های پول ، توت های متعفن جرس
باران دوران غارتگری کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستین قدم های
آزاد را در جاده ، اجتماع مط
کرده بودند و به دهلیز مبدل شد ،
بودند که انتهایش بازگشت به
گذشته و آغازش بود ، چنین بود
که مفکوره غارت تو ریستها را همراه
با یارانم لباس عمل پوشانیدم و حتی
گاهگاهی اموال و یا پاسپورت و -
اسناد شان را که به دردم نمیخورد
دوباره با ایشان میفروختم .

گاهگاهی مردم به من ، جنان
نگاه میکردند که گویی جنایتی کرده
باشی و با جنایتکار باشی . درست
در نخستین روز های ماه چهارم
آزادیم ، پولیس - همان افسریکه
از بدت مرا تعقیب میکرد و هر سال
در دستگیرم نقشی داشت (گل نیسی
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتور زندانم کرد .

* چرا ؟ به اساس کدام جنایت
- جنایت ؟ کدام جنایت ؟
منکه جنایتی نکرده بودم . . . فقط
مد تعابیش موتر حاجی هزار گل را
د ز دیده بودم و تمام برزه هایش
را فروخته بودم و محکمه پنج سال
زندان را شایسته مجازاتم تثبیت و
فیصله کرد ، و هنوز همه سیمان
توقیف را سپری نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولین هفته بعد

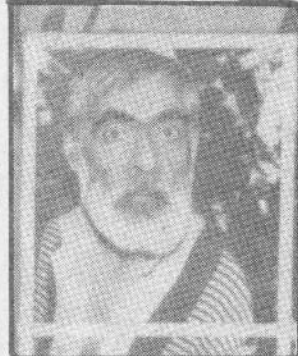
از آزادی دوباره برای مدت کوتا
هی توقیف شدم .
* کدام جنایت را مرتکب شد
بودی ؟
- جنایت ؟ منکه جنایتی نکرده
بودم ، صرف اشتباها والی لوگر
را غارت کردم و از حبس زود رها شدم
بعد از مدت کوتا تراز یک ماه
آزادی ، بازم محکمه چهار -
سال حبس دیگر برایم سزاوار دید .
* چی جنایت کرده بودی ؟
- هیچ جنایتی نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغانی کیسه بری
کردم ، و نبیسی از حبس را مسری
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولین
روز های آزادی ، مرا (د نقلیه
سیاه سنگ) سرباز ساختند .
محیط سربازی محیط خوبی بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذای سربازی صرف کنم
آخر باید زحمتی برای ربودن نان
کشید ، شراب ، جرس و تریاک باید
ضمیمه های غذا میبود ، و همین بود
که دو ماه بعد از آزادی و سربازی از
قطعه نظامی فرار کردم و چهار
سده بقیه در صفحه (۱۸)

از گپ‌هایی که ما خبر شدیم



تعبه گنده : فوت زلی

ساریان زخمی شد!



شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان بخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاس - و در دل دما می‌خواند و در نفع بلا را آرزو می‌کند ...

مهربان ساریان و خانواده اش از خسارات جانی در امان می‌مانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک می‌تابد و ترس سبب آبارتاس او را به عهد سلامت می‌برد ...

با سلامتی همه هموطنان را از آزار خودشانرا در چپ کوچه هاز د اند، که هیچ قادر نشدیم

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای نامیل به دهنش رسانیده و در دل دما می‌خواند و در نفع بلا را آرزو می‌کند ...

ساریان با اعضای نامیل از این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک می‌تابد و ترس سبب آبارتاس او را به عهد سلامت می‌برد ...

با سلامتی همه هموطنان را از آزار خودشانرا در چپ کوچه هاز د اند، که هیچ قادر نشدیم

شما هم خبر شوید!

روانه منزل انبیا اینده می‌گردد و می‌گوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانس زده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا می‌گردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج می‌گیرد ...

تاریخچه

رفتم سراغ شهر جان فزونی که در پیکر از همت‌ها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفته: زلی جان مارا کی می‌گردد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان.



با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می‌خواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند.

از کار دولتی دل‌شان، اما آیا می‌خواهند دوستداران آواز را محله ساورن منی برانجس مباحه بی داشتند، متأسفانه خودشانرا در چپ کوچه هاز د اند، که هیچ قادر نشدیم

خبر شنوید!

حالا که پرسیدید

ج : اگر هر دو باشند از من چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب

س : چرا هزارویک گپ نشر نمیشود ؟

ج : هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی ؟

س : چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند ؟

ج : به خاطر یک تیل پوسدا نمیشود

ناطمه حنیف :

س : چرا صاحب کار گور و درساورن چاپ نمیشود ؟

ج : به خاطر یک هنوز صاحب راجند رکاردر اوبه چاپ نرسیده

سیمیا سروری :

س : آیا مورتاظر شایب تصا دم نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از مورتاشی ؟

س : اکبر نیکراد کجاست ؟

ج : باگمان اغلب که به جمع تجاران بی‌وسه در کابل تشریف ندارند

ساره ازلیسه حره جلالی بیرون :

س : چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو بیرون اعتکافیش کم نشر مینود

ج : شاید مصروف عروس‌ها باشند و مبرود هم می‌گویند زنده که د بلارده هم به وارد

س : خود را معرفی نمی‌کنم دختری هستم حدود هجده سال دارم، تا حال خواستگاران زیاد داشته‌ام، تحصیل یافته‌ام و امتحانات بوده‌اند، اما قد و قواره و پول نداشته‌اند، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماتت قرار میدهد و می‌گوید : تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیست از من، از خانواده ام که مراجعین بیرون ده اند یا از محیط مکتب یا ... ؟

ج : از هیچکدام، از خودی و شما و کت‌ها و فلم‌های تجارتی هندی

لحن جان نایل از مزار شریف :

س : چرا همه هنرمندان از رادیو تلویزیون و مقامات بالای ان ناراضی نشان میدهند ؟

ج : به خاطر یک درجیب خود چیزی ندارند، ازین سبب بهترین خانه همین است

نفیسه ازرو صدیقی :

س : آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته اند ؟

ج : مردم این سفر را فرار نامیده‌اند سیاحت مسعوده توخی :

س : آیا بدین وقت اشخاصی به حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد ؟

عبد القدوس از کارته بیرون :

س : من به برنامه‌های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم، می‌خواهم همیشه آن‌ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید بیرون داشته باشم به کجا عرض کنم تا مرا هم بر آورده شود ؟

ج : هیچ جلعاری نشوید یک پایه جنرال شور بخرید

محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه :

س : چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده‌ام، امروز فردا می‌گویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج : هیچ‌کار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویون اول :

س : تا جاییک خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو می‌گویند شاید گونه‌های شما غلط مینویسند

عابد رابع بکتاش :

س : چرا تا وقت خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتاس مکرر بیرون نمیشوی ؟

ج : به خاطر یک باید قبلاً اصول خانه نگه داشتن را یاد داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار را یک خانه بی‌خانه راصد شهید عبدالحمید میرزاده از شهر مزار شریف :

س : چرا در نمازهای بی‌چون فروشی، اهدای ضروری و کمی قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن می‌رسد ؟

ج : نشنیده‌اید که ((به تو که توبه ...))

س : جوانی هست تحصیل یافته و پرد بار، خوش همیشه مرا ملامت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می‌شوهراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید ؟

ج : جایزه، به دکتر روانی، اگر بیاید ...

تعمیر

کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتی یم
 اود سیا د گنبدی کل د سیا د کلونو
 به گنبدی کی د لورونو تر خسته
 د بنا بخت بازار تود م
 د سیا (هو) د سیا د کلونو
 د گنبدی هیله به ما پوره کوزی
 زه ((ن)) غوتی یم اود (هر)
 د لورونی نه شاهد م
 زه غوتی یم اود ((سیا))
 د کلونو گنبدی د جبر ولوتانده
 لبته

زه غوتی یم ما گنم د اوسنی
 سهار دوزمی به غنیز کی
 زه د سهارنی ور الکی به طلاهی
 شرکی نازیم اود سیا هغه
 غور ید لی کل یم چی د بنا بختو
 به اوبل کی توپل کوزم
 زه د ((ن)) غوتی یم خو
 ((پروه)) د لورونی شاهد م اود
 ((سیا)) هغه غور ید لی کل
 چی د ناز د سترگونی کوی ورتسا
 اوستلای شی

موتسه
 بلی غوتی! دغه زمزه به بهتسه
 ز قوله خود زمان د تمیز فوز ونوته
 د پره لزه رسیده
 غوتی! هو غوتی به نخرولخی
 کلکیده له اوکی وه!



به اوسنی بی بناد م ساتلی یم
 د پروه لورونه - منم چی زماور
 د دوزمی د بختی غنیز جبه مراد م
 م

منم چی زما به خنداد بوا د -
 حیل اثنی تود ید لای شی منم
 چی بنا بخت د اوبل خاوند د
 هیله نه هیوزی چی زه بی د اوبل
 اود میانو زره به نخری کی تود
 وسات

نه! زه د دی نازین باغ به
 لیم کی چاوا جولم!
 اودغه د لیم توده هنگامه چا
 باد بناد بخت به برخه کریده
 پوهنیم ((پروه)) د پروه
 دینانی لوروسی

پروه - هغه پروه چی د لورونی
 بناد ید کاروان ز غنیزه بی دی -
 لوری ته راپللی ده - او هغه
 پروه چی د سوغنده اهار مخی
 ته بی زما د لیم ورخی د نازیمه
 خاطر خهل د لاسونو او روشی به
 سرو لیبو سوغلی دی او زه بی
 د اوسنی هوس نیکی باغ ته
 سهارلی یم - هغه باغ ته چسپ
 بولگان خله قافله پکچپ ار و لای
 نیسی

هغه باغ چی پهلان بی د -
 ((سیا)) د راتوبه خند روغنی چی
 لیمبی ز غولای شیر



شیر نعل محمد دین نواک

غوتی لانه وه غور ید لی م چی د
 سهارنی ز می د مجوا غستلو پسر
 شرب شو

وز می غوتی به نازان به غنیز کی
 لوبله او هغه به نخرولخی کلکیده لو
 به جبر وه - خو وروست چور ووسته
 د سید به سید بلوکی سیا
 نغاری اود سهارنی لیر لیر د
 زور الکی دوزمی قار کی
 انتظار کی وه چی کله کله بی د -
 سید لوبته ریاری - غوتی بوا ر
 کیم به به به دهان سره وای
 زه زه چی د بنا بخت د بنا
 د لورونی لورونی د لورونی لورونی
 د ناز برخه د ((ن)) د پروه
 لورونه ده

به! د اود لورونی نه ده
 بلکه د پروه دودی خواله ده چی
 د شنه آسمان د شنه زره د نامرا -
 دی د خبیری هغه بی زورانی م
 د ((پروه)) د پروه لورونه
 زه پوهنیم چی د پروه لوروسی
 د زمان د اوستورا اوستود تود
 تیارود کوزو هغه راتیره کرم اود
 د لته د سید به سید بلوکی
 نجینی سید لوبته تیاره ایس د
 پروه د پروه لورونی هغه چی
 دوزمی به نازمی کلکی او هغه
 چی د سهارنی زورونی الکی غار کی

سید رسول رسا :

دینستوداد بیاتو خُلا ند خیره

ریدو یو پهلې)) ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتې شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر
ا تارلیکلی چی مخنی چاپ شوي
ا تار یی په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه . د غزلونو او نظمو
- مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
- د مسد سر به ډول .
- سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
- ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
- ژبو ښه پوهید ه اونه روانی یی
- په د غوزو خبري هم کولای شوي
- اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
- وچنی له ویش خخه وروسته په
- افغانستان کور د پاکستان د سفا
- رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشعر غوکړنی یی چی د فیو
- ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
- د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا خوږ دي .
- مونزه د وار ه بنده گان یو
- ته په خه باند ی مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث
- خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس مسجد یی موستابه درد یی
- چی یی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینستوداد بیاتو
ودی او پراختیا
ته خا تلی یی پام
لساته

پوخت وچی په شعرو یو یی پهل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پانوکې یی شعرونه
خیریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خیر مرگین)
په نامه مجلی د پښتو برخې د پسر
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -
لیت په غاړه درلود .
سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) . ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونهار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .
سید رسول رسا هم د زده کړی و
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
محانگری پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیرید ونکی کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کار و
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته
محانگری خد متونه کړی دي .
سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونو کی د پهلې د میاشتس
تبلخانی مجلی په اداره کی چی
(نن برون)) نومید ه په کار بوخت
و .
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگریس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه اسمان
د پوستو یی تعلیم لئ اود د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
خخه پوهم سید رسول رسا دی .
سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو له خوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په گلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .
پلاری میا محمد سعید نومید ه .
خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونهار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو
ښار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اونه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او ورسی د پوهنی په محکه کی د
ښوونکی په حیث وگمارل شو .
سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لوری زده کړی
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته
رسولی وی خوله ادبیاتو سره
اوپه محانگری ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .
سید رسول رسا لاکوچی و اونه
ښوونکی کی په لومړ نیوز ه کړ و -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا
 مونس همینگی من قصوات انسانیه
 ساز من بودند - بدن را با اندام
 دوست میداشتم اورای من
 فرشته بی بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ای کاش چنین نمیبود زهرا همین
 مصیبت های بی حد و حصر او
 بای آن لطمه را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه بی به او نداشتم
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر
 به سنگ میکید کانی بود که
 سر مست گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدن بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق
 افتاده از زبان خودش شنیدم
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد
 گفت : اینبار قصه یک
 مرد گوش بده و بعد خاموش شد
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافش را لریزه
 خفیف وزود گذر فرآ گرفته خجله
 زده به نظرم رسیده انده های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 رخسار نه بعد مکتوب را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت
 یک وقتی منو شتم ، داستان
 منو شتم و شمر میروم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زبانی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد ، شامری
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا
 میداد ، اگر می نوشید ، یک وقتی
 مینوشید خیلی هم خوب مینوشید
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد
 یکروزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،
 اسکلت بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک وی صدا
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه
 های برام قصه کرد ، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

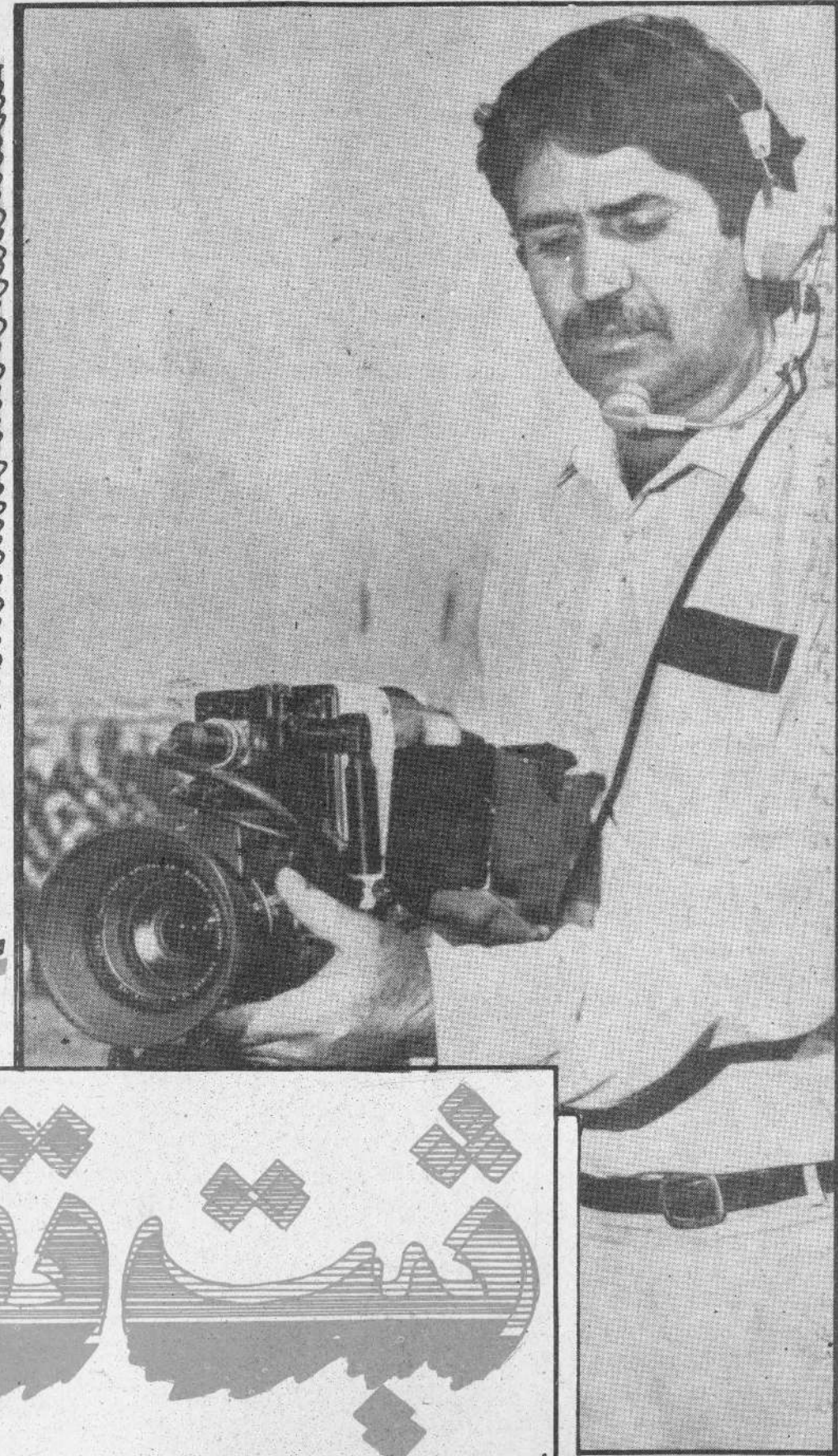
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجید
 روهای مذاب آور لحظه های
 رامی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود ،
 رازی از یک درد میخورد آنسوز
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 آمده ولی من میفهمم و می نوشتم
 شاید از غیبت و غم و غم ترس

مستول و بارمن بود، بدین مصداق
 سید دوستی **مستول** گسرد
 ولی نمیدانست که من **مستول**
 کوچترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانم
 در صد امتراض بر نهادم. و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچترین **جایز** را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من **جور** هم
 کوچترین بهانه از او **میکردم**
 بالاخره با هم از **دو** **گرم**
 من موجود **مضروب** **مستول**
 بودم. یکسال **مستول** **میکردم**
 شد که احساس کردم **مستول** **گس**
 زناشوی برام **مستول** **گس**
 استه خانم سواد خواندن
 نداشت که چه **مستول** **گس**
 سخنگویی **مستول** **گس**
 ولی در عوض قلبم **مستول** **گس**
 عشق و محبت نسبت به **مستول** **گس**
 میکوشیدم مرا خوشحال **مستول** **گس**
 نگه دارد ولی من غرق در **مستول** **گس**
 زار غم و فغانه **مستول** **گس**
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته
 باشم تا آنچه را که نزد **مستول** **گس**
 گیرای ادبی جلو **مستول** **گس**
 و برانگشت هنر **مستول** **گس**
 گوید. این همه **مستول** **گس**
 موجود تخیلی بار آورده **مستول** **گس**
 پیوسته در حال **مستول** **گس**
 رابطه و پیوندی با **مستول** **گس**
 زنده گی نداشت به سر **مستول** **گس**
 خلاصه در جهان **مستول** **گس**
 میکردم. خانم به **مستول** **گس**
 چکترین علاقه بی **مستول** **گس**
 عشق و ولایه او **مستول** **گس**
 من خلاصه **مستول** **گس**
 کم کم احساس کردم که **مستول** **گس**
 وجود او برام **مستول** **گس**
 میگذشت. **مستول** **گس**
 چون من بازن **مستول** **گس**
 کند آرزو داشتم **مستول** **گس**
 باشم در حالیکه **مستول** **گس**
 فرزندی بدینا آورد.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
 او یک سرو کم. آنشب **مستول** **گس**
 اودرچی رویای خوش از **مستول** **گس**
 اشن فرورفته بود که با **مستول** **گس**
 عقیده ام را اظهار **مستول** **گس**
 نخست خیال کرد شوخی **مستول** **گس**
 ولی همینکه دانست در **مستول** **گس**
 خود استوار به شدت **مستول** **گس**
 خود را بهیچا هم **مستول** **گس**
 که خواندن و نوشتن **مستول** **گس**
 ولی من فرهاد زدم **مستول** **گس**
 منخواهم و تو نمیتوانی **مستول** **گس**
 فرزندی بدینا **مستول** **گس**
 پاس و اندوه گفت **مستول** **گس**
 میدانی که نصر از **مستول** **گس**
 او به تلخی **مستول** **گس**
 اودر شوره زار **مستول** **گس**
 تا خبری نداشت **مستول** **گس**
 پرداخت مهره **مستول** **گس**
 میتوانست بدر **مستول** **گس**
 هایش به التماس **مستول** **گس**
 فغان و سوگند **مستول** **گس**
 شان لغتا **مستول** **گس**
 برهم نهادم **مستول** **گس**
 بایر تو زینش از **مستول** **گس**
 کرد از ستر **مستول** **گس**
 را از تصمیمی **مستول** **گس**
 نبودم. او کجا **مستول** **گس**
 من روی مخالف **مستول** **گس**
 پس از کسی **مستول** **گس**
 شد. مراسم **مستول** **گس**
 صورت گرفت زیرا **مستول** **گس**
 کسی نداشت بد **مستول** **گس**
 فوت کرده بود **مستول** **گس**
 بدین و توتوش **مستول** **گس**
 به عنوان مهره **مستول** **گس**
 چشمانش از **مستول** **گس**
 محضر راترک **مستول** **گس**
 من بودم و **مستول** **گس**
 و یکشت **مستول** **گس**
 خانم ورق **مستول** **گس**
 میکردند.
 دو سال گذشت **مستول** **گس**
 بودم که **مستول** **گس**
 به غیب **مستول** **گس**
 واقعی و تلخی **مستول** **گس**
 بودم. تا آنکه **مستول** **گس**

عوض شد.
 يك شب زیبا و خیال انگیز
 بهار بود. بزه های ابر در **مستول** **گس**
 آسمان مستانه سرد **مستول** **گس**
 نهادند و فریاد **مستول** **گس**
 نور چراغ های **مستول** **گس**
 ایستاده بی روی **مستول** **گس**
 د لیدری ایجاد **مستول** **گس**
 یکی از ایستگاه **مستول** **گس**
 موتوری بودم **مستول** **گس**
 منظره دل انگیز **مستول** **گس**
 مردی آمده به **مستول** **گس**
 شد روشن **مستول** **گس**
 را روشن **مستول** **گس**
 به سرو گلوش **مستول** **گس**
 از سراپایش **مستول** **گس**
 وقتی مقابل **مستول** **گس**
 زده گفت: **مستول** **گس**
 است؟ به **مستول** **گس**
 شب بود **مستول** **گس**
 بجه. فکر **مستول** **گس**
 را بد هم **مستول** **گس**
 شد ولی اود **مستول** **گس**
 راس خارید **مستول** **گس**
 منظره **مستول** **گس**
 گفتم **مستول** **گس**
 شما هم **مستول** **گس**
 در حالیکه **مستول** **گس**
 می انداخت **مستول** **گس**
 گفت: **مستول** **گس**
 بعد **مستول** **گس**
 چیزی نبود **مستول** **گس**
 باشد **مستول** **گس**
 بی میل **مستول** **گس**
 خودم **مستول** **گس**
 سگرت **مستول** **گس**
 تی تعارف **مستول** **گس**
 برداشت **مستول** **گس**
 آتش **مستول** **گس**
 طرز **مستول** **گس**
 که **مستول** **گس**
 سگرت **مستول** **گس**
 به **مستول** **گس**
 گفتی **مستول** **گس**
 خنده **مستول** **گس**
 پس **مستول** **گس**
 روزها **مستول** **گس**

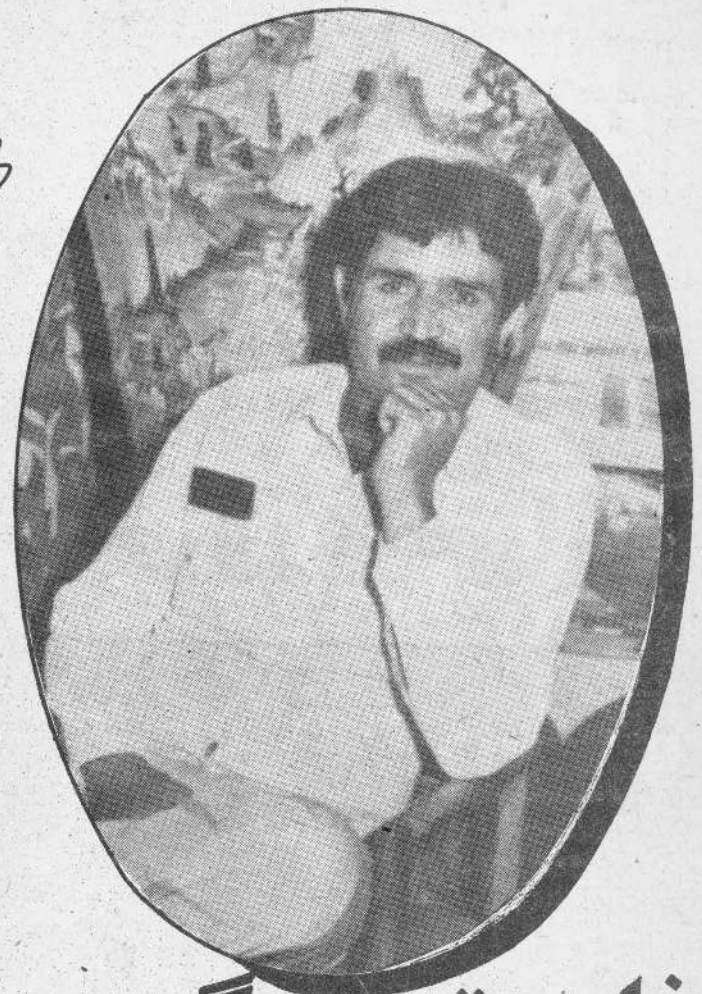
نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
 ولای کوچه ها مردم را **مستول** **گس**
 ساخته است.
 یقین داشتم **مستول** **گس**
 ولی از حرف های **مستول** **گس**
 هم چیزی **مستول** **گس**
 خودم **مستول** **گس**
 نشان داده **مستول** **گس**
 بالاخره **مستول** **گس**
 چشمانش **مستول** **گس**
 دوخت **مستول** **گس**
 نگاه **مستول** **گس**
 بستر **مستول** **گس**
 که مرا **مستول** **گس**
 شهر **مستول** **گس**
 لحظه **مستول** **گس**
 میخواستم **مستول** **گس**
 دیدم **مستول** **گس**
 يك **مستول** **گس**
 قلب **مستول** **گس**
 آن **مستول** **گس**
 درك **مستول** **گس**
 سوم **مستول** **گس**
 او **مستول** **گس**
 تم **مستول** **گس**
 که **مستول** **گس**
 قرار **مستول** **گس**
 مبدل **مستول** **گس**
 شده **مستول** **گس**
 دل **مستول** **گس**
 زن **مستول** **گس**
 بارچه **مستول** **گس**
 بودند **مستول** **گس**
 حکم **مستول** **گس**
 مرد **مستول** **گس**
 از **مستول** **گس**
 وکل **مستول** **گس**
 در **مستول** **گس**
 بوی **مستول** **گس**
 بود **مستول** **گس**
 به **مستول** **گس**
 مطمئن **مستول** **گس**
 با **مستول** **گس**
 ضربه **مستول** **گس**
 یایی **مستول** **گس**
 و لحظه **مستول** **گس**



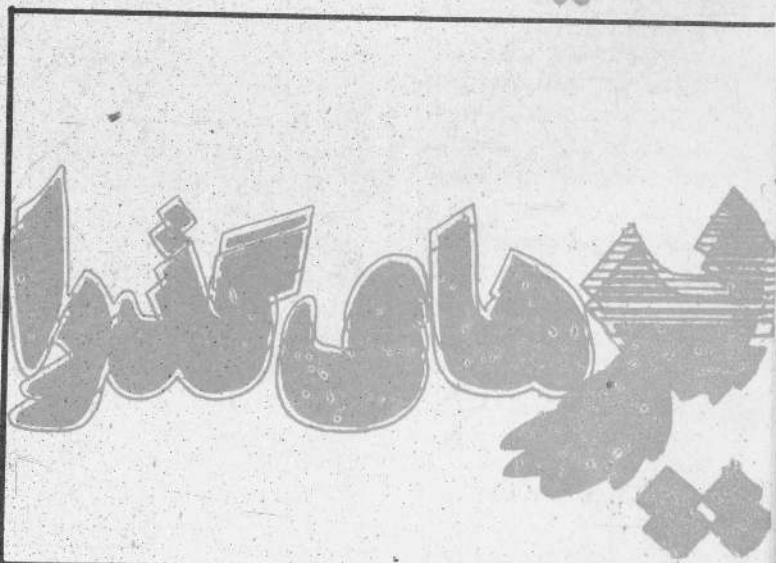
و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فلیمبرد آری می‌نشینم که از آغاز
 کارش همچون عاشق دلباخته بی
 برنظم و به خصوص هنر فلیمبرد آری
 بوده است .
 بلی اینبار سخن بر سر فلیمبرد آری -
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص در بین
 اواخر همه گرفته است .
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلیمبرد آری که در
 قسمت دایرکت و فلیمبرد آری آهنگ
 (اهل هر کجا که باشی باز هم
 افغانی استی) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است
 و بگری گل کرد و میگفت .
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی
 به داخل رهنماییم کرده و بعد
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری

مصاحبه‌پی کمره‌مین تلویزیون



پا فاروق زرننگ



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروین در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 * شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا
 جدید کار را پیاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود بوسران به شما ایده داد
 اند ؟
 در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت :
 خیر (من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود بوسر میباشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .
 * آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد ؟
 - اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفتم که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر
 میگویم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفتم نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلیمبرد آری در ساحه هنر
 جز کارهایم است .
 * برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است ؟
 حرم را قطع نموده گفتم :
 - برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عاد است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد .
 داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی میرسد اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همیگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام .
 * هنوز چه تصویرهای ثبت
 نمانده بی در ذهن تان دارند ؟
 شاید وقت نماند یا شاید هم
 امکانات ؟
 - در ذهنم تصاویریست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

درد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی را پیدا کنم
 حتماً برای تلویزیون هدیه اش
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری
 مینمایم همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در همین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به د نمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده .
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 توانسته ام چیزی بیآورم .
 * پس کار عکاسی با فلیمبرد آری
 نزد یکهای با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساساً هر
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. -
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهیه
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی
 نی باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

از نظر اجتماعي، الکوليسم عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکوليست است که سبب تشوشات در نروم هاي معياري سلوک و روش شخص در محيط زيست، خانواده، جامعه و مرصه کار شده و همراه زيانهاي براي صحت خود شخص الکوليست و آسايش و آرامش ساير اهالي ممي باشد.

از نظر طبي، وابسته‌گی به الکول، يك حالت بيماري و غير نورمال است که شخص از انصر استعمال زياد و متداوم الکول، سرانجام به مرحله مي ميرسد که خود را ناخبر به استفاده از آن ميداند و اين ناخبري به علت احساس نشاء و يا خماری و هم براي جلوگيري و کاستن اضطراب رواني و يا تکليف طاقتفرماي جسميت که در نتيجه ترک و يا عدم استفاده

از الکول به وجود مي آيد . وابسته‌گی به الکول چي گونه به وجود مي آيد ؟ طوري گفته شد از اثر استفاده از الکول در يگرگونيهاي منحصر جسمي و رواني ايجاد ميگردد که آهسته آهسته اين د يگرگونيها شکل ثابت را به خود ميگيرد . الکول در مرحله اول به انداز کم، تاثيرات آرامش بخش تسکين کننده، نشاط آور و تسريع کننده و فعاليت هاي رواني را دارد به همين علت کسانی به اين گونه تاثيرات رواني الکول نياز دارند و به آن مراجعه ميکنند که با محيط زيست خود تطابق خوب نداشته و يا بينظمي هاي رواني از نوع Neurosis و يا تشوشات شخصيت داشته باشند . اين گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و نگاه از الکول برونم هاي رواني خود را ظاهرا حل ميکنند ولي سرانجام به مرحله مي نرسند که از اثر د يگرگونيها ايجاد شده جسمي و رواني به

وسيله الکول ناگزير و ناچار بايد به صورت مرتب از اندازه هاي زياد تر آن استفاده کنند که به اين ترتيب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود مي آيد . در ايجاد وابسته‌گی به الکول محيط زيست شخص، مسائل تربيتي، عقيدهات، عقايد مذهبي، خستگيهاي بيش از حد جسمي و رواني، موجوديت ناراسي ها و صراحت روي شده و يا خفيق و متداوم نيز اهميت دارد . البته عوامل نرومي نيز در ايجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند : وفرت الکول در محيط و دسترسي سهل به آن، استفاده از الکول به قسم تجزيه بي به وسيله نوجوانان که يکي از امماي خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و نگاه جهت به رخ کشيدن آرائي خود و غيره الکول مينوشد طوري که ملاحظه ميشود عوامل سببي وابسته‌گی به الکول نوجوانان و فراوان است که معمولا

به سه گروه يعني مکتورهاي اجتماعي، نيزولوژيک و روانسي ميتوانند هنيغ شوند . الکول سبب چي د يگرگونيهاي در رطوبت ميگردد ؟ الکول سبب تغييرات و نسي نظمي هاي مختلف ميتا بوليک در اوزان نروم انسان ميگردد . بالاي ميتا بوليم و يتامين هاي گروه B خصوصا ويتامين B1 تاثير کرده و در نتيجه زيان هاي منتشني مختلف در سيستم عصبي مرکزي، سيستم عصبي محيطي و سيستم عصبي اتونوم از آن بس و وجود مي آيد . تاثيرات سؤ آن بالاي جهاز هضمي به شکل التهابات معده، سرطان هلو تغييرات در جذب مواد غذايي ظاهر ميکند، سخت شدن و پيدا سيمز حاد تا ناکوارد يگر بست که در نتيجه زياد اشخال صبه به صورت متداوم از الکول استفاده ميکنند به وجود آمده ميتواند الکول سبب يک سلسله تغيير غير قابل برگشت در قلب

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
 بیشتر تعادف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به
 وجود می آید و تاثيرات
 (Toxic) توکسیک و مسموم
 کننده الکول بالاي حشرات
 دماغیست . در شروع این حالت
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
 عضلات به استراحت (Relax
 مصروض شده و یک حالت آرامش
 جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان
 به جهت مثبت داشته ، احساس
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
 به خود به صورت گداز و تغییر
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی
 واقع بینانه را از دست داده ،
 امکانات خود را پیش از حد از یاد
 بی کرده و خود ستایی میکند .
 نیروی خود آگاهی (Autocritic
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،
 انبساط مزاجی شخص به بیاد
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
 هر موضوعی واکنش میدهد ، به
 آسانی از رده شده و یک حالت
 متاثری و عیبه علاقه را به خود میگرد ،
 تعصب و شدت یافته و امکان
 دارد بعضی اعمال و حرکات
 Empulsiv به وجود
 بیاید ، شخص درین مرحله به
 آسانی به اعمال و حرکات
 Agressive و تعرضی نسبت
 به اطرافیان و یا نسبت به خود
 ممکن است دست بزند و حوادثی
 را که از نظر قوانین و مقررات
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات
 نیز واضح نمیشاند که این عدم
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه
 تاثيرات مسموم کننده الکول
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum
 به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در
 عضلات سردردی ، تلخی و
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی
 و فرط حساسیت به وجود آمده و
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص
 دست میدهد که این همه از اثر
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي
 انساج عظمی ، معده ، جگر و
 سر انجام دماغ به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز
 به وجود آمده میتواند که درین
 صورت حالت شعوری روشن از
 بین رفته و شعور به مکه رست و
 خفایت میگردید و ممکن است تا
 سرحد کوما نیز برسد ، درین
 حالت گاهی تشنجات منابسه
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی
 به الکول طوری که در آغاز نوشته
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
 به نوشیدن الکول است و نشان
 دهنده وابسته گی جسمی و
 روانی شخص به آن میباشد ، در
 اثر آن شخص به صورت متناوب
 (Periodic) و دایم
 مجبور است الکول بنوشد و در
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های
 جسمی و روانی در او پیدا میشود
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی
 در شخصیت و روان خود دچار
 میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه
 گناه صورت نمیکند که تدریجاً
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل
 میگردد ، با پیشرفت این حالت
 به تدریج تغییرات در روان و
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول
 الکولیک شخصیت به وجود می آید
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از
 ۱- درین رفته رفته استفراف
 در صورتیکه نشاء خفیفی
 شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی
 بازدارنده ، استفاده از
 اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات
 پیش از استفاده از الکول ،
 فراموش میگردند ، نشان
 دهنده اختلال در حافظه
 است .
 ۴- صورت به استفاده از اندازه
 زیاد الکول به خاطر بیاد
 دست آوردن نشاء آشکارا
 که این حالت نشان دهنده
 ایجاد حالت تحمل (Tolerance)
 الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن
 ممکن است ۲-۳ سال دوام
 کند ، شخص وابسته به الکول
 آهسته آهسته به مرحله دوم
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از
 علائم مهم و دایمی آن به وجود
 آمدن علائم قطع دایمی و بیاد
 تبسول (Abst in a nce) است
 این علائم طوریست که روزیکه
 شخص الکول ننوشد ، مانند
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و
 برخی رنگ های خون در روی
 پرچون شرایین صلبه در چشم
 پرش قلب ، شارخون یا بین ،
 احساس ناگوار و دردناک در نا
 حیه قلب ، سرخچی سردردی
 برو زیاد ، جلد شدن جلد
 انگشتان ، رعشه دست ها ،
 درد های عضلات و مفاصل ،
 تشنجات هضمی ، بی اشتها
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بس
 اجزای فوق بی نظمی های روانی
 نیز افزود میگردد که به شکل
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،
 اضطراب ، ترس وید هانسی ها
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه
 شخص معتاد مجبور است جهت
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
 فوق باز هم به نوشیدن مقدار
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
 دوام کند .
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه
 کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و
 مستی دست مییابد ، درین
 مرحله شخص به صورت منظم از
 الکول استفاده کرده که به صورت
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب
 الکول مینوشد ، این حالت
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا
 یک هفته دوام کرده و شخص
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
 عرق زیاد ، فشارباین تشنجات
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولس
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
 و لاغری به وجود می آید ، درین
 مرحله از اثر استحاله و تخریب
 دماغ کوچک (Cerebellum)
 علائمی به شکل سرخچی ، بی
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
 نیز به وجود می آید .
 با پیشرفت این مرحله تحمل
 شخص مقابل الکول باز هم کاهش
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء
 میگردد ، ممکن است حملات
 تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،
 تغییرات در وضع روانی و از جمله
 حافظه شخص عمیق تر شده ،
 حالات تعرضی (Agressive)
 ممکن است به مشاهده برسد ،
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
 به تغییرات منفی معروض میگردد
 اختلالات عمیق روانی که از



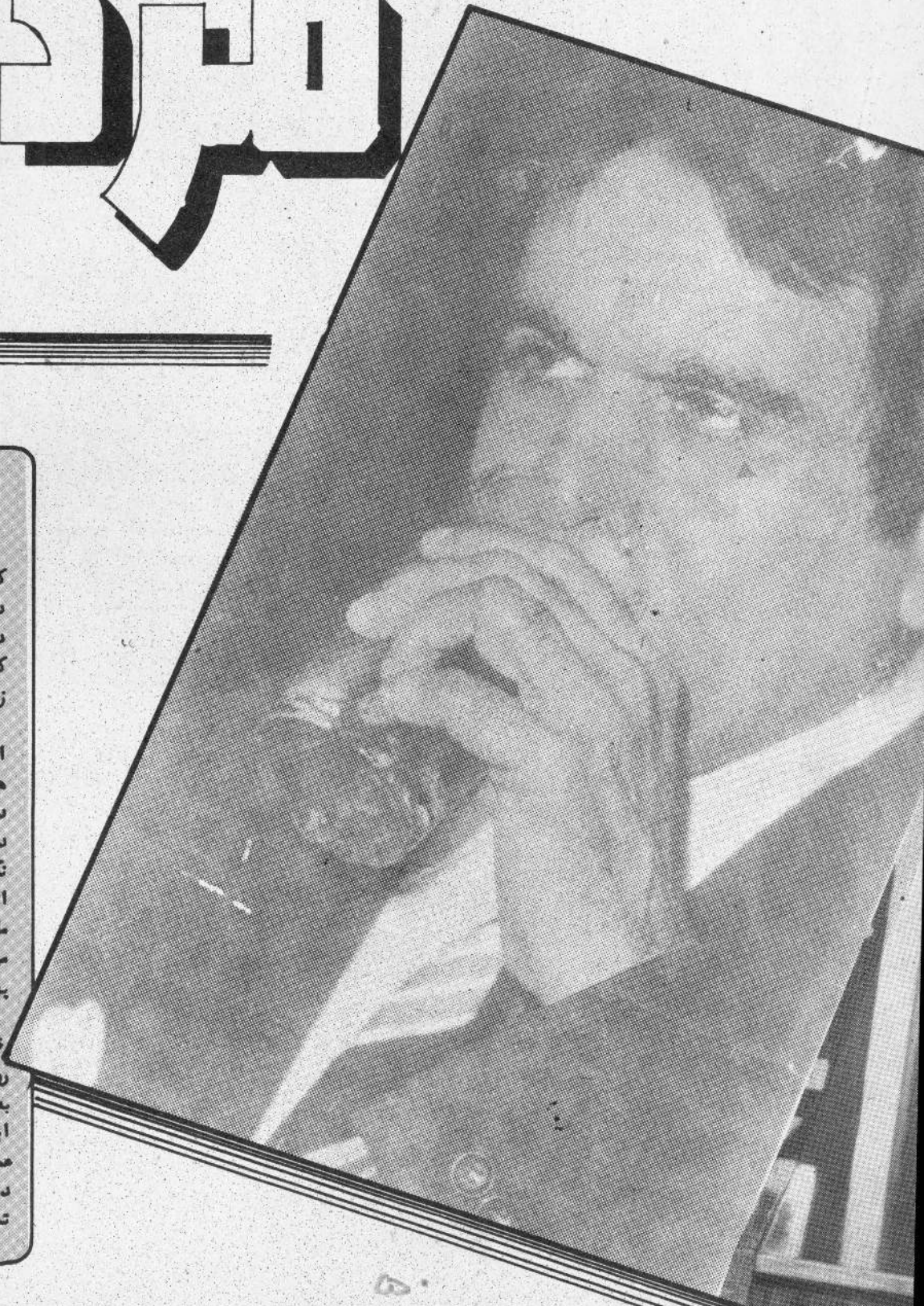
دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم
کدام کاستی و پاکبندی را در
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایس شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست



میدهد . من شهرت خود را مرمون
لطف صمیمانه وسخاوت مندانه
برادران و دوستان میدانم که
نلم های مرامی بیند و به آن ارزش
قابل میشوند ، من این سخاوت
و لطف بیگانه ، آنان رابه حیث
هاله ، دوست داشتنی شهرت
خود پذیرفته ام ، من باخود
وجود آن خود سخت در ستیزه در
گیراستم برای این که ، باید این
هاله ، لطف آمیز دوستان را همیشه
به دور خود داشته باشم ، باید
تشیات و توقعات علاقه مند ان را
بر آورده باشم ، باید حق این
دوستان حق شناس را ادا کنم
و این به یک وسیله ممکن است ،
آن هم کار و کارموانق و مطلوب ،
کارهدف مند و بر بار ، کارصادقانه
و موافق به خواسته های مردم و

آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایبه ادراک و این
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباشد
باخده و فریب ، تقلب و دینا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
می کنم .
اندکان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مرامیه ناز ساخته و جای برایم
در طایفه شما قابل شده اند
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر شما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتاً در -

جستجوی پیشرفته ارتقا ، شهرت
و طلب ثروت است این سرانیز در
دین و ضمیر هر انسان جای
بزرگی داشته و یک بخش آمال و
اندیشه های او را استیلا کرد
ولی این آرزوها را از جباری
م شروع و درید استحقاق باشد
حاصل کرده از راههای غیر
مجاز ناصواب .
دلپ صاحب ! تا قبل از روز
شمار رسنمای هند ، شیوه
و روش فلم های هندی به گونه
بود که شاید شما فلم های آن روز
را دیده باشید و این قول راتا
کنیده ولی با آمدن شمار رجمان
سینما ، شمایل و سهمای کار ، رخ -
دیگری به خود گرفت - یعنی یک
طرز خاص و یک روش استثنای

که پاک داشته هاسانانات داشته
علا در سنمای هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سهمای جدید در تنهیل
و هنر سینمای هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سهمای سینمای هند
باورود من ، در سینما ، حریف
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تاحال نمیدانم چی کارنامه می
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تشهیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود. از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند، در حالیکه عاشقش هم نیست. آن یکی بیمار میبود، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد.

آن دیگر میبود، بازم از مثل میخوانند، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد، از خود نشان دهد، حالا خود تصور کنید، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد، کار سهل است؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه، یا بیماری مادر، یا مرگ پدر، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد، ولس حکم تشیل و برتسپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند. اما با هر نوع تلقین روانی، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود، یعنی هنرمند به (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود.

مثلاً بسیاری از اوقات، وقتی میزدیم در فلم مادری میبود، با خود میگویم: این هنریشه چی گونه یک زن غیر را، در قلم مقایسه با مادرش قرار میهد، آیا او سه

مادرش فکر نمی کند؟ وقتی به چهره مادر فلمی خود نگاه می کند آیا می تواند ذهن خود را مهار نماید تا ماخل کارش نشود؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فریبی متصل می شود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود.

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان، درست است و کدام آن نادرست. فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم و با پیروی از اصول (پراگما - تین) آرزو می کردم وارد عرصه واقعیت ها شوم، همواره از خود می پرسیدم چی گونه می توانند؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد.

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر می کردم. وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و - شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پی پایند نبودند، شماری کار و پایه اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب

احساس، از کشش و واکنش از وقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید.

ولس من فکر می کردم: وقتی یک دهقان دهاتی را، محیط کار و وزنده گیش را، شرایط وزنده گش

از غزونه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند... فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید، باک هنری

و طرز مصفیت او را، نحوه برخورد و کردار او را، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید از لحاظ سوسپوزی، او را می شناسم، چگونه ممکن است او را نمایش بدیم. اینجامطالعه - سوسپوزی، مطالعه محیط وزنده گی، مطالعه مردم شناسی، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبوم.

روزی با خود گفته بودم: حالا به دیگران میگویم بی خبری، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر.

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمی شود که از هر لحاظ کامل باشد، ولس در کاری که دست میزنم، به شغلی که متصل میبوم، با میسد کم از کم، خود را آگاه بسازم. به گونه مثال: در صحنه های، یک هنر

پوشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی می کند، این هنر - مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق دارند بگویند آن چه دیدیم، همه دروغ است.

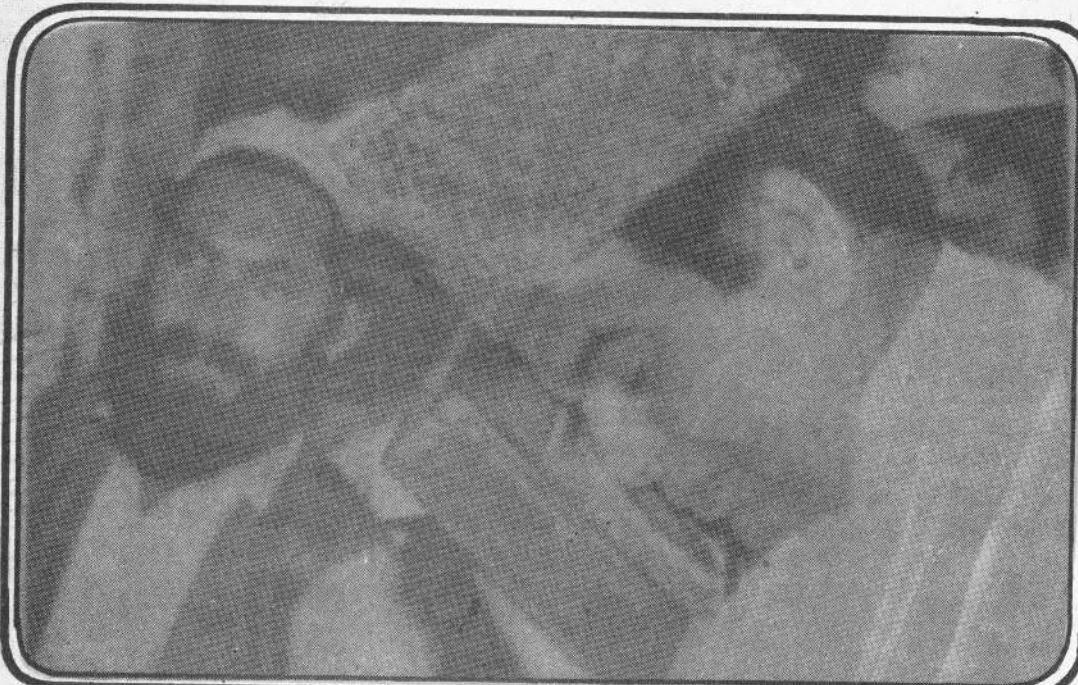
من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید؟ آیا فلمهای امروز، فلمهای هنریشه؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند، خوشه بی

آگاهی، دانش، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است، باید از این پده ها، هنرمند، کارگردان، گروه مین، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند. لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما چشمان شما و موهای سر شما، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند... آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند؟

هیچتر نیست و حتی فکر می کرد که میبورد... برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن یا جنیه اوهم و سواسها که هارنان، آن را (خرافات) میگویند، امر کلسا بعید بود، ولس او در گینودن، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت.

من از اوتصمیمت نمیگم و شما نمیتوانم این خرافات بپندید ی او را توجه کم، ولس از روزیکه خود را شناختم، تا همین لحظه با همین تلقی و پدیرش وزنده گسی کرده ام و معتقدم که آن چه برون



از ماست، در واقع وزنده گی روحی خود ماست، ما ستم که احساس میبوم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده می شود، وقتی انسان منا - ظری را که دیده است، یا ظرافتی که توانسته درک نماید، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در میباید. من با این فرمول، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶.

موهای سر به نظریا و خودم، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم، نقش خلی استوار دارند، هر وقت سی در برش آن اقدام میبوم، بی بزرگترین کشمکش ذهنی در گبیر میشم، شاید این موضوع روانسی باشد، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا، در هر وقت سال، خواه گرما، خواه سرما روی دست خود، بالا پوش حاصل میبورد، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمی شود، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد، زیرا بقین دارم که کبیر فلمبرداری، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنرمندان را در یک نقطه تمرکز دهد. ولس در این کار هم اندیشه

دوسسه جگړې

نوشته: صلاح

د ختران كيسه بر از خود دفاع ميكند!

د دوستانو د دښمنان په وړاندې
د دوستانو د دښمنان په وړاندې
د دوستانو د دښمنان په وړاندې

سرگد شتاند ۱۰))

- چرا اقدام به كيسه بري كړدي؟
- كډ ر مکتب صنف دوم بودم و سه تشويق يك صنفی ام بنام شيلا شروع به كيسه بري كړد يم چوون خورك سن بود يم بندي نميكړند .
- تھا اگره جنگ مقامات مرفتيد يم
- لت ماميكردند ، و تاحال اين مسلك راد وست دارن وادامه اش ميد هم)
- زياد ترين بولي راك تا بحال
- د زده يده اند چه مقدار بوده است؟
- ((شصت و پنج هزار افغانی))
- روم رابه طرف ناد وگردد انده
- ميرسم ازچه وقت به اينسو كيسه بري ميكي ؟
- باشم ميگويد : زماني كه هشت سال داشتيم
- شوهرت ميداند ؟
- ((بلى ميداند))
- زياد ترين بولى راكه به سرق ت برد ه اي چند است ؟
- ((شصت هزار افغانی))
- بعد آ سوال را متوجه هرد وي شان ساخته ميرسم :
- شما چطور جيبهاي بولد اار و بي پول را تشخيص ميدهيد ؟
- نادوميخندند و روكي ميگويد :
- ((فكرت نبود كه بيشتر گفتم از- هشت سائلي تاحال اين كسپ را دارم .))

بقيه در ص ۱۰۱

شوهرش سيلانی است او هم بندي است و ناد و خانم هم براي بار سوم همراه باروکی بندي شده اند .

وقتی در برابر بالاي چوكس آمريت محبس ميشينند روكي بسا خنده هاي بي ادبانه ميخواهد خود را تيريه كند و ناد و با اختيار سكوت ، ترجيح ميد هم طرف صحبت وكن را اول انتخاب كسم واز اوس ميرسم .

- ميخواهم اول از زنده ه مي ات قصه كني .
- ((بتو چي)) ؟
- من زور ناليست ام تم .
- ((به مه چي))
- چرا بندي شدي ؟
- ((دزد ي كدم))
- چطور گيرت كردند ؟
- بايي حوصله مي ميگويد : « مثل دفعه قبل گيم كردند . »
- چند بار بندي شدي ؟
- ((دفعه بيشتر و تيكه چهل هزار افغانی را از جيب يك زن - بالا رفتم ، نگران سرويس متوجه شد نزد يك آمد و گفت نيم پول رابه من بده در غير آن به گيرت ميد هم . منكه پول را به داخل موزه ام - جابه جا كرده بودم براي نند ام نگران سرويس هم مرا به جنگ آن زن داد و بالاخره سرحدم ب - ه حبس كشيده و شش ماه حبس رايشت

جوان و مقبول استند ، هردوي شان بين سفين ۲۵ تا ۳۰ سال هردارند ، دوست دارند زيا د بپندند و زياد هم هوش بگد رانند در صفاي شان اصلاً تاثير يك زنداني را ني يابم ، هردويشان در محبس زنانه توقيف استند .

يكي روكي است كه زياد زيوك بي هراس ، بيروبي حيا است . در قيفه اش از شرح چيزي بسيابي از جويدن ساچقش با صداي بلندي احساس راحتي ميكند ، كسي از مقبولي خود مضروب و از همارت خود در كيسه بري بخود ميسالند . براي پار سوم به جبه حبيب زني و كيسه بري بندي شده . مجرد است از فاميل بي مسؤليت و در برابر فرزند ان ، سر بلند كرده ، چشم به دستفروشي افتد كه به گونه پر جست يك قلب تير خورده و نام ناد و خا - لكوي شده ، در مييايم كه باد و ست د بدين وهم مسلكن زياد - صميمي است .

نم دوستق ناد و است ، نام اصلي اش ناد په ، و اورا خواهر خوانده اش روكي از ناز ناد و - خطاب ميكند ، چهره اش مقبول و اندامش لاغر است ، شرمند و له ، سگرتي و كم حرف است ، ميخواهد مو دب باشد ، اما سيمايش تصوير هاي داغ بي ادبي را بازر گو ميكند .

آوردن صافی و ادوی

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و وسکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابتداء چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار یارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

تک چینی

یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک برسید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخوش نمی توانی خورد ، و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

از ادوی و حکایات

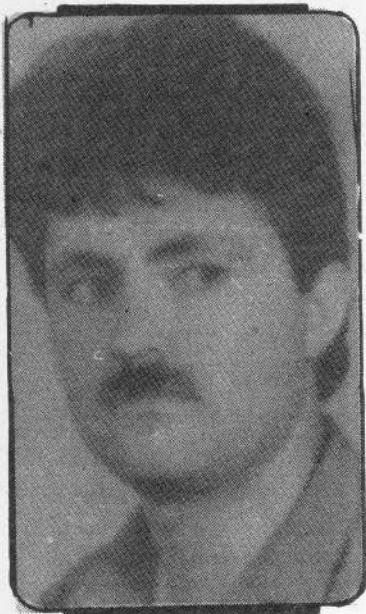
رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیاری دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات طعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید برآدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به د و باره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرتا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

راست نایب است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا بر من چه حقت است ، فلانکس در جمعی تراد شنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ، گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ، گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پلجی لالصدق الهمی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیت باشد که در ماند و اخلاص دهد .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 که امین روزگاری
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بیحاصل
 به آنگاه
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سیزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سوساں شمیم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایر ز هنم
 همی افشاند

د وگسوی مرق الد پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینی و آموشتی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود
 به برگ هراسی او شمیم آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدایی بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم بگزینمست
 فقط آنجا که مهر است و بهار جشن سرسبز است
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم
 کسی تصویر مییابد

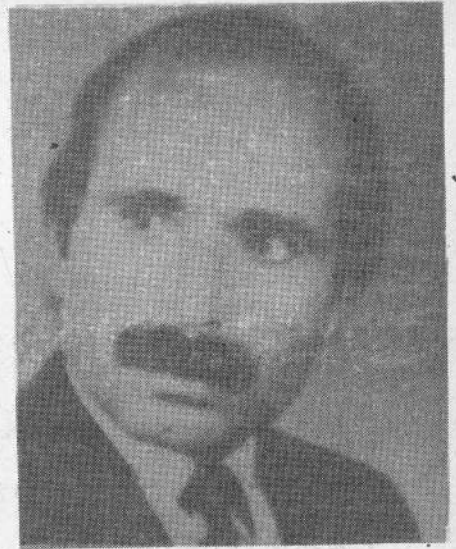
در بنیاد فرهنگ ساز

ومن
 این بسته بازجهیں یک تاریخ
 یک آئین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد په
 جریدو، مجلو او روزنیزو څیړنو کې خپاره شوي او وینونکي یې
 دده د شعر وینو لویې مجنونه هم (المسخر
 شخړونه) ترهوان لاندې خپره شوي ده له وطنه
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کې دي
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریښي.



شونه

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسې
 ښک ستا وښخه پورته په سلام شوم
 بې فېرته!
 نه دي خوندي و
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشې بېرله تا سره بد نام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خوري زلفې رايه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خستن کسره
 تاچس خيال د جدايي درلود په زړه کسره
 له اوله دي په محان ولکس مېمن کسره

کيد

د اتم چېسې
 پرښته هسې
 د شنه سوري په زناکې
 لويه شوي
 بنايسته يې
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاسو درې نه و
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

خيال شغه

نوټ زما دي ساقې ياخه راته نه که بېمانه کړه
 په غوښتو بېمانوې له خپل بمانه بېگانه کړه
 ياره هسې مې خمار کړه چې رگ رگسې ميخانه مې
 د دي عمر عمر ترې تنده ماته جانانه کسره
 بانوگان مې واره خپل شول ستاد عشق په تخيل کې
 د جامونو په کرنگهاري لويه مته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستې کې ما هم غرق کړه بېغښو کې
 چې توفان شې په توفان کې توفانې مويارانې کسره
 هسې شانته مستې غواړم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستې مېلې سر شوم ما بد مته د پوانه کړه
 په بېالويالو مې هل کړه په نيشونيشو مې ښکل کسره
 د گلپانو په شيند لوراته سازه گلخانه کسره
 د عمر وړو ارمانسې مې وچو شونډه و ته مې گسوره
 ساقې جگ شه بېالي برېزه د خمخانه رايه بمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شې چې مو وينه وينه خپل شسې
 د مستان په خيبر له عشقه نغمه لويه زنده انه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا جدم تاجهان برای زیستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم
- X باکی خوش دارید تا خارج از سینمای جمعی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با روبرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تاشا چیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌ها حاضر نمیشود .



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهفت با امیتا بچهن

نقش‌های جدید

اسد الله تاج‌زی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

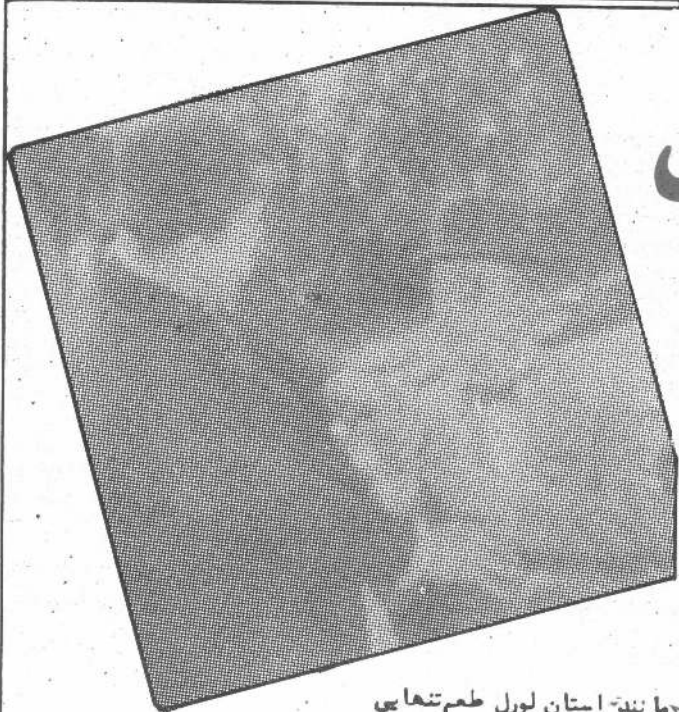
بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .



در فلمی وطن یا کفن

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر
راه یکدیگر قرار گیرند هوس
زنده گی جداگانه ای داشته
اند.

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در
یک خانواده هنرمند انگلیسی
دیده به جهان گشود. پدرش
(آرتور جفرسن) یک انجمن تئاتر
بود و فرزند او استان لورل در
تمام دوران تحصیل نتوانست در
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد
و همه او را دوست می‌انداختند
و به اصطلاح دلقک صنف بود
این موضوع او را تسکین می‌داد
و احساس تنهایی را در او از بین
می‌برد. وقتی برای اولین بار
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند- استان لورل طعم تنهایی
را چشیده بود. پدرش یک قاضی
و سیاستمدار امریکایی بود و
هنگامیکه الیور جی از ده سال
نداشت. زنده گی را بدرد گفت
و مادرش همه پس انداز آنها را
صرف ساختن یک هتل کوچک
کرد. الیور نیز ایما به خاطر
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر
و بهایش قرار می‌گرفت. زمانی او
گفت:
- درین دنیای بزرگ لورل و
هاردی های زیادی وجود
دارند. من آنها را در هتل

- ☆ مادرم زیاد دیده بودم. آدم‌های
کاملاً ابله‌ی که هرگز اتفاق بدی
برای آنها رخ نداده بود و آدم-
های کاملاً باهوشی که ازین آدم
های ابله. ابله تر بودند منتهی.
☆ خود. این موضوع را نمیدانستند
این دو شخصیت متضاد و در همین
☆ حال بهم پیوسته. بر حسب تعادف
بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست
انان چنان ریشه گرفت که یک زوج
☆ فراموش نشدنی را تشکیل دادند.



اخیراً فلم حدیدی را محترم
مفیرینی به نام اسقوط کارگر-
دانی سینما دیدم که سناریوی
آنها محترم انجنیر لطیف نوشته
و کار فلم برداری آن را سید موجود
حسینی به دوش دارد.
درین فلم که بیانگروانعمیت
های جامعه ماست، هنرمندان
اسدالله آرام و معرفت شاه
نقش آفرینی نموده اند.

روبه روشوید ۲۰۰۰
- میگم: (بیزش می‌خواهم)

☆ برای آخرین بار کدام دروغ
را گفته اید؟
- دو سال پیش، جهت
عبود یک وضع معین.
☆ یک راز را بگویید؟
- این که من ازدواج نکردم

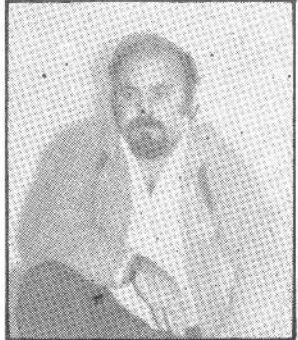
☆ زیباترین مردی که تا حال
با وی ملاقات کرده اید کیست؟
- هیچ یک، من به زیبایی
ارزش قایل نیستم. مردان زیبا
ریخ اند. من مردان جلدی
را دوست دارم.
☆ در زندگی دوباره تان
آرزو دارید که چی باشید؟
- یک مرد تابه مردان بیجا-
مومن که چو گونه با زنان رفتار
کنند.

☆ بهترین دوستان؟
- خداوند و او...
☆ قصه اید هال عشقی برای
تان کدام است؟
- قصه خودم.
☆ یک جاشدن را تعریف
کنید.

- یک جا شدن یعنی در
بهلوی یکدیگر نشستن، به
چشم‌ان یکدیگر خیره شدن، -
بدون گفتن حرفی و در انتظار
یکدیگر...
☆

سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:
فلم حدیدی را به نام (اسیر)
روی دست دارم که سناریوی آن
را خودم نوشته‌ام و وظیفه
کارگردانی آن نیز به دوش-
منست. موضوع این فلم را تجارت
هیرویین و مواد مخدره در سر
دارد.
کار فلم برداری آن را محترم
وحید الله رمق به عهده دارد و
هنرمندان موفق سینمای کشور در
ان نقش آفرینی کرده اند.







وحید امید ویکل صفحه ۵۸

۴۱

دانشگاه فرهنگستان هنر

صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشگی کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطش عرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

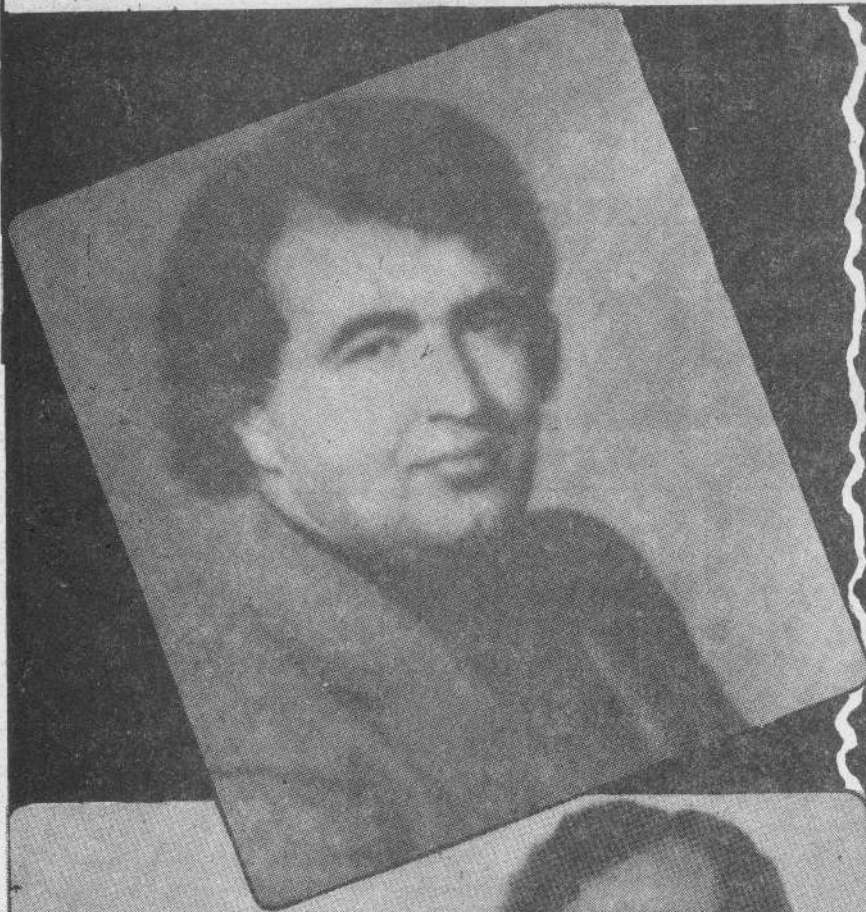
عرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه نهاد رساچه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفجر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشود در فرجام هموای مرگ انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکساعت نوازه بافضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدایی تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد ذکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهیده بود بروی هرآنچه
 ناملایمات درزنده گی داشت
 لبخنده میزد، مرگه راسخره میگرد
 ودرآینه چشمانش تصویر آینه
 روشن جاو دانه نقش بسته بود
 از همه چیز صحبت میکرد به همه
 چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-
 بنده از راه رسید لبخنده در
 گوشه لبانش خشکید و تصویر
 آینه درآینه چشمانش شکست
 وامروزکه یکسال از مرگه او میگذرد
 نمیتوانم بخود بقیولانم که
 همایون (رازبان) آوازخوان
 خوب کشورماد یگر درمیان ما
 نیست.

ولی به اجبار می پذیرم که
 همایون رازبان دیگر در میان
 ما نیست؛ درست یکسال قبل
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
 های ساعت از عدد دو گذشته
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب
 سرد ریخت تا فراز راهشان -
 روشنایی باشد زن و فرزند او -
 رهسپار د یگر بودند.

یک دیار
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده
 براه دقیقه هارا بر میسرند و
 همایون آنان را بدرقه میکند؛ او
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -
 مهربان زن گره میخورد، خوشی
 زاید الوصفی در رگها پشمید وید

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهارخواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیوعلی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استقامت و راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره (مجله مادر) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوایی و بیولوت پریده بی بود. از طرفین روزانه در بیولوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد اینه خاطره چهار خواندیم.

چنان تفریح بود که در بیولوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری پهلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه پهلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکردم. مباحثات دربار است. گرچه من منحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانم به با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه افسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و یا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تپیک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفاهم میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرم شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت: ... از (دیام) زیاد خوشم می آید. نمیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایب بد گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود. در یافتن که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش (مستر هیلر) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (مستر هیلر) جدا شد و با محمد خاتم بیولوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد - آباد) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار می اقامت داشت و با (بولین کریستیان شولفسکی) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت براند اخته می خواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پیراز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر بد بگوشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در (زاد آباد) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود. ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده گی با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (منیو) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بی بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گی شکر کتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلان زومبرگ)) در بیولوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند. من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر یازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس (زاد آباد) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک در پی مهری والد پسر بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند بد به بود.

شهنشاه راد ریازک (زاد آباد) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیرد. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهای بیکه فقر مخصوصاً به نماند لگرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تدوی توپر کلسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (ارمن بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورده بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. (بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، باوصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف بد بگوشی ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم (بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد علاقه من زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگوشد، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنس از من بپا بی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. (بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کشور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بد به. با محمد رضا تا آخرین نفهمیم. منگ از بیماری (تیپوز) رنج میبرد. دکور عیادت همیشه به عیادت در (زاد آباد) می آمد تا این که یک روز صبح نایب بد شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتیم. بنیه در عمده (۹۵)

روی آورد و پیروز گردید ، پراگندگی
وی نظمی آن مشهود است . زیرا
غریزه در جهان بیگانه ، ناجیبز
است و بی اثر . . .

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته گی ناسالم
را به جای خوشی و صیبر راه جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است . و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟
آن چه برای برهرا ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بذیرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هادرمراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین
نبود . بدین لحاظ صمیار واحد
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای اوسعت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک وی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود در آرد دیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده گی قریب نمی خورد .
او که صاحب نظراست ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است . به همین اساس -
پیشدارند ، لذت زیاد است ، برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده
کافی نیست . بلو بیش ژرف باطنی
ضروری است . و اما فریش زیبایی
ایجاب دانش و پژوه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است .
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سمیای آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است . فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
نند ، تا ، نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را
در زمین با خود دارند . انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تا منسد .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهنزاد
دهی که به خاطر پیروان خود ،
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
و زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو
خوبه اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردم ام .))

به پنداشت من : اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سود مند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است . خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی مارا بر -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است .
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد و نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سمیای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
بر آورده میسازند ، زیبا نامید .
برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط
نهائی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست . مهربانی
زیباست . و عشق زیباست . عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بروز اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بروز اختتام یافته
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرا ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت
خود پسندی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا
حتی زنده گی خود را ، به نام -
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
رایه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده گی انسان
هارا مینمایاند . خیر برای مردم -

زیبایی را نه تنهاد بدنی تر و معقولتر
میسازد . بل آنرا با بهانه و نورنا
به ارمغان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر را به گونه
زیبایی شناخت . هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .
برای همه خوش آیند است ، اگر
میز میمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .

زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است . لیکن نیک
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی
زیادی یا منت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع
حقارت و دستی را میزد بزند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتواند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :
((مهربانی زینت نیرومند است .))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و ویران کننده ، احترام
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد ،
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبدستن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -
رت را ، در آبدستن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبدستن است ، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خود وی خود ، احترام بر انگیز است .

ابرنازک وی نیم و باران که بی
هدف در بانهای آسمان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ابرخیم برنم و باران ، به گاو سیاه
بزرگ میماند . او با سرخی خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال

و سبزی را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه گی خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیبز
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حس زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است . . .

باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصراحتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد ،
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

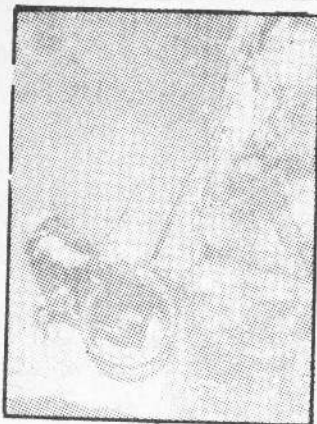
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده کی در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوان در ریاض در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لادن بد کراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



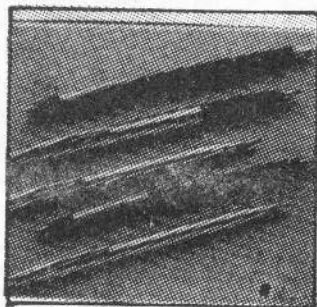
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازد که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- بین جزئیات را بر روی صفحه و پاکت های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیع وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان از بین نبرود، و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارت تحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانه؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، او بقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی و لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را ما از نظم بیرون آورده ایم، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشاند ها را تکرار میکند. (او ما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ایم. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و با آگاهی آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

(حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)

الله تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشاند ها یاد گردیده که سیمای سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

موسیقی برای همه

تذکر

در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضاً اشتباهات املائی و گرافیکی به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس با اداره رفع مشکل نمایند.

شده که به یک حرکت یا سیلاب - اجرامی شود طور مثال: تال تیتال دارای ۱۶ ماتره یا ضربان و چهار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام Barline یا خط می شوند.

تیتال : ۴ + ۴ + ۴ + ۴

تا - دن - دن - دن - دن - دن
تا - دن - دن - دن - دن - دن
تا - دن - دن - دن - دن - دن
تا - دن - دن - دن - دن - دن

اول به نام سَم Sum یا

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳

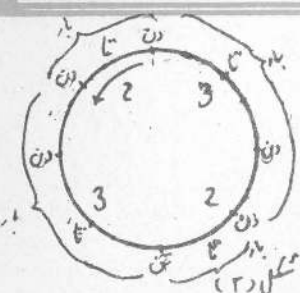
گزیادی می شود که قوی تر نسبت به دیگر ماتره ها نواخته می شود. گفته نمائند که تال تیتال به سَم

چیتال : ۲ + ۲ + ۲ + ۲

تا - دن - دن - دن - دن - دن
تا - دن - دن - دن - دن - دن
تا - دن - دن - دن - دن - دن
تا - دن - دن - دن - دن - دن

هر تال در حقیقت محیط یک دایره را معظوظ می کند که در شکل دیدید میتوانیند.

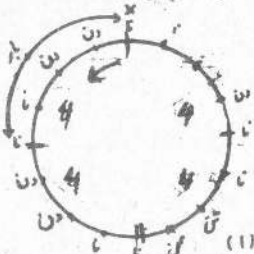
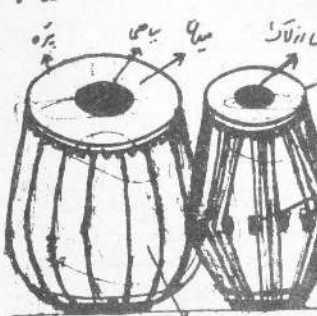
طرح اول سیکل تیتال



طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هر تال محیط یک دایره را - یک نواخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نه باشند چنانچه سایکل تیتال محیط دایره را به چهار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند. ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند. اما برعکس فاصله ماتره ها در محیط دایره در هر تال مساوی اند که محیط دایره بین ماتره ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نمایندگی می نماید. علامه چلیپا ماتره اول یا سَم (گسر) است.

واکون در تال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید:



میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدینده نظام شمسی که حرکت و وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب در بر می گیرد در وقته های منظم واقع می شود. مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره و با طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی یا دواتره ای است. اگر بخواهیم این تال ساده و دواتره ای را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول ((دوب و دم آنرا)) و حرکت دوم ((دوب و دم آنرا)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حجت واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد دهند این واحد را از روی نبض یک انسان تند رست Pulse-Rate حساب میگردند.

بعداً در انواع تال شما الفاظ جدیدی را خواهیم دید مانند: (تا، دن، تن، کن، گکی، تنی، دها، دهد، دهن، تنگ، گن، نت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگی، تو و غیره و غیره) اینها مانند حرکت قلب هر کلمه نمایندگی از یک ماتره یا Beat یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هر تال ماتره است و هر تال ها دارای سیلاب های اندک آنرا به نام بار Bar یاد میکنند. یعنی تعداد چند ماتره نظریه خواص تال داخل یک بار گنجائش

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد موسیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند. به عکس آن، بنا بر آن در شرق تعداد متنوع وزن یعنی ماتره یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات با در نظر داشت مقیاس ترتیب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بدخل مقیاسات کمک کرده.

کلمه تال از تالیغ Taligh یعنی چک اشتقاق شده به خاطر یک در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوره چک چوبی اختراع گردید به نام khod-Tala خود تاله. بعداً انواع درهل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد که البته موضوع تاریخ درهل ها - خیلی وسیع اند، حتی محققین هندی و امریکایی بمکتور در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظری نمیابیم.

برای اینکه یک بارچه موسیقی نامنظم خوانده نه شود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آغاز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضربی نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضربیه ها یاد هل یا طبله مشخص گردد. که آنرا به نام Suro نام یاگز یا د می کنند ((ضربه اول هر تال را به نام سَم یاگز یاد می کنند)).

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب . . .

کشت و مات .

عارض: مدیر صاحب حال حاضر
 کار مرا اجرا کنید!
 مدیر: معجب آدم شله استسی
 نزاکت را هم نمی فهمی، بیشتر
 دیدی که باختی و جگر خون شدی،
 در وقت جگر خونی هم آدم کسار
 کرده می توانی؟
 عارض: پس حالا چطور کنم؟
 مدیر: فردا بیا.
 نوشته: احمد شکیب

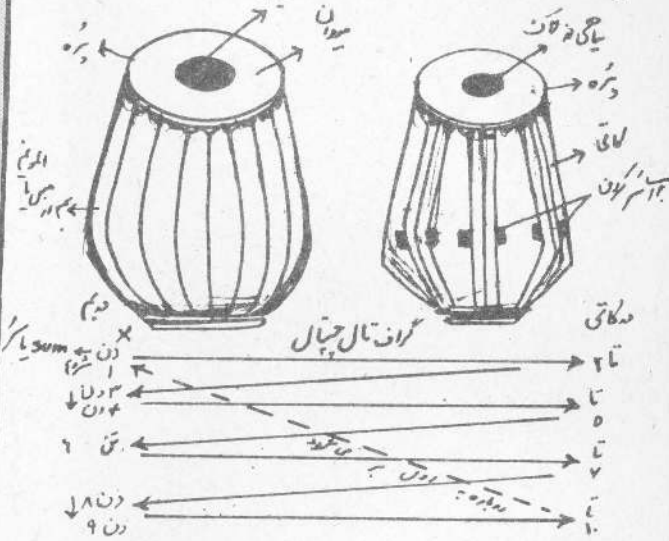
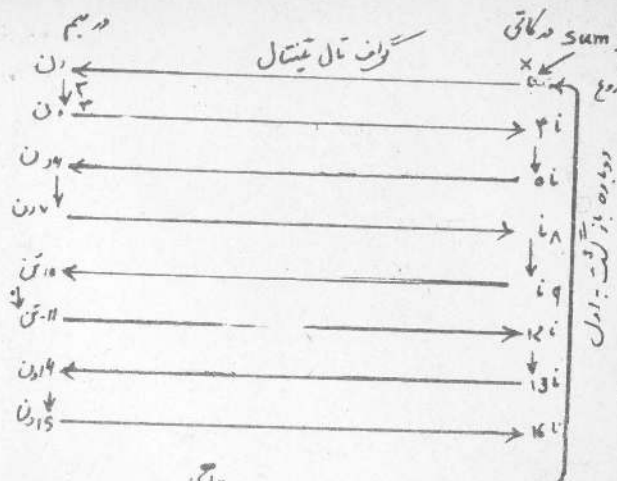
بچه به دفتر آمده بودم، مدیر
 صاحب مامورین از جمله از خودگی
 های ما است اگر چنین نمی بود
 حالم زاری بود، مدیر صاحب اینبار
 نیل خود را در مقابل اسپست
 تبدیل کردم.
 مدیر: اینه رخ خود را یک خانه
 به عقب آوردم.
 مامور: مدیر صاحب این هم

دو گانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و بسکت سواران انجام
 دهند.
 لاله ولدان به خبرنگاران
 خارجی گفتند: ما برای انجام
 امور روزمره خود مشکلی نداریم
 و در همه موارد نیازها هم
 نظر داریم اما اگر به ما اطمینان
 داده شود بدون این که یکی
 از ما ندای دیگری شود با هم
 جراحی از هم جدا شویم، از این
 موضوع استقبال می کنیم و بسیار
 خوشحال می شویم.
 لاله ولدان از ناحیه سربزه
 یکدیگر چسبیده اند و تاکنون
 در اکثران ایرانی و برخی از اکثران
 آلمان که آنان را معاینه کرده اند
 هیچکس جدا سازی آنان را به خاطر
 مخاطرات احتمالی قبیل نکرده
 اند.
 به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی
 چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی
 که در تهران به سر می برسدند
 هتل لاله تهران با دو دو گانه
 کی به هم چسبیده ایرانی
 دیدار و گفت و گو کردند.
 در این دیدار لاله ولدان
 صفائیان دو گانه کی های به هم
 چسبیده از خبرنگاران خارجی
 خواستند تا با انعکاس گزارشی
 از وضعیت زنده کی آنان موجب
 شوند تا در کشور جهان امکان
 جدا سازی آن دو را صورت
 بررسی قرار دهند.
 دو گانه کی های به هم چسبیده
 که هر دو دختر هستند شانزده
 سال پیش چشم به جهان گشودند
 دو دو گانه کی از شاگردان ممتاز
 و قناد رند فعال الهی های و حتی



ماتره سم یا اگر نباید همزمان با سمر
 اساسی Home-note پاکه سرچ
 نواخته شود. تمام ضربه های دیگر
 مثلا در تیتال به جز از ضربه های
 ۱۲-۹-۵ که در فوق بیسی-
 Bar-line ها یا خطوطی
 باری نشان داده شد با فشار
 عادی و ضربه های ۱۲-۵ کی بیسی
 فشار ترولی ضعیف تر نسبت به گور
 تا بیلاب هاراجد اکتد ضربه شماره
 ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی
 یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار
 خالی دست خود را کمی در ویس کند
 و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و
 نشان میدهد. این تغییرات
 فشار در تشخیص ضربه هاد نقاط
 مختلف زمانی در داخل حدود
 سایکل تیتال به هنرمندی منحیث
 کل لطافت بیشتر و موزن تر می دهد.
 از همین سبب است که مقیاسات
 زمانی دارای هنر گاری به صورت
 اختصاصی در موسیقی کلاسیک به
 آکادمی روند.
 مثلا در شکل خیال (نوع موسیقی -
 کلاسیک) بعضی موسیقی نوازان



ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
سورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آپ انجلم داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و بهترین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی داپر کردید .



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم -
مائی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا نه های پیروز ی
تازه او در این زمینه میباشد .
وی طی صحبت و تفهسته
کوتاهی در مورد سابقه ورزشیش
بنین اظهار داشت
- از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکلرانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین سابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات پاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول دو وسیع کردم
و دو مدال طلا ، چارکب نقره ای
و تند بر ناه های متعدد دیگر را به
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .
او افزود : از سال ۱۳۶۱ ایله
کلب شخصی را به نام افتخار
گشوده ام ، خوشم در حاله
این که ترمین مناسی ، شماری
از جوانان ملایه مند کاتب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند ، نه
وجود دارند .
مهرم : رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا -
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را بخته
نیسازد .
بایسکل رانی نفس را بخته
ساخته و حرکات بدن را تمایل
و منظم میسازد . آمزون سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود ، بلکه امروز به قدر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره هایس را
در همه جا به ویژه در کشور خود
سراغ دارم که با معارفت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده کی ریخت شرکت داشته



ورزش

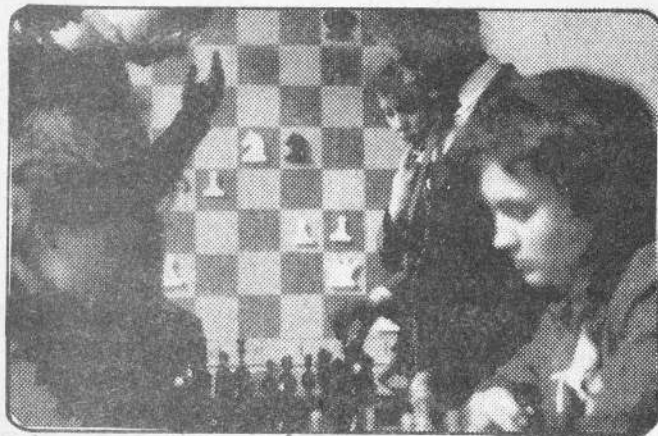
اسپار تاکیاد هیوین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوین) بولند مسابقات اسپار تاکیاد هیوین را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلیتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جمعه شده بودند.



رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کویایی در مسابقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور اسپانیولی چشمگیری به دست آوردند. در این مسابقات (۲۰۰) ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران اسپانیایی در تمام رشته ها و انواع در هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵۰ مدال طلا، ۱۸۰ مدال نقره و ۱۰۰ مدال برنز به دست آورد. فاصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کویایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.



از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرین باز همیانیان سان میگردند ظله حاصل نمود. در این مسابقات، قویترین طرین بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند. این مسابقات به مسیحی سوسی در ۱۲ دور پایان یافت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرین میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در مهر صوفیه گماش یافت. مارگریتا طرین باز جوان

مسابقات آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ امتربه سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد شده ل کاربونار با زایتا لیا نامله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مد سود از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لیس ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه یافت. در فرجام آرزو دام که به تهنات متداوم خود زهر نظر تهنان سرج به هردو تهنان ۱ دامه بد هم و به خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما میتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تا حال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهر نمنت بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمره کم سابقه از انجم داده ام، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه بالیس ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لیس زخونه: از سال ۱۳۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۳۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دو هم هست. تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟
 اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند
 اولی پرسید:
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟
 دومی جواب داد: نمی دانم.
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟
 اولی: نه خوشتر نمی آید.
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
 ارسالی: همایون سعیدی

چندک

شش ساعت

هزارنکه، بارکترز موایبجاست نه هرکه مشوه نماید، سکرتری اند

صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده

که آمریشت میزش عشق بازی را بنا کرده

مه قربانت شوم ای سونسی

بموش که ما مواز نظر گشته فراموش

ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به خنل برد.
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسالی:

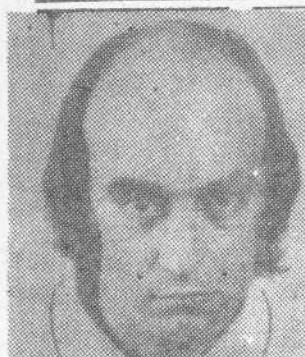
محمد ظریف ظفر کوهستانی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از ریش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن یک بوتل شامپوی

بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید برد و برای همیشه خریدار آن خواهید بود.
 اگره تاثیرات قوی این شامپو باورتان نمی آید به عکس های زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن جقدر تغییر کرده است:



بعد از استعمال



قبل از استعمال

چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن چيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : ماسور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مامورين .

XXX

آن چيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن چيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن چيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن چيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گسرك .

اینک شعبه طنز مجله ساورن برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حساب
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال

بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تو دانسی
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانسی
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

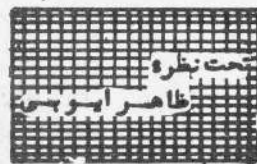
دود خنبراهم گرم گفتگو بود نسد
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر
را از دل و جان دوست داشتید؟

دوس: مرالز او هیچ خوشم
نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم
تابه خواستگاری من بجاید.
ارسالی: خاطره پوزاد



مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هاراببین.
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر
عکس مایکل جکسن نوشته کرده
اند (مایکل جکسن اوازخوان
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما
انقدر نااهم استیم که مایکل -
جکسن را نشناسیم.
من حتی میدانم که او در خور
دنی هاروشیدنی هاجه چیز
را خوش دارد.



سلام سنگس

فرید: واقعا که اینها بسیار
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در
زیر عکس این نفر، تنها نوشته
کرده اند (سلام سنگس).
حالا ما چه بفایم که این
ادم چه کاره است و از کجاست
است.



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره
گفته بود، گمشکویگونیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده
خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، ورقه
عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه
بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!
همو ورقه عرض را که دیروز
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زور چی کشت دادی
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک
سوار پیش شدی، اینسه کشت خود را
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۱

بنیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!
مدیر: صبر کتو که فکر کنسم،
اینه قلم را حرکت نادم.

مامور: بسیار عالی، اینه مهم
بیاده تا تریبه مفت گرفتیم.
عارض: مدیر صاحب، بسا
معدرت مسئله کارهای من چطور
شده؟

مدیر: یک لحظه...

مامور: برو مدیر صاحب!
مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که
ششماه پیش سپرده بودم اجرا
شده یا نه خوب بهر صورت، اینسه
دفتر را در خانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینسه
بیاده را پیش کردم.

جرتکه، جرتکه، جرتکه...

بلی!

مهربانی بفرمایین!

مدیر صاحب، تلفون برای
هما است!

شمس الیدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منعطفی مایه بدل
شده است .
که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این معضله
است ، به خاطریکه او یک ریاضی
دان است اما از ریخت بد که او رایج
حیث زور ناله است در یکی از نشریه
ها استخدام نموده اند .
باید بینیم که چه گزارش مید
هد .
رابورنمبر (۱۱۴) :
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چارقلعه
چارنفر به جان هم ریختند ، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد .
که ۴۱ + ۲۳ = ۶۴ می شود
شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل ، به زمین خورد
ومثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد . شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی
که خود را تنها یافت میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری
بازدن سیلی نرم و گم او را چار پلاق
به زمین انداخت .
و چاری که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۱۰ کیلومتر در افتاد .
در همین لحظه موتری که شکل
حیطلهو داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بهتر
رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴۴ لم از شفاخانه ۱۰۰
بمتر مرخص شدند .
ارسالی :
احمد ولید امانزی وردک

ریا عینا عمیری

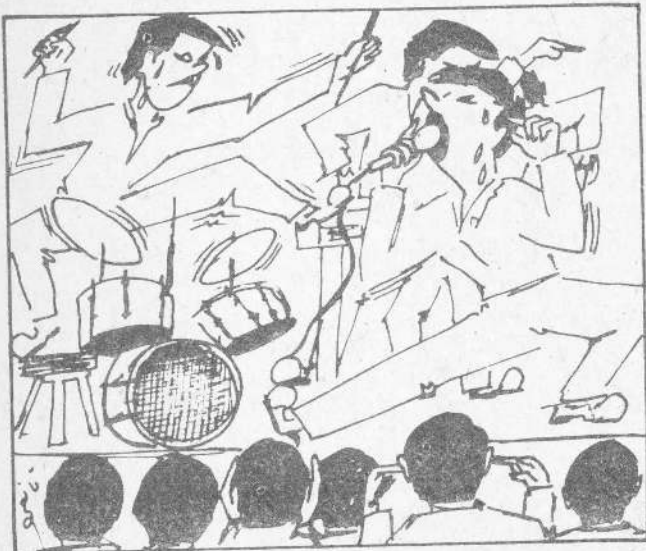
آزار ما جمعیت آیین منست
تیرنگه و فریب مذ هب و دین منست
بی رشوه بی واسطه کاری نکم
چون آمرشعبه یار دیرین منست
در هر طریقی که بیرو باری بود با سببه
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تپل است
باشعبده بازی بی کاری بوده است
این موتر چوری سبب می گذرد
از پیش نظریه انج و د ب می گذرد
مفلسم مفلسان د بگرچه خسوری
بابای پواده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت د برینه تست
دونان جووه بی توسع نکند
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست
تفتیش بیاتام نرخها نخورم
این يك لب نان را خنمه شمم
زان پیش که بو طرف زکارت کردی
هدست شده کسیه مردم بدرم
بی موتر بنتر زستن نتوانم
بی پای کشی ، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي درواز
روي گشتانند انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كرد عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



از پدر كلامه تا پسر

✘ پدر كلانم مادرش را (ننه) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)
ميگفت، خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)
ميگويم .

✘ پدر كلانم (بزني بهادري) وقت بود بدن (كلكه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (ديبگو) ميشاند .

✘ پدر كلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدرم (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيرينج) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

✘ پدر كلانم پور تربت (استاد قاسم) را ميخريد ، بدن هكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بستكارتهاي (همماليني) را
مي خريدم و پسرم بستكارتهاي (مايكل جكسن) را ميخرد .

✘ پدر كلانم (اتن) مينداخت پدرم (چاچا) ميرقصيد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميرقصد .

✘ پدر كلانم (داستان) مينوشت بدن (عريضه نويس) بسود
خودم (مکتوب) مينوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

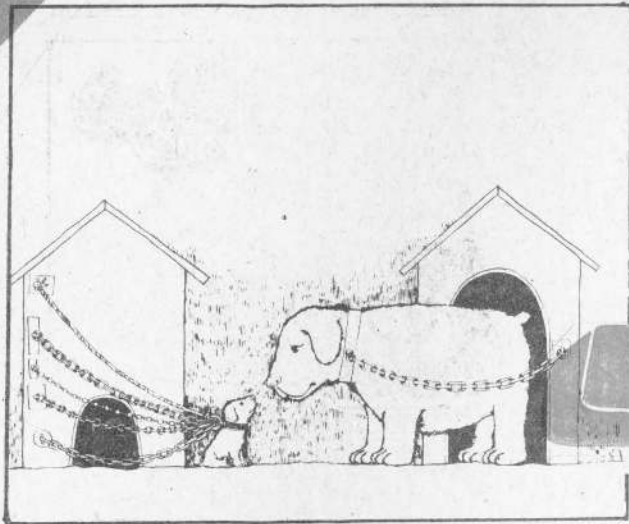
✘ پدر كلانم وقتی خواست طوري كند (دم دروازه حيلم)
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نماييم
به (سراي ليلامي) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتی
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مكتب ها
انتخاب كرد .

نوشته : ميراحمد مطهر

پیش بینی های

فالین

سپاتوون



دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزند و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د ر موسیقی به برک دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شما به برک دانس
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها به سزوی
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد
ممتازی شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحه بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در-
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود .

س : شما به حبت یک شاگرد
مستاز آیا هزار درس به کدام
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی
سروکار دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دارم خصوصاً به
کریمول .

تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تونمیزا یا سو د کولموشولو او چپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز دغه خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د سیزله یاسه د خوب کولو خوز والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :
 - یوه ورځ مې د سهار په نهمه بجې د وړدې اوسادې کتاب سر ته کېښود او د سیز له یاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زمانه وپوښي خورلې وي ، زه یې راوښو . کوم . اوسې کله د مازد پکړخلور . نهی چې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 دوهم ته چې د پوره خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو بسوري واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد مې د نهمې ورسي خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د نهمې مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوښي کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
 د نهم مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباخاوه ، په پتو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دي . . .
 خوب زمانه غوندې وي چېسی د پنجنه شې په ورځ مې سهار په دفتر کې سره سیز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیولې ، خوزیا شونډو د تندي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانو ، تیکو ، تیرگیو اړو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .

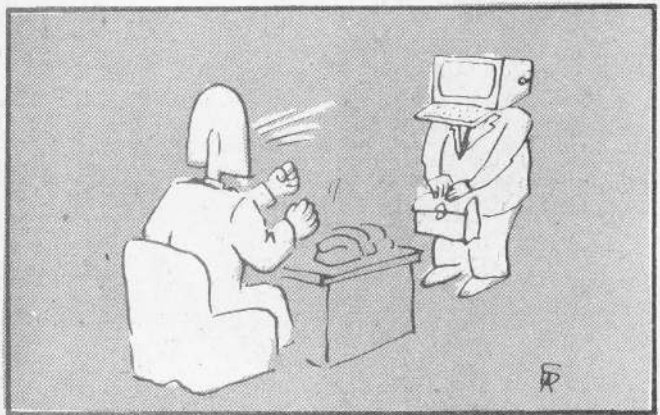
علمی مرکز

رسیدلې علمي خبره نه ده چې په دې ورځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبرې نېتجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟
 - نېتجه د لرغونې روښان ده . . . اوازونو بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - تعجب کم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصینز . . .
 خبریال : آشهز باشی صیب د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خپو علمسې پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچې رامنځ ته کړي . د دې لاسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا رنوسو کې د نرڅونو لوړ پد وځخه ونیول شسې .

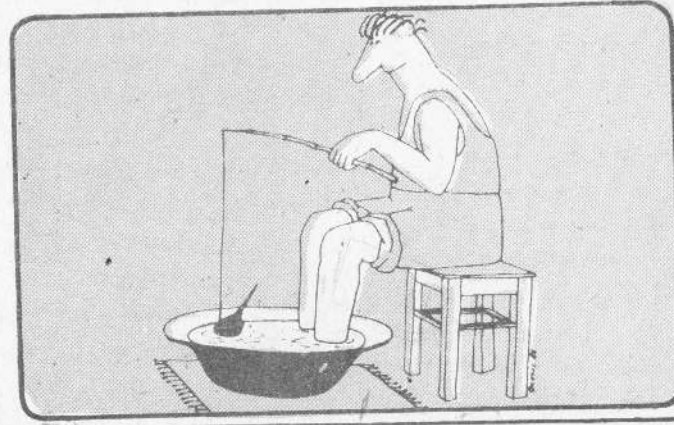
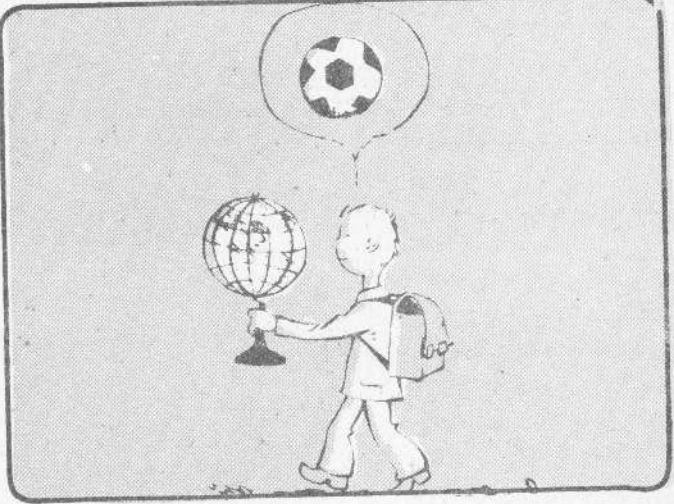
په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو ښې او خیرې بیلې ، بېلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بېل ، بېل دي .
 خو چې کله د پنجاهه هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم علمینې ځا . ا . ک . تجربې خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د علمکی پرمخ د زړوي وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خپو نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې پسر خوا دي ؟
 - زمانه نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

خبري او پيري کوي

آشناګله د اخصوس مالکیت څه ته وایي ؟
 - اخصوس مالکیت هغه دولتي موسسې دي چې له امر څخه نیولې بیا تر څو کېد او پوري ټول یې د پوي کولې فری وي .
 - او اخصوس متشبت جاتنه ویلی شو ؟
 - اخصوس متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لاسه معاش برته دخپل اخصوس تشبت په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورځنۍ د سوغات او شپړلې په نوم څه شې تر لاسه کوي .
 - چې داسی ده ، نو د اخصوس بانک څه شې ده ؟
 - اخصوس بانک هغه بانک ده چې د پورته ذکر شوي اخصوس تشبت په وسیله راټوله شوي وي .
 - دا اخصوس د رسره وینله ، څه داراته ورا په چې اخصوس مشورا څه ډول وي ؟
 - تاته زمانه پلره اخصوس مشورا دده چې نور د نسی اخصوس پوښتنې مه کوه ، بلکه چې د نورو په اخصوسیا توکي گوتې وهل ، د اخصوس اخصوس خلکو څه خوښیزي .



کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد پوي ستري موسسې یا هم وای فراد دي د ماکولاتو چې پوجی ، پوجی راتلای راته بیسی .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نسی یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرنولای مې د پکونه او کاسی چې بیسی گسې دوران دي دهما کم عقلان همان ته گتس خوشس کیسی

شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و غیر اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال کسه بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

بیاد ا : الف) حریف تان سواری را

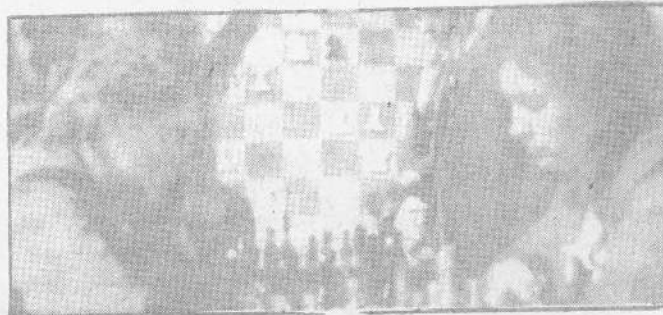
بدون توه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرید و یا با لای آن حمله ور شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما با پشت در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیتوانید که چی نقشه ی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودیم وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشند تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نماید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



قدیمی ترین شهر

نایت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صادر میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آر ۱۴ و هر ۹ هزار خانواده دارند.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است وید پنموال رکورد میزند برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بید یوایی کرد.

گراف ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نمی باید از ۱۲۳۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با هر ۶ در هزار نفر در قهرسیا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئید، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تویدو اود د پیوسر وتود و په رامینخته کیدو د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وپاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانعسر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسردی په خوب کی حدود مری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکاره (میراث) غواری د چامیسات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وپیژندل شی . دی خبری به لیز آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خیره به یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

جوانه یی سمنگان



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟
 زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لای لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و نبود ،

و ماند و ماند ، همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گاموحتی تا هنوز مضمحل نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارینه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهم شناس یافت ؟

باری ، در چند سده اخیر ، کوی رنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فرا گرفتند است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تا شیر از این جریان سلط ، نتوانند بود . اما از دهه اخیر که میبایستی چشم امید داشت ، در پیشگاه واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند سلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادی است ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است ، مابجه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت : ((اگر فقر ، از درپچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بیهرون شود))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، کوی سلط کسانی اند که : ((درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهی و نه هم میدانم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند (هدتم سلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود تر و هر اسان تر چند سال پیش کمیت قابل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند سلط

به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : ((همس شونند نه طلا)) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاسی آنانیرا که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهفته اند ، و دلشان را ، (در نسلیک چوبی - مینوازند) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و بر کار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک (که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشد که نقد) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشت کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میداریم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوح احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)

فرهنگی

فرهنگی

گزارشگر حمید مهرروز

زیبایی

سرمه‌اند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا - لهوس . وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارستن . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای افروگانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بدست و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحت برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دسته رهنز نباید نتیجه گرفت که رهنز بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهنزان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنزان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آنها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمی کنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید بوری وجود دارد .

ممكن بگویند :
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غماب هلاک گردید و این رنج و غماب را برای دیگران نیز روانید ، غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیکه در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا پمتهاب و ستاره گان را میکشد ، زمانه ان دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیعده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار فرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هاییکه مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیزو زیبایی ، میان ویشو و لگامی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات Psychoses
در مرحله دوم وسوسه الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، سر
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغات ، رعشه و حالت متو-
حس و متعجب میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تعجب شدید
روحي و حركي قرار می آید .
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
و ضرورت به محافظت جدی بود قهقی
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صداهای تهدید آمیز و متهم کننده
میباشد ، شخص الکولیک این
صد اها را میشنود بدون این که
و اتعاً صداهایی وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود رمفای غیرقابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و غرایز جدا
نمازیم ، آن را به دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درك
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله ویر
تر می سازد ، یک چنین دركسی
تشنه گی را فراموش نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست . آن ها
راه رابه سوي غنای روح مینندند و
هوشتار میدانند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درك -
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خویشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر بنیای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درك این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و طلب
می آموزد و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم ،
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میشود . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چیزی که داری -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اهائی متهم کنند ،
تهدید کنند و غیر را میشنود
که ممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست میدهد
که هذیانات سو ظن در

الکولک ها :
نزد شخص يك حالت ترس
و اضطراب از اثر موجود است
دشمنان خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است ،
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل میگردد و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است يك مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .

۲- بیماری کورساکوف (Korsakov) :
اثر الکولین مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و شخص orientation
بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت کسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانای هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردانی یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرم قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنرپیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسفی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش‌هایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با قریظ و انتقاد با پرس و قضاوت قرار میگیرد.

دلیپترین کارنامه من یک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری را یک کارگردان یا یک هنرپیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، پیوسته می‌شود، ولی این کارها باید با ظریف‌ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیکرگون شود و همین دیکرگونست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد مو مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختوی داستان را میدانند و لیس در جریان فلم افزون بر محتسوا و سهر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیکر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنرپیشه با خود، آموزش‌هایی دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره‌گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جابه‌جاری هام خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده‌اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاد می‌هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوجوانی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم‌های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوب، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنرپیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سها بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانت)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار استه در حالیکه این تصور تجربه را با لای یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم میپانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه‌ی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تمام و سندن تحصیسی هم دارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیجانی گردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مسمها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت ترس دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند . همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است آیا شما سکس راد فلم ها بخش ضروری میدانید ؟ - این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، - زنده گی میبایم دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم . ولی باین این است که عهد - داران امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنر مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید . - میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند . من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیرینه با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم . این حرف ها در ذهنم از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام . آن وقت حرف ها و قصه ها و روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت سردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهنم باقی مانده است . ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زون - پسند هم استید . فلم ((گنگا اورجنا)) را خود نوشته اید؟ - شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام . من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم . ولی در فلنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا گران آن ها .

منظور از ترجمه شعری شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتند که شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید . - من دوست داشته بودم و دوست داشته بودند . فکر کنم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام . من دوست داشتم و یا او دوست داشت . در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است . به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند . شرایط عصر امروز کاملاً استثنایست . انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند . این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا ی تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تاجار، استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از سردم ما ((پس سی میست)) و یا ((سن - گرا)) شده اند . به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است .

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم . مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟ - وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود . آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند . من بنابه همین طرز پند - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجنا)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یسی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود . موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست . امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سینما اصالت کمتر دیده میشود . نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟ - شما نظر خود را بگوئید؟ . . . به نظر من همه . . . (مشعل) برازنده تر از همه است . سیرا مشعل بهترین فلم منست .

دیگر چی گفتنی ها می دارید . - چون قدری به آثار سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم: دل زهرگتن بمرود دریدن گرچه گفتارش بود در همدن با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم .

و حید امید:

از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروپ میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مند ان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستداران هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیسکیوت (!) و سیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کارپراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گروموسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلا احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطشمانه اش میباید که اوسرا با با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند . اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، با سخ مقبول خاطر را میبایم : - (شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را میسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند پرفتسه شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاورد را شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتم شاید کلاسیک میخواندم .

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است .

- آهنگهای دری تا آنرا میزد پرفتند یا خارجی را ؟

- (موزیک استر اد را میزند برند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد .)

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های با اصطلاح فریب ، دیسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- (تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان ربه تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی رابه تسخر نخواهند گرفت؟ وقتیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک رابکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند انم را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضایی نامطمین راد در عرصه بازتایب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن رابه سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید ونه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد راهن شناخته اند مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی برگ راهن گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر رابه این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما برون دانسران ممتاز برانگس رولان موفیق و موزسین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواست جایی کلاسیک را - میگیرند بلکه بروکن در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگاراد اها و رقصهاییکه امروز جامعه رابه ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند))

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویر های مطبوعاتی کونده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نو چه بر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشها را نادیده گرفته آنرا ابدال هنری بنامند.

من طی آموزش کافی ام در عرصه موسیقی که تا سطح ماستر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستها در کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه رابه بپهنده تحویل داد و همگی بی حرکت خود رابالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت رابا خود نمیشود احساس کرده))

- پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین بی تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

- ((اگر ده نفرم شنونده ام باشند باز هم خواهم خواند))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی راد - نظر میکنید؟

- ((دست دادن در آهنگه هام اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد))

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

- ((دست عزیز نمیخواهم با ابراز نظرها ی مطلق ویا کونده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصد اها و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، یا آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه رابه من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده - همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان رابرای حرمت با هنر - مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ ((منی)) و هیچ ((نسو)) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کرد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به برسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- ((بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تنگه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم راد این عرصه بعلاقمندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروه موفیق رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروه گل سخ موفیقانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- ((مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهلاته مندان مطبق میگیرند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- ((من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاهای کسرت پار سالم رانیز دانم که بعد از موفقتا نشر خواهد شد))

- در خانه تان کی هاباشا زندگی میکنند؟

- ((آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟

- ما دم که خودش در - شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنند، بد من خواهم شعله استیور است برادرانم؛ نواد و همراهم.

- کار هنری تانرا دوست دارن؟

- ((دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

که د جا د خپښې مسئله وي نو سالم ته ورسي چې په دې جرگه کې شريك شي . دې د خپرونکي په بلوان دې پرېز سرې ته قناعت ورکوي . په بحث کې د تاثير آثار په دې نه ليدل کېږي او په ورين تندي د هرچا خپرونه غوندې نيسي . د خپلو خپلوانو اشنايانو تپوس ته هميشه ورسي ، اوسې تکلف معوان دې . کم وخت چې کله زيات معاند شم نو خپله راشي او راته وايي : کاله خبر دې وي د پښ دې قيمتي شونه دې وينو چېرې چې شنه بنگاري . هميشه په دوستانو گوزي او بې واره ورسي او د چا ننگ ته نه گوزي . چې بلاني نه راشي نو زه هم نه ورسم د دې . خپلا لاتو زلمي نه دې . دوستانو ناسته ولاړه ورسره زياته ده او هرڅوک چې د ښه خوي خريد اړه دې .

عالم خان ماته خواب راوړه او زه يې وغوښتم او راته وي ويل : چې کاله ته پوهنيزي مادڅه شي د پاره راغونښتي يې ؟ ما ورته ويل چې عالم خان کاکا هرڅه امرچي وي آماده يم . ده ماته ويل چې کورنۍ کې مې نور خلک هم شته چې زه يې سالم تـ وليم . سالم زمانوي د پير حيا خښتن دې شايده د اخبره زه ورته ياده کم مانه به وشميرزي او حال پراته ونه وايي . ما عالم خان کاکا ته ويل چې په کيسه مې لنډ پوه کړه چې کيسه څه ده . عالم خان کاکا د سالم بلا راته ويل چې کم وخت چې د سالم مسود ژوندي وه ما ورته ويل خداي دې پنځينې چې سالم معوان دې ، په خپلو خپلوانو ، دوستانو اشنايانو کورنۍ سترگې وگوزوه او يا که چېرې په سالم پوهنيزي چې د ده کوم کورته د خپښې د پاره ميل دې او د چاکوښې خوښېدې چې ورته خپښې وکړم . خويه هندی يارمان کې لاره او د ارمان يې ترسره نشو . نو کاله بچيه ته مې راوغوښتي چې په سالم معان پوه کړه او د دې خبرې خواب تزي واخله زه به په انتظارم . ما عالم خان کاکا ته ويل چې کاکا (پلرونه چې زامنونه وروڼه کوي نو زامن پوښتي ، زمونږ په کلې کورنۍ خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله اراده عملې کړه او د اکا رسالم پورې څه اړه لري . عالم خان - کاکا راته وويل ته ښه وايي خود هرچا نظر بيل دې زه کولی شم د اکا روکړم اوسالم ته د د مدرسې نه پرته د جالور وټوارم او په دې يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم ته خداي ورکړه په دې به په کې هيڅ ونه وايي اوسامه ارادي - احترام به وکړي دې حق شناسي زلمي دې خزوه د اکا رنه کم زه حتما د ده رضامعلومم او بيا د اکا کوم . ته به ورته په پيره ښه وجه د اخبره يادوي ، وگوم کاله چې څه کمال لري که نه ، نسوم خودي بچيه کمال دې اوسامه د سالم په شان گران يې . ده - خبره تمامه کړه او د پيره کې ورسره ناستم . زما او د ده خبرې تر پير وخته پورې روانې وي . مونږ د وار و خبرې پداسې حال کې وکړې چې هيڅوک نه وو او يوازي د مجلس يادې ته ورسيد . وخت پوره شو او زه رخصت و او خيست او لارم . په ليار کې په چرتو سرشوم او په پير ژور فکر لاهوشوم . به لوي مسند روڼم شو چې دغا - پري بته يې نه راته معلوميد . ما ته په کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخي ته ودرېده چې د ده د خوي او اخلاقو سره سم د جالور ورته وټوارو ، او دې راضي وي . ايا هغه جلي چې مونږ يې ورته نو او پوه ده يې قبوله کړې ده د آرزو سره سم به هغه رضامند حاصل کړي شي ؟ د ده مسود په شان به دخلکو قدر دانه وي که نه ؟ نه چې داسې معاي مسو پښه ونه ښوښي چې د گلاب د زوي کانه ونه شي . چې خبره غومره رسوايي ته ورته او زوندي وچې خبره . . . بيا به مې فکر بلې خواته لار چې د اخبره غټ مسووليت لري که ښه شوه خو ښه او که نه پوه وږخ به د سالم د لوي گيلې سره مخامخ شم او راته به ووايي چې د اخپښې خواته راته کړي وه ، زه به بيا د گيلې بمقابلې کې څه وایم . ايا د اخبر سرسري وگوم نه داسې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهميت کتل به کار دې بيا په مې وويل چې څه چې وي ، وي په (څه قسمت ته به يې حواله کړو . خودي خبرې به اجا زه

زانکه او معان به راته بد ښکاره شو . او معان سره به مې وويل چې سالم درياندې د معان نه د پير گران دې د دوست سره غداري نه ده بنگار . د ژوند خبره ده کمې نه دې چې زلمې او وي غوښوي د پلار خبرې به يې رادخه شوي پښه نيولي به شم ، چې څه وکړم ! په چرتو ، چرتوکې خپل کورته ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې گودرلته او . چې کم وخت چې زه سالم وروښم نو خبره ورته دکومې معايه شروع کړم نه چې راته خفه نشي . بيا به مې وويل د زلمو همد آرزوي ، اوسالم د هغو زلمونه وچې په دې خبره خو - شحال شوي واي . زه هم پوهه جاله کې ناستم . چې دوتلسو امگه يې به آسانه غاري تـ

مکونه برېښيد . د هرچا په کور مې نظر واچوو او د خپل فکر نيولې مې وژغلو خو جلب به مې را ونيو . او د خيال د نيکايي به هيڅ لاس ته راغله . معان سره مې فيصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهاي شي نو پوهه ترې جوړ شي د ا به مې زړه کې وگوزيد . چې د دې خبرې سلا شوه د کلسي سپين ز يو سره ښه ده . د دوي فکرونه پاخه دې تجربه لري او د هرچا کورونه ورته معلوم دي . کله به مې معان سره وويل چې د کلسي سپين سرې ښمې وگوم دوي - پورې په دې خبرو کې بلدي دې زياتره خپښې د دوي په وسيله کوي . چرتونه نه وه دلې ، دلې راته پرېوتل . عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم . ليار راته ورکړه شوه . د اکا رې د اوسيد پاره

ميراث

وکړه او کښينا ستو پوښ ته موکتل آخر خبره ما ياده کړه . چې نور کله مونږ زانلي يو ستا لسور د عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي ده په برگه آواز وويل کومه لور زه خو غوښو لرم مشره يې (بدې ده د دې خبرې سره يې وويل چې (بدې) مې ورکړه . آواز يې برگه ووزه په دې آسانه خپښې حيران شم ناخايه مې ټکان پوځور گوم چې وږه مې او راوښم شم . ماشکر ووست او معان سره مې وويل چې خدايه شکر ! چې خوب وواو د الاغوره په خوب کې به نور گل واوځم . شپه سبا شوه سېا ناري وکړ او د سالم ليد وته مې ليار لټوله او خبرونه مې معان پرې وړوه . ښه شيبه چرت کې ناستم . چې گوم له وړايه سالم يوازي راوړان دې د پير خوشحال شم او زړه کې مې وگوزيد . چې مجب تصادف چې غواړي . نو پري واورې سالم رانژدې شو زه مخي ته ورو جگ شم ، رضير مو سره وکړ او - کښينا ستو . زه باخيدم چې چا ي تيار کړم ما کورنۍ د سالم درانگه ماسره گڼ شمير ملگري دي او - اراده موکړېده چې د نورگل د پير ته روان شو ، تول غز نيزي ، او خالدي لاسونه غوښوي ، اخرد - نورگل د پيرې ته ورسيد و نورگل کورنۍ نه وو . مونږ پوښته وکړه چې څه شو ؟ نورگل د پير ښا - يسته باغچه لري ، په باغچه کسې جعفري گلان کرلي دي او لسور رنگارنگه گلان هم شته نورگل د گلانو بوټي او په کول دلته مسو دې بيداکړ . مونږ سلام واچوو نورگل سر اچگه کړ ، نورگل د تياکو د چلم منلي د پير تياکو د استعمال په وجه يې آواز سرگه شويدي . سترې مښي موسره

تجربې خاوند دي د زماني تودې سرې يې ليدلې دي په هرڅه پوهنيزي . هرڅومره سخته خبره چې وي او سخته غوږه وي دې يې برانيزي ماته فضل هم معلوم وو . دې هم ښه ملگري دي . په لارگي مې فضل هم بيداکړ او - معان سره مې پوهاي روان کس او نيخ د شريف ماما پري تـ ورسيد . شريف ماما په کورنۍ وو - خواب مو ورونيزه راوت . شريف خان ماما د قبح او ولس سپينې پري دي ، ښه منلي سرې دي ، مونږ سره يې جوړ په خپرونکې ل او کورته نفوت او ناري يې راوړ . زه او - فضل کښينا ستو مافضل په توله کيسه پوه کړې وو . ناري مو وکړ شريف ماما ، ماته وکتل او راته وي ويل چې کاله ليار دي غلطه کړې ده خنځه راغلي ، ايله ، بيله ما ورته وويل څه وکونا چاري ده . کارونه د پير دې زه د خپلو مشرانو په قد پوهنيزم خو . . . شريف علما مخ راواړوه چې کاله فضل دې خنځه راوستلې پري خوله سره - ښکاري نه ، فضل وويل ښکاره شو ، ماما سترې به دې کړ و زمونږ تا سره او ز دې خبرې دي . او - او ز دې ، او ز دې کيسې لرو . شريف ماما ويل هرکله راشي - هر کيسه چې وي خداي به يې آسانه کړي . مونږ مجلس برابر کړ او - دې خبرې ته زما دوست يې تا بايد چرتونه وهلي واي خو . . . ما ورته وويل خو ، نه غواړي پيلار دې خواب غواړي او واي چې د سالم مورچې مړه شوي ده زما د کور حال خراب دي . دې جوړ شوي پاله يې کښينوده او وي ويل چې کمال روکيه زه هيڅ نشم ويل خو چې کال روکيه دې اگرکه دا خبره د وخت نه بخوا ده زه لازم گم چې شريف خان ماما سره سلا وکړې هرڅه چې هغه وويل بيل به يې ماته روايي زما خوښه ده ! دې خبرې او د شريف په وپلوماته هرڅه آسان شو مجلس ختم شوه او دې د وار ه تزيو معايه پورې پوهاي روان وو . دې مې رخصت کړ او زه د شريف ماما خواته وځوښيدم . هرڅوک په ولس کې د داسې خبرو مشوره د شريف خان ماما سره کوي . دې سپين ز پري دي د -

خپرو لانجو غوښي پرانيستي شي . شريف خان لږ شيبه فکر وکړه او وي ويل چې کمال بچيه هرکار کې چالاکي نه ده په کارنامو مې مسا له ده دې کې غوږ په کار دې . خبره چې دې ماته را وړه نو اوس محصل وکړه چې زه به دې خبره کې پوره غوږ وکړم او شاوخوا ښې سترگې وگوزم . ښمې د پير دې خو . . . په کار يې تيزي - پ پري دې خو خبره ترمن پورې ده بايد کلک قدمونه واخلوته چې ښه مو وښوښي . مایي خبره ور پيرکړه او د تيزي شوي د خوب کيسه مې ده ته هم وکړه ده د پير وځنډل نوراته وي ويل ، چې د داسې خوبونه خوي بايد هسرت - واخلو اگرچې تاد دوستي به له نظريات جرت اوسودا ، وهلي ده ، بيا هم پښتانه وايي چې غواړي خو نه ده چې خرڅه يې کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم او تاته به خواب برابر کړم او بيا به د وار ه عالم خان ته ورشي خوښه ديد ه زه او فضل يې قانع کړ و مونږ نه يې پوره دري ورځې مهلت وغوښت چې په دري په ورځ به د شريف ماما احوال اخلاو د ده سره به پوهاي عالم خان ته ور وچو چې د عالم خان خواب ووايو .

سیرات

خان ته موکل چي شريف ماما به اوسغه واي د خېرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و . په دې وخت کي شريف خان غز کسر د مجلس سکوت يي مات کړ ، وي ويل : کمال بچيه ! مادري ويغي مهلستد دې د پاره وفويت چي په نژدې کلي اوباندي وکي او هغسو لويو کلاکو کي سترگي وگرزيم او بيا لږ لمړي نظرو اچوم زه به په دې - نژدې باندي وکي موفق نشوم . لسز شيهه چوپ بائي شو ، زما خيال راغي چي خبره تمامه شوه البته همد ا جواب وو . بيا يي لعان - خبرو ته جوړ کړ او بچ يي را لږ اووه چي د سين هغه غاړه په هغه لويه کلاکي چي د عطا خان کلي ورته واي پخپله د عطا خان په کور کي مې درک کړي دي .

عطا خان دري زامن او يوه لور لري . عطا خان خپله د پوره اعتبار خاوند دي په کام کي هم اعتبار لري او زامن يي لا پوره روزلي دي . په دې خبري په اوږدو لږ د پاره د پرخوشحال شوو . زما خپل فکر د دې بيا پيوه کولو باندي نه بل خوا حرکت نه کاوه . په دې نژدې بيا پوکي ماته داسي کور معلوم نه و . د عطا خان کور دې خپلوي خپيني د پاره د پوښتاب راته ښکاره شواړه زړه کي مې د شريف خان ماما په پوهه امين ووايه او شريف خان نه مسو زيات تشکوک . خبره مو فوت کړه زه افضل ووايه ياخيد و .

۱- ازه مو واخيسته چي سالم ته خبر يو سواو بيا يي بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شريف ماما کيسه مو ورته وکړه . ده هېڅ ونه ويل مونږ پوه شو چي چوپ والي به رضا دلالت کوي . بيا يي بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بيدار ناست وو . او زما انتظار يي ويسته د ورايه يي مونږ وليد ورا ياخيد راته وي - ويل چي کماله زمانه يدي وي سترگي خلور کړي وي . ما ورته وويل چي عالم خان کاگاد اخوڅه اسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم ، بيا د شريف ماما افضل اود خپلو چر تونواو هغه د خوب کيسه توله پيل کړه . ناخايه يي سر راپورته

کړ په خنده اشوراته وي ويل چي سر اخرغه (ما ورته د شريف ماما د - خولي جواب اود عطا خان د لسو خبره وکړه رلاسي را اوږد کړه زه يي د لاس نه ونيم ، زما لاس يي ښه زور کړ او په وچولي يي چ کړم . اوراته وي ويل چي : امين ، شاباش ، په رښتيا چي د سالم رښتني دوست او وروڼي ، کاله خپل کمال دي . معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بچاي دي ، مناسب بچاي دي اوس نو د جرگي بند ويست او ترتيبات برابره کړه چي يوڅو نفره جرگه وولږي و وگوري چي څه کوي ؟

زه ياخيدم د کلي کورسپينډري مې راټول کړل . او عالم خان ته مې پوره لاس ولس ته جرگه ما ور پر اکر ل مې عطا خان تشا لار شو . مونږ مخکي له دې چي حرکت وکړو د دې خبري د پاره دوه نفره استازي مو عطا خان ته واستول . چي داسي يوه جرگه درتلونکي ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلا وکړه . د جرگي ترتيبات ونيول شول . په جرگي کي د خېرود پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظيفه معلومه شوه . چي څه وخت عالم خان کاگا وخت ټاکي چي جرگه حرکت وکړي . جرگه آماده شو . عطا خان زمونږ درانه د پاره آماده گس نيولي وه او زمونږ انتظار يي ويسته . د حرکت نيټه راورسيده ، جرگي حرکت وکړ . عالم خان - جرگي ته مخ رارار او وي ويل پوفتي او گامياب راشي (د سين له پوري وتور د عطا خان کلي ته ورسيد . عطا خان بيا پونه فرش کړي ژبونه يي اچولي وو . پښتانه جرگي ته په درنه سترگه کوري اوب پورته وروکړي . عطا خان خپل خپلوان را فونښي ووهغوي هم ناست وو . مونږ ورسيد و سترگي مې وشوه . کښينا ستود چاي ، لادوي ښه انتظام شوې و . ميلمانه غندر

شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرگي د مشر وځيرود اعلان - انتظار کاوه او ټولو ورته کتل . په دې وخت کي نواب چي د جرگي مشر و عطا خان ته وويل : عطا - خان به د پوره معافي غواړم د کورم مطلب د پاره چي راغلي يو سره هغی مې پخوا تر دې خبر کړي يي ته پوه سري يسي چي غوره لور کور کي ورسيني زو بيا يي خلک غواړي ، څوک يي کور کي نه ساتي . مونږ راغلي يو چي ستا لور عالم خان زوي سالم ته غواړي وستا رضا ده که نه ؟ دې چوپ شو . نواب د جرگي مشر ورته غږ کړ :- چي عطا خان څه وايي مونږ جواب غواړو وجرگي به گډه غږ کړه مونږ جواب غواړو بايد چوپ بائي نشي پوخه غوږوايه ! ... ليار هم لمړي د مرځکي سين دي بايد جواب درنه واخلو . کور کي دي سلا کړي ده که نه ؟ عطا خان وويل ، چي تاسو درانه خلک يي د کام مزان يي ، ماته مو داسي سري په برخه کي پېشنهاد کړي دي چي زه يي ردولي نشم . زه څه ووايم زه به کور کي يوه لور لم ما خپل لور چي ((اوزي)) نوم يي دي عالم خان زوي سالم ته ورکړه . د جرگي د خوشحالي په رسم يوڅو زوي وکړي . عطا خان ((هوکه)) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ په ليارونه پوهيد و پخوانانو هرڅه ويل عالم خان ته مو (هوکه) وويله . په کور کي آوازه خپر شوه . هر کور کي د دې خپلوي خوشحالي وه . په لږه موده کي د شمال واخيستل شواو د واده ترتيبات ونيول شول خپل خپلوان آشنايان د وستان راڅوښتل شول اوب واده مراسم ونيول شول . د ولس دود سره سم د عطا خان د لور واده خلاص شواو ناوي د عالم خان کورته راغله . سالم خوشحال معلوميد . په دې چي خپيني يي پنه بچاي کي شوي و .

زما ټول جريان تر املرني لاندې وه . صد و مونږ جرگي ته راڅوښت راغلي . واده ته مسو راڅوښت معلوم نشو . خپله سالم ورغی ، چي زما واده ته راشه ورسره قبوله يي نکړه . د خفگان موجب هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دي اوب پخواني سالم سره جوړه نه وه . صد و زما تا د تونږه خاوند دي د رنگه هم توري همداسي يي زړه تور دي په لعان د پورگوتي وه خپل پېشن برابروي خو . . . چي بيا - پسته شم خود د هېڅ چي خلک ويلي خوي يي ويني د پريد سري دي په کلي کور کي ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لري . ماته فضل وويل ، چي کاله صد و په دې خپلوي د پرخفه دي اولکه مارتا ويني اود سالم به پخواني اعتبار اوبه کام کي به زيات محبوب . بيت هم راضي نه و ، چي په کور کلي کي دي د ويره محبوبيت ولري . په همدې وروځ کي د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو . پاروختيا يي زياتيدنه چا به ويل واده کي ستو - مانه شويل به ويل له نظره شو کا رونه ټول د خدای په اراده تر سره کړي وي . وځ به وځ خرابيد . د سالم د واده د وي ميا شتسې توري نه وي چي عالم خان سر شو . د عالم خان مري ته هم صد و راغلي دعایي وکړه . په ولس کي خوله په خوله خبري گوزيدې اوما ته هم هرڅه رسيدل وایي وريدل چي د صد و قهر وځ به وځ زياتيزي اود سالم د وستانوته هم گواښ کوي . ما يوه وځ فضل ته وويل چي صد و توري دي دي په خوهځ کله (اوزي) نه وه فونښي صد و خولن کاله پخوا واده کړي دي . د ابد ، رد ويل د ايه څه به فسه دي خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وويل د هغه عادت دي بد انسان دي يي سره دي په هېڅ نه شرميزي يي حيا دي ، لسه يي د اچي د دي ټولو سره سره يي علنه دي هېڅوک ورته ښه نه وايي ناسته ولاړه يي د پوخوتو . . . سره ده چي ته يي پيژني د صد و نورو پيژندني د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دي او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وي په راته وويل خپل خوښه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا
 خبره د هرچانه اوږه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زړه مې تنگ شو . صد ووايي
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم
 پورې دې ؟ پرې به يې نغږ دم .
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .
 او مومي واردي نېغه به يې زاته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد په
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکې دې د سالم بل هېڅوک
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه
 شم او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زامن يې قوم يې رادمخه
 شو چې صدود د اجراء تونکر کې
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ په ورځ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هېو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زماني
 سپړه د انتقام په هر رنگه چې وي
 واخلې . خوښه مخکې اويا لاسونو

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 لېده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې
 شپې وي او د سالم د واده اوه -
 ميا شتې بېزه تيرې شوې وي . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسين غاړې ته
 نژدې په جبهه زاره زمکه کې د لوڅو
 پير لويي ښکل . په ليار کسې
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل
 کېده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -
 سپڼين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سين نه
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسيد او په نري ليار د خپلو ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -
 وشوې او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کسې ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مې د باره مويوکتد -
 معان سره و احيستونم و چې
 د پېښې معاي ته ورسيد و نور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کېدل پهکله د دې هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا
 په رسم سپين خوله کې پرېښودل او
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ
 وه ما او فضل ژر له معان مې تپنگه کړ
 حاضرېنه مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خدا لاس په سينه مخامخ کېده
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خدا ن لاس په
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسرو
 چې د جگړه و امورته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -
 واخيست او کورته موراوړ . په انگړ
 کې دننه د خويما شتوناوي ((اوزې))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 زړېده او پښتې حيا يې د چپخسرو
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسېد
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -
 ژپري ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مې د ولس د دود ، -
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې
 درېمه ورځ وه عطاخان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زې پزې -
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانو زړونو او هڼيزانو په دې -
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه
 وينو د چالاسونه سره دې ، قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره و ايم چې زه
 خپله لور ((اوزې)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپرنسي
 شوې نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، جايداد په اجار پورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شوه د قاتل پېغه
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پېنځونه به وسپارل شي .
 حاضرېنه پياوړا وويلې چې پرمخ وئ
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
 لور ((اوزې)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کونډتون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطاخان په کام کې اعتبار رسوړه
 معلوم وه .
 عطاخان او زامن يې د ((اوزې))
 سره يوځاي خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زې پزې
 جوانان ، سپين سري ، تور سري
 د کسې کورنور وستان د دوي د -
 مخې يې د باره راتول شوې وو .
 کم وخت چې عطاخان د خپلو
 زامنو او ((اوزې)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه . د حاضرېنه پېڅيرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او ځېنود دغې صحنو -
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم
 د کور د روزه تړونو معلوم وخت
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډو

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسیده کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند میباشد .
 سوال : آیا اولاد ت هایش آخروش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در طولی اینها ، کودکش در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چار ماهه گی چارغوک می کند .
 در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد و گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دو می جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودکان ؟ جواب : این کودکان بسیار صحتمند ، بنشین و بنشایط اند و در یهلوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .
 سوال : بیاضی استاد عبدالغفار آورده وال ، از محاسبه شما شکر از شما هم شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند یه خواننده عزیز ؟
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر ی نبود که منطبق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمون های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصویت است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که میگانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسیده کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شن اور که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهمرست آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب بارهیت و با فرمون با برده اش -

رفتار من کرد ، بازن خود سلوک من نبود .
 اما نوشل کانت هم چیزهایس درباره عدم شناختن ابرازش کرد .
 ۱۸ مرد بلژن از سها و ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسوب یاد نکردم .
 فلسف اراپنگه از وی ناچار ی به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 نالین وجود از صمیم قلب ترجیح من دهم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تاییدان من گویم انسانها دوران داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سائرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با تی

می گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با یی ته ورسید نو کرم داد راته وویل :
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :

نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سری خوب تنستوی .
 اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولوسا یاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکچه وهلی وه .
 د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غم پ می خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۲۵)

روزی از شهنشاه پرسیدم :

— طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— ((منم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم ببوشم))

من افزودم :

— داکترعبادی از خاندان بهایست. مادرش همکار سابق این قبیله

بود. نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در

دربار بماند.

در واقعیت، ملاکاشانی، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش راعلیه

فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود. صد هابهایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیده شد. از جمله داکترعبادی طبیب حاذق

فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد

نهاد شد. از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذاهب بزرگ، ارجحیت بلندی داشت. کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحیت ((رانمسی)) های خالص درین میان درخشیدند.

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شانرا از دست بدهند. از این رومردم را

وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینسی

پیش آمد، شهنشاه میگفت :

((در سوال مذہب مانیرومند استیم. بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد))

من بدون داکترعبادی، زنده نمی در دربار را چند ان موافق به

صحت نمی یافتم. گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند، اما من اورا -

انسان دیگر نمی یافتم.

همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند. در ماه اگست شهنشاه

بیمار و عطیات شد. من شب و روز بر بالینش نشسته بودم. وقتس

وضعش بهتر شد، بنابه توصیه داکتری، بایست برای استراحت به

سوئیس میرفتم.

خواستم همراه شهنزاکه میخواست دوباره به لیلیه آس به سوئیس برگردد،

روانه سوئیس شوم. به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنزاکه جا به سوئیس

ژنیو پرواز واز آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت

افتادم. چند روز به سوئیس ماندم. کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید.

خودم را به افغوش مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت. مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و

باریک شده ای ؟

مادرم حق داشت. پس از عروس مرانیده بود. فقط گاهگاهی

نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم. آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

او از زنده گمی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت. من طی

سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم.

خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندک مشاهده کرده بودم.

فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین این هابه

استقبالم نشده بودند.

ادامه دارد

۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۶۷)

— هموطنان میتوانند به ورگنساپ

من. برادران ورگنساپ. واقع

در روزه، لاهوری عقب بالا حصار

مراجمه نموده، باپرداخت پول -

بیشکی فرمایند هاند.

... قیمت آن.

— هر چند آرزو داشتیم به قیمت

بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از

اینجا که مواد ساختنی آن مثل -

آهن چادر، بخته، نشیمن و آیینیه

قیمت است. فعلا هر کدام آن برای

زردیت به ده هزار افغانی تمام

می شود.

... و چند انزایم فروشید ؟

— ده هزار افغانی.

— با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز

خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و

عطیسی که از این دیگ ان مملو وجود

دارد باز هم نرخ آن ارزان است.

— به امید آنروزی که در خانه هر

همشهری و هر هموطن میهن

آفتابی ما از این دیگ ان وجود

داشته باشد با اختر بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم.

طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدهد، حوادث و جبر

یانات را در حافظه تثبیت کند و -

در نتیجه شخص این خلای حافظ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانه ها بر میزند که به نام

(Confabulation) افسانه

سازی یاد میگردد. یک سلسله

علام جسمی و بعضی نیز با این

بیماری یکجایی باشد.

— Alcoholic dementia

از اثر الکولیزم مزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشرونده

در وظائف عالی دماغی شخص به

وجود می آید، وظایف عالیه

دماغی در تمام جهات به تناقص

تنزل دچار میگردد که علام آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظه

تناقص ظرفیت ذکاوی، عدم ثبات

حالت مزاجی و احساسات، عدم

توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط با

دیگران تظاهر میکند.

قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی محلات و سایر جراید کنور را
بدسترس شما قرار میدهد. همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت
دوایر و طباب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد.
قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی توسط ماشین پمپرس اسناد و کارت
دست داشته شمارا پوس میکند.

ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی چوک میر و سیر میدانش
نماینده انجمن در چوک جاوه میونده تصدیرت جبران

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفیفی آلودی به آن مرد گفتم: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهت رفتن مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفتم: آقا ببخشید مثلی که خان مریم است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودش شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در راه از کن من مریم زهر خندی زده گفتم شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آیم، بجهت شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آیم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشتم، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو در یواران به مشام می رسید آتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میخاست از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکیت باران خانه دلجم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفتم لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده است هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. آنشب در بستر چندین بار ازین بهلوی به آن بهلوی غلطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب بارانی، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشید بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونوس چرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و دایع کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش غلطی زده یا خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زده آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود، نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرین و لبان او را زهم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفتم: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری های مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت کود مستگیر میشود جزایم بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می آورند، قلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرفق قابل شوند، اما این تفاوت را نمی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهنگران یونیورسیتی بستین نورد امریکامدعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبه نفس را در وقتگوست. امکان دارد. لحظه بی صادق باشیم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیعانه در پس بهانه می استیم، چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر کدام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورده - می سازد

صدایی که در خون



و اینکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بدو میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی می رفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند می پیچند میداند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خویش در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آشنایی از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظرف و شکند که کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارمان و غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است. همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه امی بود تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردد پد ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شده بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مخلق برقی و جویس بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته همی شود. پلی خواننده: مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل جسمانم آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در بین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن میار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشتوب دیگ را بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده: «گرانقدر سباون مواد ی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز هممان مخترع شدم، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراند معرفی فروش و استفاده؟ هموطنان تشرار نمیدهند؟ برادر: این دیگدان را برای مسین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. علاقتدان چطور می توانند آنرا به دست آورند؟

مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زندانی شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
 - مگر شرط است جنایت بکسی که بندی شوی ؟ من که جنایتی نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر سایکل را که خوش آمده بود از شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه سال را در زندان ماندگار شدم .
 یک روز بازم آزاد شدم ، پس از این گزارده بود که ماهی بیهوشی داشتم از کبکس بری و دزدی و همیشگی و قمار و ... اما تقدیر را تقدیر بکنج ماه مرا مجال بودن در آن سویی اند یوارها ، در جاده های آزادی داد و در دست در راه بکنج بود که محکمه ملنی ، برای پانزده سال زندان را من جمله اعلان کرد .
چشمها زخم جنایت کرده بود پند ؟
 - نخیر با آن جنایتی ! تنها ۲۸۰۰۰ انفغانی پرسول گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس از پنجسال حبس مرا بخشیدند .
 بخشیدن آن چه که من نمیتوانم بر خود بقبولانم من نمیتوانم تقدیر را بخش نمیتوانم مادر را بخش نمیتوانم پدرهام را بخش و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون بیگانه بی میبینند ، بخش من نمیتوانم چنگهای قاضی را بخش که هرگز انانی را که مرابه ضایقت گذارانه زندگی دزد ها دور کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم قانونی را بخش که در آن استثنای تربیتی برای محکومی موجود نیست و یا اگر است ، دور اصل است ، نمیتوانم بخش همه مجازات کننده - گانم را که تا حال نخواستند اندک از کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه بارسی از آزادی دوباره سرسازم ساختند انسان تازه آزاد شده و پیر با حالتی که هنوز نفسی به راحتی نکشیده ، تحت الحفظ در میماند .

هر وی وازان جابه شهر مند ها ر لبا حی سر یازی پوشاندند و دوسا اول سر یازم را سوری نکرد ، بودم که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم و به کابل - شهر که در آن جاتها زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر ماجرا هام ، شهر که جاده های پیش را اکثر از دیوارها و میله های زندانش دیده بودم ...
 این بار چند ماهی راهی حیت سر یاز فراری به زندگی بر ماجرا دادم تا این که باز زندانی شدم ...
جنایت تان چه بود ؟
 - من که جنایتی نکرده بودم ، صرف هشت هزار انفغانی را دزدیدم ، بودم و دستگیرم کردند و محکوم شدم به هفت سال حبس و تا هنوز پیش از دو سالش را سپری نکردم ، پس شما که هیچ جنایتی نکرده اید ، باید پنجسال دیگر هم در زندان بمانید ؟
 - نخیر ده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان کرده اید ؟
 - نخیر جنایت نکردم ، منتهی جلدی پیش به جرم قاچاق هیروین در زندان ، محکوم برایم پنجسال حبس و دیگر را افزود .
 فکر میکنم من باشنیدن ماجرای - آخرین باز زندانی شدنش ، پسند میکم ... او دست به جیب و او سکت گرانها پیش برد ، و توسط سگرت سخر را که میدانم یکی از شمار قیمتی ترین سگرت های شهر است به (دست گرفت) برای تعارف می کند ، همزمان با آن که رد می کند ، مهرسم که :
کسی به زندان نزد ت می آید یا خیر ؟
 میگوید :
 نه ، هیچکس !
مهارت راکمی میرد از ؟
 - دوستان و یاران زندانم !
 سهیم هر چند در باره زندگیمش بی پرواست ، اما روانش تند از نصیحت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون با اوست ، برای من ، نگاه هایش آرام و بی معناست و چشمهایش قه گوی نشانه تریاک است ، یکبار دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش می افتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای ما را افزونتر میازد ، از خمیره ماندن نگاهم به زخم التیام یافته خوردنش ، در میاید که چی مهرسم ، میگوید :
 پنج بار ، پلی پنج بار شما خود کنی را در خود یافت ، بساری با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بریم (رگ بلند دستش را نشان میدهد) زمانی با هام را در یار گرفت دست هام که هنوز زده های جرح با - قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم که گردنم هنوز تصویر آن را در خود دارد ، این پنج بار خود کنی - توان مقابله با زنده ماندنم را - ندانستم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده می بیاز تصمص ؟
 - من میخواستم از این زنده گم نجات پیدا کنم ... اما زنده انباشتم میخواهند مرا امانت فردا نگذارند ، اینان توان نجات دادنم را از مرگ دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمص نجات دهند ...
 او در حالیکه به دیوار تکیه میزند و با چوب گوگرد به روی خاله رسمهای دیاره بی میکند ، میخواهد بی بیان قصه مندانه گذشته اش را تصویر نماید ... گذشته بی که برای بر ما جرا بودن ، برای سرور و چرخیدن و همیشه زندانی بودن او نقش داشته است ... او دیوارها را چون خود میباید ، او باد دیوارها بزرگ شده و اماند رشک های - زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده اند که تخییر باید ، او آسمان را از بلندی این دیوارها میبیند ، از - آفتاب در باری این دیوارها سحرش را میخواهد ، از رویاها و خیالهای جوانی در این جا سحرش را می خواهد و میسازد پنج بار خود کنی ، ناگام حالا سخم زندگی میخواهد سخم نان و آب و هوا میخواهد و هرگز دست ندارد تسلیم خستی شود ، در استدلایهاش به خرد حق نمیدهم مفکوره اش را پنج تلقی کم ، او در میان دیوارها و آشناسها (پیدان) خود را (داد) افاده میکند (داد) او همین است که تا حال زیسته و پیدانش خاموشی

و جزش است .
 او سلولهای بیشتر زندان ها را دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد و کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به خاطر بی (چوجه) مشهور شده که در کودکی و نوجوانی از قانون دور گردانده و درفش آینه اش را بر سکوئی مدرسه ، دزدی و غارت بسر افراشت و در طفولیت آن درفش را با خود به زندانها برد ، هرگز دست ندارد خود را جانی بکار معرفی کند . او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته بود که راه خاطر می آید ، جانی تا وقتی جانی نیست که گرفتار نشود .
 اما او به این گرفتار شدن ها و دستگیری ها باور ندارد و شاید هم حساب نکند .
 (چوجه) پس از اولین بار زندانی شدن در طفولیت تا حال طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته خود شش در این آخرین باز زندانی شدن و افزونی پنج سال دیگر توقیف هیچ آماده نمی داشته و زیاد دق آورد ، است .
فرار از زندان برای مشکل است ؟
 - تجربه کافی دارم و میتوانم فرار کنم ...
پس چرا ؟
 - میخواهی بهر سی چرا هنوز هم در عقب دیوارهای بلاک ؟ - بل جراحی انتظار آزادی را میکنم ؟ راستش در لهره همیشه گمی از تعقیب شدنم را دارم ، آن قدر که تشویقی نزدیکترین پروگرام سرت را ندانم ... درین گفتارش صداقت قرار - بازانه را میباید ، وقتی به رسمهای که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش در میباید ، رسمهای سرگردانی یک روان انسانی میماند که تقدیر شان اندوه نسلی را با او قصه کرده باشد ، رسمها تصمص ندارند ، رسمها دستخوش هر لحظه معاوضه میشوند و آن که پاک میشود ، با آن نه دوباره نقش میشود ، یکمسه . زخمهای یاها و کفهای دود دست سرور چوجه ، به باره های رسمهای زمینش میماند به اندوه و درخت پاییز خورده بی که بر سرش سقیقت و - بیوسته راه بالا ، راه سفر را پیش گرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را تعقیب میکنم ، لوزش مردانه بیسی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او
 نیا خونه کوي . زه چی کله به
 گچو خونکی کوم گل وتوم . سو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 اړ باندې بهمزد او د گل به مساوي
 اېس خنی ورسره راشکوي . د امله
 چی زه د تولو خلکو نه به مخود
 شخصی کور شخصی وله له دي .
 ټول پېښو څخه به امن نه .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیسې وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوته به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې .
 چرسپانو ساتی خانه جوړ کړي
 نه او د تفصیله پاره د تازه هوا
 په اریان به . وخت ناوخت موی
 شاوخوا د قار وهلو خاد هم اوا .
 یزي اوبه دي به ختله کی کله
 کله د مېلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پیلو د غولونو (مجنونانو)
 له لاشه به زړه سوړي ، سوړم .
 امله چی کم وخت دغه بهیر سړي
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنوکړي .
 نو بیا به چاکو یا مځ باندې دغه
 د ملاقات ورځ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . یونیم
 ظالم بېه اگزې چی د سپیلو له
 پاره می به تیرگی پاره باندې .
 پېښی اولادونه غوښوي او یاس هم
 په چاکو او لوړ باندې بوستگس
 اړوي . که کومه مینه دانه می به
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه . سو
 به می په ټانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه یو
 په وړاندې گناه گاره می . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه څه ته
 وایی . که د خداي لچ بده .
 گانوته خدمت کول گناه وي ، یوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره می . کلونه
 کلونه تیر شول چی به همدې خبره
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه بهر ازاراته څرگند شواو هغه
 دا چی یوتن می به تیرگی باندې
 خا نگو غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

انوسوس چی د اېچاره ونښه د
 خلکو مال او شتمنی نه .

حرف کش خاک جاده رابلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد

داخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کله را .
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده (مادرا) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا
 به او زنده می میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بود و د زینر نام ما در
 تقدیری برای مادر (سور)
 آنگه از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی ادمها !
- چی ادمها !

میراث

د (۴۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی
 دي ، و طاخان هم د پښتون
 دود سره سم ټول د ولس خلك را
 ټول كړل او د پوځان مجلس
 ترڅ كې یی د سالم پگړی د اكبر
 خان په سروتر له ، اكبرخان و
 روزي زوي مور سره د سالم كور ته
 ننوتل او د پورود مور وسته د تر لې
 د روزه د دوي پوځ خلاصه شو
 او د مور او زوي شپې ورسې
 د د انگرېسې سپړي د سالم
 خالصې لځاي په اكبرخان د ك شو
 خود صد اريمان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد . . . اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگړیا بایست
 د سنگیر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د و پانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او
 پرس . . .

در حالیکه از او بسیار گزاری میگویم
 ، او به گونه شوخی میگویم :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای پگړو که کدام جمع پرسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .
 با او به راه میافتد ، ناگهان د .
 برایم میایستد و میگوید :
 - در حقیقت پوهران کافند
 هاست ، در حقیقت راست بتلو هتان
 فلزات است و در حقیقت چپ شما
 بول به درد به خوراست .

از تعجب به سویی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حقیقت پوهران را که استاد
 هونم است ، حقیقت راستم را که
 کله هاست و حقیقت چپم را که پرسول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست . . . با
 خنده و تعارف خدا حافظی میگویم .
 آفتاب تنور ، عود می شده ، تف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگړ زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد گزاجی طعام چاشت -
 است مثل های چرک زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشوند و
 همان طور آب چکان دین گروپ
 های زندانیان ناید بد میشوند
 شماری از سربازان ، بهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپله او سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دست و پسر
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و از
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمیدهد ، موتر

دارد که بیانش را در ترسیمهایش
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :

- این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی چون چندین بار بی
 از نامت از نوشتن این کلمه کهرلی
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنی . . .
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده بی که شاید
 شب زفاف والد پستان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و بیخی . . . او د پگړ
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 مادر انسان از دست جاده -
 زنده می گنجان با بیانه های
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را
 بیا بیم و هویت ما را به همد پگړ تحویل
 بدیم .
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسمانی فعل نه بخوایه د هنی عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له میناخه وړي که وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او د هغه د پخوان نه غوره کړي او د فطرت پر دین په پان تراوی تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچه هغوي دي د آخرت نجات په نامه له ژوندانه څخه تیرینه نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تهل او د پری شی وخته د هغه قباله ور سره وکړی هکله د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا د نوآري نوهغوي د هیڅکله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و نر سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیشه درد نیای سینه، میگوید (پایسن مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار بگیری.

فکر نکنم.

آ جی کارهای روی دست

دارید؟

والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیاز از خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهای شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطی شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می وگه با اندک کسی بستند میگویم، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - میواقتم، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره سرم را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیرد پوری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در

نقاشی استفاده می کنید؟

والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را میفهمم اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر به زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حوصله اش را ندارد) و اگر نبوده اند هم حالا بسیار دکانداران و بابه کارهای پرورد آمد دیگر پرداخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن بار دیرینه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیرد پوری از رسم و آن رسم نگاره گری می کنم و گاه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا می دهدت های تازه بی راه، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و کتب

عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسویون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گلای، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل میآوردند تحول و انقلاب در بردست آورد. دن برنهم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلای را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنومی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده رها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میسریم :
چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟
دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))
و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میزنیم .
وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کثیفی افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید منی سینم از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بوده از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .
با خودم میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار زد - یکن را در رشمه زدن انی شدن - برای پیشمیدهند و در هر بار بنده ی شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک دورگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم . در روی و در نداد زخم های التیام نیافته یک نسلی است . به آنانیکه نیمه برن حوریه سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر ویسها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سووس حاملشان سووس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را - امید آینده سازان وطن را به دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه ادارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گرداند تا نسل بعدی ما روگر و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

- بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسیله وجود دارند نعت با موسیقی نعت بد و نهم - سیقی . در نعت بد و ن موسیقی مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادرم ، بسد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟
- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیا بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .
* سروده های نعتیه که ام شاعران را میخوانید ؟

- از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقرفی میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .
* از کدام شاعر را بیشتر میخوانید ؟
- از سنایی را .
* برای خواننده گان ، - دلچسپ خواهد بود که درباره خانقاه های شهر آگاه شوید .

- خانقاه در شهر قزوین - کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگرها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :
- قادیه ، نقشبند ، به سهروردیه و جشته ، که هر یک رهناهایی جداگانه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقا جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سرآهنگ ، درین طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

* تاکنون چقدر نعت خوان شده دارید ؟
- حدود ده کست .
* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میرفخرالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟
- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .
* آیا درین بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟
- تاکنون نی .

* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟
- بلی ، همینطور است .
* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟
- طوری که بهننده گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

به کپن باندي حره ت پیل تري او تقلید تري وي . درم صحنه ده . د به گزار گزار بی عادت کري وي . هغه بدن جور نیست داسی وي دوهم کيدای شی چی پلار او مور بی کپن خشه د بی لاسی بی کپن لاسی وي . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کچنیان له کوچنیوالی عا د
اخلی چی لاسی و بی ووهی . او سه موسی توگه تول وگري بی لاسی - آراچوی . اوخینی وخت به موسی : وونسی کی لیدلی وی چی خیللی .
گرددان کپن لاسی د بی لاسی بر بحای کاروی . ولی دوی کپن دی لای خود لایلو : لومری امکان لری صاد وی . د مثال به دول کیدای بی یو ماشی د بی لاسی بر بحای

کپن لاسی خیلو

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آم درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پروسه های میتوز بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی اظرف انستیتوت جیرونتولوژیی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتوز جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هنده گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده - نما یا نگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و عروقی خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافراز است بهر ای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دالان و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه - دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در ریشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی در دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و محتمر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینگونه چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد دریافتیم که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می گسی طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در یک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا - بومی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری میرود با گذشت هر سال در دوستان خود را از دست میدهد و به ندرت دوستان جدیدی می یابد ، روابط ده ها از هم میگذرد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو و زود رنج مبدل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .

آیا باید گفته شود که بوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده بسیار مرحله تازه را به سهولت بگذرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خوردن و خوردن او نیست که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار با دام و حمل صرف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن ثقیل در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر فی ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این ورزش ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلب ویا گروهی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلب شان باشد، و طوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلب تنظیم هستند اما کلب های دیگر آنان را در بدلی قبول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزش بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: «تیبیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.»

قانون ببولوزی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه در مغز بر ضد پروسسه اخذ عمل شده باشد، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاد و دراز کشیده به حافظه زیان میرساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سفید شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شاماهی باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در فی کیلو وزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دمائی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر میسازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزول)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میشود و همینجاست که کار نکردن به تنزل و مرگ می انجامد، نقصان نوره نوروتیجی بیگانه می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجا می تواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متعادل نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتها های خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوآ، به مشاهده رسیده است که کارد مافی به نوبه خود زنده می را طولانی تر میسازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: ((اگر می خواهید صحت مند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید)) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم اینام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبارتست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتی، دلبستگی و همدردی در مورد دلبستگان بخصوص آنانی که نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آیا همین سالخوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت و اضطرابات پیرا بلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریک معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغزورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزان ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد بالین هورمون ((فشار روانده)) از میان سپرد و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خستگی میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین
بلخی ستم بکنید، به ذوق شما
آخرین میگویم موفق باشید در صورت
امکان چاپ میشود.

از جمله ستون:
از نگاه انتباهیت تشکر
موفق باشید.

عابد به رابع بکتاش فارغ-
التحصیل لیسه مریم:

عابد جان از شنیدن نام هیلتل
ترب بود ضعف کم، ولسی با
خواندن نگاه کییدی، کسی
به حال آمدیم - نگاهیات را در
گوش مسوول صفحه (بوجی خنده)
گفتم او قول داد که میچاید
۰۰۰ (۱) عابد باشید.

۱۱ نوروز، شاکرد صف پنجم
(ب) نسوان گذر گاه:
جان کاکا! نقطه مارا درست
وصل کرده بودی، تشکر، موفق
باشی.

عطا محمد نهن لسانسه
پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:
از نگاه بسیار تکراری تان
بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد
تان جالب است - در آینده
در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر
باشید.

۱۱ لید انارم، فارغ التحصیل
صف دوازدهم لیسه
یک از مطالب ارسالی تانرا

میدان شعر تکراری، محشری
به پاکرد و تصم گرفت در همین
خصوص با محترم (محشر) سه تار
نوازی زنده و محبوب صاحب پی
ترتیب دهد - تروتازه باشید.

۱۱ نفیسه (هیلتل) حیدری
از صف ۱۲ لیسه آمنه ندوی:
جان (نزدیک بین) باز شعر
چند صد سال پیش رابه جان ما
زدید، خیر است که (نزدیک بین)
چشم ضعیف است، حافظه اش
قوی است و هنوز شعرهای دور
مکتب یادش است - موفق باشی.

۱۱ محمد وزیر (محبوب) محصل
سال دوم موسسه عالی تربیه
معلم ولایت جوزجان - نامه تان
رسید به پرسشهای تان پاسخ
داده میشود - به مسوول صفحه
این سپردیم تا بجوابد - محبوب
باشید.

۱۱ عبد الرزاق حسین یار از
تخنیک ساختمانی:
(نزدیک بین) با (تسرحمو
اشفاق) بدین (خود پند)ی
است - مساحت زمین پنجصد و
ملیون متر ساحت خشکسه
زمین ۱۴۵ و مساحت آب حار
آن (۲۶۵) ملیون کیلو متر مربع
میشود - روز زمین در حدود
(۶) کاتر لیون تن است -
۱۱ زینب احمدی و دوستان
بسیار شاد و از صف دوازدهم لیسه
زرفونه:
باور کنید (نزدیک بین) بمجرد
از این که هلاک گرفتید در معرفی

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

۱۱ محمد حنیف (آرزو) از لیسه
دشت برچی:
طرح ادبی تان نلم خد ا
(متنوی هفت من کافذ) بود
که انشا الله ازین به بعد طرح
های ادبی کوتاه می فرستید
تا هم کافذ کم مصرف شود وهم
رنگ قلم با آن هم سلیقه تان
قابل قدر دانست (نزدیک بین)
هم آرزو مند است که
واهلک های گرم گن مارا بید برید
تا احتیاجی به خرید نیل و چوب
و ذغال نداشته باشید، جور
باشید.

۱۱ سمیرا آرزو بفتلی از صف
دوم لیسه مریم:
سروده های تان به دفتر
رسید (از ارسالی) توصیه
میکند که هنوز وقت کافی برای
سرودن شعر کامل بخته دارید،
فعلا تا میتوانید کتاب شعر
بخوانید تا بد اندید - تشکر

۱۱ سایره شکب از ولایت
جوزجان:
دوسته مهربان مجله
انتقاد شما بالای هر دو پنده
(نزدیک بین) سامی خواستم
روی همین فقلت (نزدیک بین)
وی را از بحث متفک کم، ولی
او قول داد که از این به بعد
(دور بین) هم میباید تا نامه
های ولایات را حق اولیسه
بدهد - سرانجام باید بگویم

۱۱ فلورا آتایی محصل سال
اول پوهنهی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ:
(نزدیک بین) زیاد تلاش
کرد که مفعول برای دو صرع
آخر شرح کارتون تان بیاید،
نتوانست که نتوانسته صدقه
سرتان (پارزنده و صحبت با کسی)
چشم به راه مطالب جالب از شما
هستم - موفق باشید و صبر کنید.
نامه دیگر تان هم رسید شعر
(اشک روان من) چاپ می شود.
۱۱ آرزو از صف هشتم مکتب
پروژه تاپنی وات:
(از ارسالی) باترس و لوز
و با وجود آن که از زش فوق العاده
هراس داره باز هم مطلب ارسالی
تانرا در باره زنان نشویم
(یک زن سه برابر ادما پیش
اشک میبیزد، چهار برابر
قامش بوت کوری بلند میخواستند
سه برابر زیاده پیش ناز میفروشد
چهار برابر از آنچه که هست،
سنتش را کوچکتر میگوید، سه برابر
قدش حرف میزند، و سرانجام
سه برابر احتیاجش پول میگرد ۰۰۰)
جور باشید - بهترین همکار
ما هستید - موفق باشید!

۱۱ سید نصیر احمد (رضوی)
معاون د اکثر صحت عامه:
شعر ارسالی تان به مسوول
صفحه شعر داده شد تا چک
کند و نشر نماید - تا هم شما

شما بفرستید ما چاپ میکنم
شکیا باشید
۱۱ فریاد هروی از صف دهم
لیسه فردوس کود برق مزار شریف
فکر میکنم دیگر کافی باشد
با هنرمند مورد نظر تان صاحب
کردن، اگر آسپاهم است
نوشت است به یکی از پرسشهای
تان پاسخ میدهم که بیختم
شود:
اوهنوز زن نکرده است
مجرد مجرد است، خوش
شاید?
۱۱ نوزبه (خواجیه زاده) محصل
صف سیزدهم حلیمات متوسطه
طبیسی:
گله شما روی مرد و چشم
ضعیف (از ارسالی) ولسی
سروده های تان را (چون بسیار
خصوص وی پنده بود) (راز-
د ارسالی) نشر نکردم - و رازش
را نگذاشته - موفق باشید -
محمد آصف (ناطن) فارغ-
التحصیل تخنیک مزار شریف:
(نزدیک بین) با همان چشمان
نزدیک بینش کوز شود اگر توانسته
باشد تخلص شما را بخواند به
هر حال توجه کنید به سروده
لطفاً صفحه برگردانید

دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

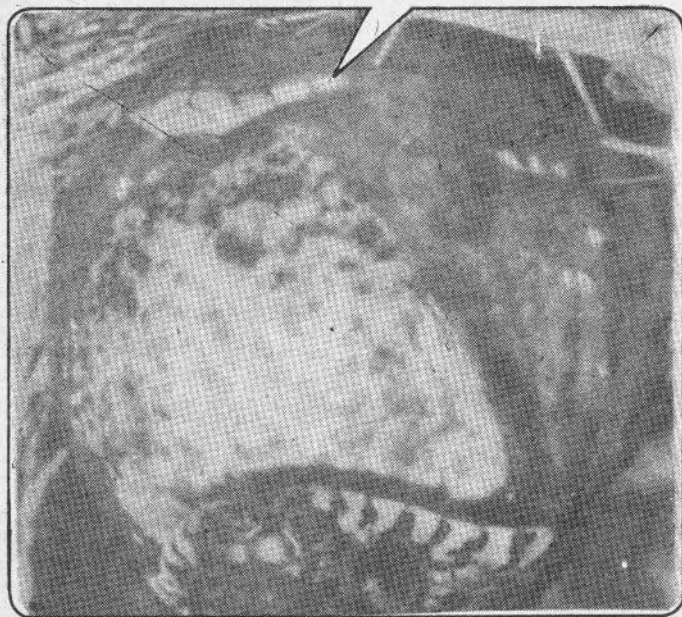
ماران یوازی خاړویدي، چی خوراګګ غذا یی رژیم لري . د امریکا علمی مجله ((سمیت لوینا)) لیکي ، چی ماران پیرچسدي معانګري خوار ه خوري . د خاص خور لو په لحاظ خورنګه ماران شته . لومړي هغه ماران چی یوازی ګوک خوري . د معنی مارانو د پاره بڼه خوار ه لږ مان دي او داس ماران هم شته چی تیر چوڼګبڼه خوار ه نه شی پیسدا کولای . سر یوه پردی الوتونکی خور وینکی اوکب خور وینکی ماران هم شته دي . د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصیږي او د امکان ورکوي چی خوار ه به خوله کسی ولغړوي او ګاهی وخت د وحشی خاړو په اندازه خوله خلاصو لای شی . که د مارانوبه خوله کی معانګري عقلی نه وای چیسی د تنفس امکان یی ساده کړي نو د ماران به هر وړود خوراګ بڼه وخت کی په قطعی ډول مړه کیدای . د اعضی امکان ورکوي خو ښکار شوي خاړوي هر خور ه چی غټ وي به خوله کړي .

بووا واناګوندا (دوه رقمه ماران کولای شی ، داسی غټ خاړوي لکه : وحشی خورګان به خوند سره خوري . داسی بیټی هم لیدل شوي دي چی د جنوی امریکا پر اګه د دي مارانو ښکار شوي دي . طبیعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړ لوکی معانګري استعداد هم ورکړي دي . یو عجیبو مارانو څخه هغه ماردی چی یوازی اوز د زس سوسما ري خوري . سوسما ري هم د مارانو په نیرنګ بڼه پوهیدلی دي ، بعدی خاطر د شیپ له خوا د بناخ بڼه سرکی اویا حتی پریاښودنی وید پوي او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورسی خو بیاهم ماران تردوي چالاک ښکاري . د سوسما ري لیدلو سره ماران قلی په موازی یا علیحد ه

بناخ کی وره یی کڼي او د ورسره د قیق وي ، چی ښکار کید ونکسی خاړوي ه یخ کوم شک او بدګمانی نه احساسوي .

د ماریوبه برخه زهری اسرار دي . زهر تی پور لري . پوهغه چیسی عصبی سیستم فلج کوي ، بل ډول زهر وینه خټه کوي ، سره یاسپین کرویات د منعه وړی او د ریم ډول هغه زهر دي چی ښکار شوي خار وې په هغه باندی تجزیه کیدی د اوبوه مارانوکي یو ډول مار خورا تیز زهر لري چی یو ګرام یی کولای شی د منعه سووتوژوند پای ته ورسوي اوکیان په خوتانیوکي لید

منعه وړی . داسی زهر هوجه کسی په افعی مارانوکي هم لیدل شوي دي . خود مارانوزهر پرتولوزوندی موجود اتو باندی اغیزه نه کوي . ایسوی ، یو ډول موجود دی چی د معنی مارانوسره یوحای اوسنی او د مارانو د چپچلو سره پسر مقاوم دي . تجربی بنوی چیسی د انسان د پاره د زهر و پاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیاتوب سر د وي اغیزه نه ده کړي . خودا موجودات د کیرا مارانوبه زهر و مړی زیاتره خلک د پوري به خاطر ماران نه خونوي . خوموز تل د وي ښکار کیدای نشو .

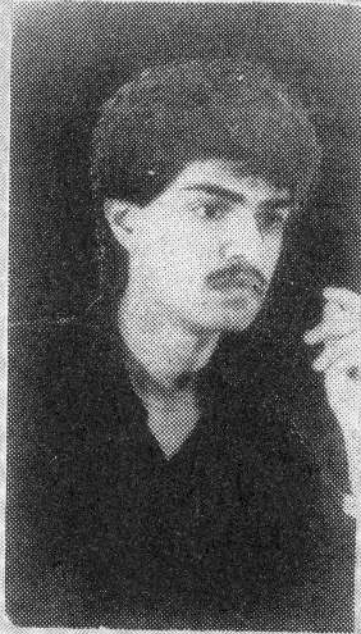


د هامبورګ د سیما نود کلوپ -
 څخه رود زنبورګ ، چی اصلا وړوي پخونکی دي ، د دي د ندي ترڅنګه د اتلس کلنی راهیسې په سیاحت هم بوخت دي . په خپل د پوښ کتنه سفر کی نزدی ملیسون کیلومتره واټن پوچه او اوبو کسی ګر محمد لی دي . هر کال ښیرګه پوچه عادي او خطرناک معای ته سفر کوي د اسفرکله براون باندی په وچه کی اوکله هم په جاله کسی د اوبو کی وي د ښیرګه یوه غیر صادي کتنه یوه ورځ د نهمیل په ساحل کی پیښه شوه . کله چی د نهمیل نامتو خارماهی یی لاس ته وړغلی وړودو هستوګنسی خواتا روان وو ، چی د وحشی خورګ سره مخامخ شو . ښیرګه بیله محند ه د لمان سره نکر وکړ ، چی په کب نیونکی چلګ خومان نه شم سا - تلی او د سپساري د پوري څخه هم نشم کولای لمبو وکړم . نو سلاسی به لوشوکی پروتم په لیدو می برلمان لوشی ویاشلی . خورګ چی رانژ دي شو ، بسله پیرمیزه موشو لوڅخه رانه لیري شو .

ښیرګه وایی : ماد امانون به محنتلوکی د اناګوند امارولیدي ، د دي په باب به قصاوونګلوکی په پیکایی رحمی یادونه کوي . یو وار په وچه پس ګر محمد م خوبیدامی نکر ه . تصمم می ونیود یو لوی بناخ په سرکی وید ه شم . په کخور ه کی ولیدم . او د پاد کیری د پاره می کخور ه له دوخوا ووه بستر پوري وتر له او پور مخی پروتم . کله چی وپش شوم ، لاندی برخه می یی حسه غوندي وه . فکر می وکړ چیسی بنایی د تر ولوبه سبب دی ، هڅه می وکړه رسی څه اندازه ازاده کړم . چی لاس او گوشت می دیسو خپشت اوسور شی ، ومونشی بر ما باندی اناګوند ارا پیدل شو ی وو . طبیعای مارنشوا ی کولای ، چی د بناخ سره می یوحای به خوله کړی . په دي دلیل مارانه انتظار یوست ، چی ښکار ولار شی او دی برید پکړی . خود ښیرګه لمسا وړانګی ښکاره شوي او دي بنایو په کوم بل خوند وړنګارسی رهسو شوو .

ښیرګه وایی : د سیاحتونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی ، حوصله او آرام فکر واری .

اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروز تیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر وقوع بیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم بزند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم.

نثر

نثر هارونک ناموهی درد بیست
نثر هاناله بوفیاد سود بیست
نثر هانسون ساز حزن بیست
نثر هانومه خالونز مرد بیست
نثر هانسترو انکست بیخسان
نثر هانترکمان رزمی زود بیست
نثر هانعارت در حق زود بیست
نثر هانارقدام دوست گرد بیست

شعر

رنگ زرد از گل انتظار صبا
باغ سپیدند دست خار صبا
هیچ زخم زتیر چشم صبا
هیچ شام زبوی تار صبا
نهر و نایق سیر ناله صبا
بای تو تو درین دیار صبا
تو تم آت را ست و داغ وصال
گذرت حرف این فرار صبا
ببخودم در خیال روی کسی
خو تو خیالیت اختیار صبا
نه هم از نهر شعر در وریا
شعر زبیا از ان فرار صبا

در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو در سراسر است
رضی مرا جو سحره گلان از تو در بر است
از ما به یاد حصار نسو در آغوش من روح
بندید به هم بدین دل و دامن شکر است
(توفیق) زمین طلب به جمع داری نیز این
زمانی شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم بزند
تبل ۱۱-۱۲۶۷

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهد از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خچه دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خچه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د ((پیرموس)) یعنی جگه اولی نوری وړکړی .

لومړی هرد ((کویس)) د روم ((اکرن)) اول روم بی د ((میکرت نیوس)) به نامه یاد کیژی . دغه هر مونه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر مونیومر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پایتخت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمیریدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خچه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر مونه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسر پوی ورن پنخه ته د سناحت بیس بنغه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول پوی قامدی اول دوالی بی ۳۲ متره اول قامدی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د پوالسه لری بی لیر اول بی بی سیکسه د هلیزونه اوکوتی اول بیلابیل سالو لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منویل کیژی . دغه هر مونه یوه سالون کی د مصر د یوه نغون ((کویس)) مویایی شوی جسد ایندول شوی دی .

و ابادی ان ، وقت کافی نده اشته
 اورئیس جمهور (کولیدج)

Colvin Coolidge
 خواست آن را تصوراتمانه بیس
 بسازد . اثر نقاشی شده . خانم
 کولیدج در قصر سفید از ظرف
 ترین و مقبول ترین آثار قصر
 به شمار می رود . در زمان او کنگرس
 امریکا بود چه سالانه به خاطر
 خریداری آثار حقیقه به قصر
 اختصاص داد . در یک دهه
 بعدی ، منزل سم به قصر افزوده
 شد ، و مال سمیت فری امتداد
 یافتند و در آن دفاتر جابه جا
 شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی
 آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
 آن نیز لغو شد . در زمان حکومت
 رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
 روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) -
 تجهیزات و دیزاین قصر سفید
 فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
 هاری ترومن (Harry Truman)
 ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
 دست گرفت . ترومن تصمیم
 گرفت که به قصر سفید ، فقط
 تجهیزات تاریخی و انتیک
 خریداری شود . در اوایل سال
 ۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه
 گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
 تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
 سفید بیانگر بازتاب دهنده
 نظم تغییرات بزرگ که در قصر
 از ابتداء صورت گرفته بود باشد .
 تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
 تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها
 به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
 ابراز تشکر از خدمات و کوشش
 های خانم ژ. کنیدی ، رئیس
 جمهور لیندن جانسون کمیسیون
 د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری
 ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
 تصادد اشته تشکیل داد که تا امروز
 فعال است .

تصاویر
 شکل نخستین (قصر سفید)
 در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
 مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه
 ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
 امریکاهائیس (Hayes)
 میزکار قیمتی بی راتخه داد .
 پس از آن رئیس جمهور چستر ای
 ارتور (Chester Arthur)
 در قصر سفید تغییرات دگرگونی
 آورد . در همین زمان آثار هنری
 نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .
 او به نقاش بزرگ از هنرمندان
 وطنه داد تا در ترین دیوارهای
 قصر رسم بکند .

آثار او در سالون مرکزی کروی
 دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی
 و سبیل دولتی امریکاسته زمین
 است و در اطراف قصر شیشه خانه
 های بزرگی پر از جاهای دیدنی
 قصر است آباد شد .
 در سال ۱۶۰۱ سون و روزولت
 با خانواده اش به قصر سفید
 می آمد . بازم زمان تغییرات
 هر رسد . تغییرات فقط متوجه
 تکمیل تجهیزات قصر بود . به
 اساس مطالبی کلاسیک فرانسه
 اتاق آبی به وجود آمد . رئیس
 جمهور (ویلیام تافت)

William Taft
 کاملاً به یک قصر جدید آمد .
 او که از علاقمندان طبعیه بود
 در اطراف قصر ، باغ بزرگ
 آلبالو را ایجاد کرد . نه سال
 های اولیالواخانم تافت همین
 ملاقاتش در جاهان پسند کرده
 و حکومت جاپان به مثابه تحفه
 چندین هزار نهال آلبالوی
 جاپان را به واشنگتن به اسرع
 وقت فرستاد .

Wilson
 (وودرو ویلسون)
 که در زمان جنگ اول جهانی
 رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر
 خریداری شد ، ولی این وسایل
 و تجهیزات مدت زیادی در قصر
 باقی نمانده ، زیرا در سال
 ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
 شدند که در قصر دگرگونی
 ایالات متحده درین زمان
 دست به گریبان در جنگ با
 بریتانیای کبیر بود و زمانیکه
 قوای بریتانیایی به واشنگتن
 نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
 ماریسون از واشنگتن بمیون
 رفت . رئیس جمهور بمیون
 حریق هیچگاه به قصر سفید
 برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
 جمهورش را در اقامتگاه
 شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو
 که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد
 به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
 گزین شد . در قصر ترمیم شده
 هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت
 فاشد . کنگرس امریکا تصمیم
 فوق العاده بی رایه تصویب
 رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
 رایه منظور تهیه وسایل مول و
 فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
 داد . این مول ها درباریس
 به قیمت گزاف خریداری شد
 در همین زمان مجسمه های
 مرمری از کیستوف کلمبوس و جون
 واشنگتن را که اثریک پیکر تراش
 ایتالیایی بود ، به صد دلار
 خرید که تا امروز در قصر سفید
 موجود است .

تصاویر خانوادگی های روسای
 جمهور بودند که هر یک به نوبه
 خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا
 می آوردند ، بلکه تعابیس نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار بر صبر نباید ز تود ل
ز آتش عشق
تا ابد قصه کند، قصه
مکسر رنگد

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فغلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق مارا روز شد
کو تراست این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قصه آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنچنان که
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جاودانه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنگر همه هستی
میگوید و انهایی را که در فغلت و
بیبخبری نفس می ساینند در سیا
هی و تاریکی ماندن کان میخواند
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می ما
ای دای نخوت و ناموس می ما
ای تو افلاطون و جالینوس می ما
شعر مولانا با طافه و احساس
چنان گوی خورده است که انسان
با خوانش آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده
گوش جان آدمی سخن می گوید
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میباید که توفیق
بجو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بود
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا:

رنگ و بوی دیگر دارد میتوان
گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میداند و از
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سبزی که کره خوردند
فلسفه مولانا فلسفه تصویری
و خیالیانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بند پرور مضامینست و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قصه چون بیجانماست
معنی اند روی به سان دانماست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه بزرگ وی را تفسیر می دهد
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسپارد و همه
دارای اش را از همین عشق
میگیرد. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را بده
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای د و صد لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا،
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید

مولانا عرفان را آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوا می محض میبندند، نفی می یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت
وسرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

مولانا شاعر عشق را میخواند
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی
الهام می گیرد و متاثر میگردند و
گفتن شعر برایش تا حد نورسان
فراز میورد و این تنها عشق است
که بر تمامی قلعه و جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها باند عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر می کنی
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی مترو معنوی و آشکار
مشهور فی مابینه مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
اند بیات مانند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پیدم مرا بر سر منو کرد
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گی به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشوری) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبج که استاد
 معربانی بود رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمین دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشوری)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 ✖️ وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیلک بین) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهول صفحه
 (بومی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :
 جان (راز داریاش) میخواه
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایید،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آینده
 اشعار خوبی از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 ✖️ جیشا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بین) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد پر نهی باشد.
 ✖️ لیلای فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بین) قسم خورد
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پس بخواهی و پس
 نخواهی این دوره میری شمس
 نیست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمیخورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان ! نه تنها
 (نزدیک بین) بل (راز داریا -
 شی) هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شتمن جمله کرده ایید. خوش
 خط باشید.
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خزن :
 (راز داریاش) شعر ارسالی
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بین) نقدا در بیانت بد آرید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بین) او (راز داریاش)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تعجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۱)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۰) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهم ترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در هفت
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل با نرید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فقر مادر انقلاب و جنایت
 است. (الوسط)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز آفتاب های پر زور
 و رنگی تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفتاب بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بین) که چند
 نوع دیگر همان را قراوش
 کرده ایید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لیسه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود
 بشود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار
 بود . به امید همکاری های
 بعدی تان ، جور باشید .
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب
 معالجری کابل :
 توجه کنید به بخشی از سروده
 مقبول تان :
 (پنجره قلم را به رویت گشودم ،
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
 پس تو همیشه بمان و سراسری
 معیشت از آن من باش و دیگر این
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت
 هراس دارد .
 پنجره قلم را به صدای
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای
 عشق جاودانی (۰۰۰)
 به امید موفقیت هر چه بیشتر
 شما داکتر صاحب آینده .
 ✕ خاطره همایون بهر زاد
 از لیسه مریم :
 نگاهای (خرافات) تان جالب
 است ، به صفحه (بوجی خنده)
 سپرده شد تا همه بخندند در
 باره فرورخزاد چیزهای
 جالبی به نشر خواهد رسید
 همایون باشید .
 ✕ خجسته نیکو از صنف ۱۲
 لیسه زرفونه :
 دوست عزیز! هر چه مطلب
 جالب و تصاویر جالب به مجله
 تان بفرستید . (زهی سعادت)
 خوش میثوم ولی به شرطیکه
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس
 های جالب باشد . با زور نالست
 مورد نظر تان صاحب صورت می
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
 خواهم کرد .
 ✕ رابعه کریمزاد :
 انتقاد تان را به (نزدیک بین)
 گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
 و مطالب چاپ شده آن شاهد
 آن است که انتقاد شتابی
 جاست چون در مجله سیاورن
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
 چاپ میشود . امید است
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
 تجدید نظر کنید . (و) از دار -
 باشی) با وجود این بی انصافی
 تان نسبت به محتوی مجله ،
 بخشی از مطلب ارسال تان را
 نشر میکند ، توجه کنید :
 (آسمان خیلی تحمل پرست
 است هر وقت که به مهمانس
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس
 گون که دارد به خود می آویزد
 آن ها قدرت های رادوست
 می داشت که همیشه در تاریکی
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش
 نیاید .
 موفق باشید .
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی
 از صنف یازدهم لیسه مید آن
 هوایی بگرام :
 جان (نزدیک بین) مطلب
 که حالا جالب است ، لقمه پس
 از آن را میچایم ، چشم به راه
 همکاری های بیشترتان . حالا
 لقمه چرب از مطالب ارسال
 تان :
 (یاد ایامی کهن هم کامرانی
 داشتیم
 کاکو ها و فرور نوجوانی
 داشتیم
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو
 بیزار بود
 عمره امر ، د صد راز نهان
 داشتیم
 خود را برج اهل کرده ، لانی
 میزد
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم
 ✕ هستی سروش محصل طب
 اطفال انستیتوت طب کابل :
 (نزدیک بین) عرض می آرد
 که خوشا به حال شما که هم شاعر
 هستید وهم (داکتر) به هر حال
 (پنجره باز) عنوان سروده تان
 است که آن را همین لحظه
 نشر میکنم :
 (دامن پنجره بسته خاموشی
 بود
 که فقط در هم
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز
 روز و شب در دل این راه چنین
 انداز است
 و به این شوق
 که شبی برگردد .
 سالها شد که دگر پنجره
 باز است .
 موفق و داکتر باشید .
 ✕ محمد شفیع (دانشیار) از
 صنف دوازدهم لیسه عمر شهید :
 (نزدیک بین) ، گوش های
 ناشنوا (راز دار باشی) را تاب داد
 تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -
 لب خوانندگان را ، بی هوده
 و عده چاپ بدهد بل جنس
 آن را در همین صفحه (از دور -
 و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
 شود وهم صواب یا (نواب) -
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان
 کرده گر تان :
 (عشق ، شعله ایست که اگر
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و
 خواهد نشست)
 (عشق برده دل فریبی است
 که بروحش سراپی زنده گسی
 کشیده میشود)
 ✕ فریده امید محصل
 سال اول بوهنای فارسی :
 دوست عزیز! از این که علاقه
 مند شعر هستید و میخواهید
 شاعر خوب شوید . (نزدیک بین)
 قلبا برای تان تبریک میگوید .
 سروده تان به مسوول صفحه
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
 چاپ آن ، (راز دار باشی) شما
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر
 بخوانید ، چون استعدادش را
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا
 قسمتی از سروده تان را نشر
 میکنم :
 (چشمانت نمود چی را خواهد
 داشت ؟
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
 سبز بر طراوت مانده
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
 و شاید به یک شب تاریک سیاه
 امید وار باشید .
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور
 عزیز ی :
 کاکا (راز دار باشی) شما
 هم با هزاران چشم سفیدی به
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
 مطالب ارسال تان یک مطلب
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،
 توجه کنید :
 (القاب شخصیت های
 معروف جهان .
 ۱- پدر اختراع ادیسون
 امریکایی .
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو
 یونانی .
 ۳- پدر طب یونان :سقراط
 ۴- پدر طب معالجوی
 اچولی سینا .
 عزیز باشید .
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه
 زرفونه :
 درست قبل از (انتشار صدای
 ملانصر الدین) نگاهای تان را
 انتشار میدهم :
 عربی مشغول نماز خواندن
 بود ، رفقایش تعریف و تمجید
 از او میکردند و میگفتند :
 خیلی آدم دیندار و موقه .
 نسبت که با حضور و خشوع
 نماز میخواند . . .
 هر چه نماز خود را قطع کرده
 گفت :
 در همین حال ، روزه هم
 دارم .
 سرفراز باشید .
 ✕ نظیم و فاکو هستانی
 از لیسه مریم :
 کاکا (نزدیک بین) تان
 از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
 چیزی جالب (چیز) جالبی
 دستگیرش نشد . (چیز) دیگری
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر
 نشد ماملامت .
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار
در تنگن، یک سکوت در فرساده
یک نمانده در دنیا، یک خشم
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.
نه! من یک صداقت این هستم
که صراحت فولادی دایم. من یک
خوشبختی در سپاه ام و سلا
برف سبز در زمستان، که رویش
راد رخوش دارد و هاران و ابا
خسود.

من در عشق رنانه نمیخواهم و در
درد دوا، چرا که من خوشبختی
سپاه دایم که آنرا در نامه
سپیدی نگه داشته و هنوز گسه
سالها گذشته اند، زنده گی من
به انداز همان نامه است که
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.
شاید من میخک سپاه تو باشم
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این
تو از من برسدی؟
.. قادر به ترک همد پگر خواهیم
بود؟



نه!

چرا که این نه تو بی زنده
منم. این ما. بی ما. ی
ما، فراتر از زمین و تویت این ما خود
عشق است، فراتر از خاطره ها
ترک کردن آنچه واژه زشتی، که هرگز
با چنین نفرین نمی شناختن
تو همان ماهی کوچک طلایی خود
بهایم هستی که سکوت را تفسیر
مبتزانی و خوابهایم را تعبیر.
من در تو بودم، شما سر
گردانم.
تو از من برسدی؟
.. چرا عشق در خود عشق
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس
وحسادت حساس بودن، آرامش
از پروانه بی هستی که برای زندگی
کردن چیزهای زیبایی داری تا
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟
یک تقاضا؟
یک نمانده؟
ایا تو چقدر برای زنده کسی
کردن رنگ و حشمانه صراحت
دیوانه بی داری که برای ترک

صدا داده ام.
تو کیستی؟
تو یک صراحتی که در کنگی کسی
تو نباشی که در وسعت چشمها
پت موری، شاید تو یک دردی
که سخت دلپذیری و در میان از تو
آرامش نیستی آرامش بود نیست
در جان درد آبدی است من
گفته بودم، تو تکلیف یک رفتگی
تا ادای یک آمدن باشی. اما
وقتی از نبودن و نیاندن با من
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی
در تو لایز میشود، که نمیتوانی
آنرا پنهان کنی.
عشق در تو یک عمارت نیست که
آرامش باشد، یک آمدن نیست که
رفتن داشته باشد، شاید، عشق
یک نرسیدن خوشبخت است، یک
بایز جاودان، یک میخکی که
هنوز سپاه نشده، یک صراحت
فولادی که سرابایت را تهین کرده.
اما تو هم مثل من در آیی شدن
پاسپاه بودن آن به تو دیده نشده
بی.

شش نمیکنی. من عشق را در
جاودانگی آن دوست دایم عشق
یک نمانده است که جستجو کنی
خوشبختی و بافتن زیبایی است
من بر ختمم؟ تو وقتی گلی را میکنی
با او چه میکنی؟
برای یافتن باسخ، ناراحتی
مقبولی در او افتاده شد، گفت
میخواهم بزرگتر نشود، گفتیم
من گلی هستم که مرا کنده می
وسپس در ناراحتی، ارم نشد
شاید میخواستم چیزی بنویسم
برای او نوشتم.
.. تو خود خاطره بی هستی، در
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او
عشقی که عاشق بودن را در خوشی
داری محقق چقدر درد بکنند
تا بقدر برسد.
من ترا در خود می پام مثل یک
صدا، مثل زنگوله های یک عهد
ناپسته و ناگسسته هیانه هایم را
این صدا آنرا گرفته است، من
خوابهایم را که آبهای داشته
جان خسته ام هستند، به این

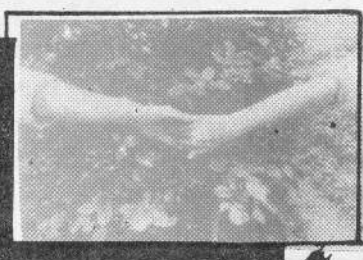
آشنایی ما از کوجه خوشبختی
ایهام میگردد من رنگ بر لاده
این تقاضا را میدهم. اما در
آبی یا سپاه بودنش به تردید
بودم. او برام از میخک های
خود میگفت، از گل میخک را در
ست داشت و همیشه باغ خود
داشت. او از درد نگفتی هست
فرهاد میکرد من از نمانده
خوابهایم حکایه داشتم. شاید آن
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود
که من فقط در رویاها او را داشتم
من برسدی؟
.. تو میخک سپاه داری؟
او خابوش ماند، نهد انم چرا
برسدی. من برایش از تعریف
عشق گفتم: عشق مثل شعری است
که میخوانش و از آن لذت میبری
میشوی، اما برای خواننده شعر
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر
نخواهد بود. اما از این باور برام
میداد که: نه، عشق مثل شعری
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی بندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای پیوند نا آشنا زنده گسی را دریا عاباهم پیوند میزنند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخوام بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نیتانم برای کدام جا - زده ای بی بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معتراشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گن کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجهام پیوند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاود انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته ای :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک بنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گن نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک را می بینم زورا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گن چقدر در سبیل بود نشد شواراست ؟

این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اندر برای قاهم يك حقیقت ، راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" تویک غزل عاشقانه ای که هیچگاه من به آهنگ ان نهرسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاه که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته ای هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ام . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه ای دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت را می بوسم . تو حتما چشمانت را می بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده ای آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاش پیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را ببودم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : موجی از رفتن بودم . من در آنچه از تگسوار خود پیوارشدم و این تصویر مرا از زنده گن می ترسانند .

○

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او نمیتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بیله و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گن کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

((زنده گن خوشبخت))

○

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سباهی خوشبخت مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاهک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه ، باخود به خانه آورده بود . چه حافظه ای ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گن میداشتم چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد

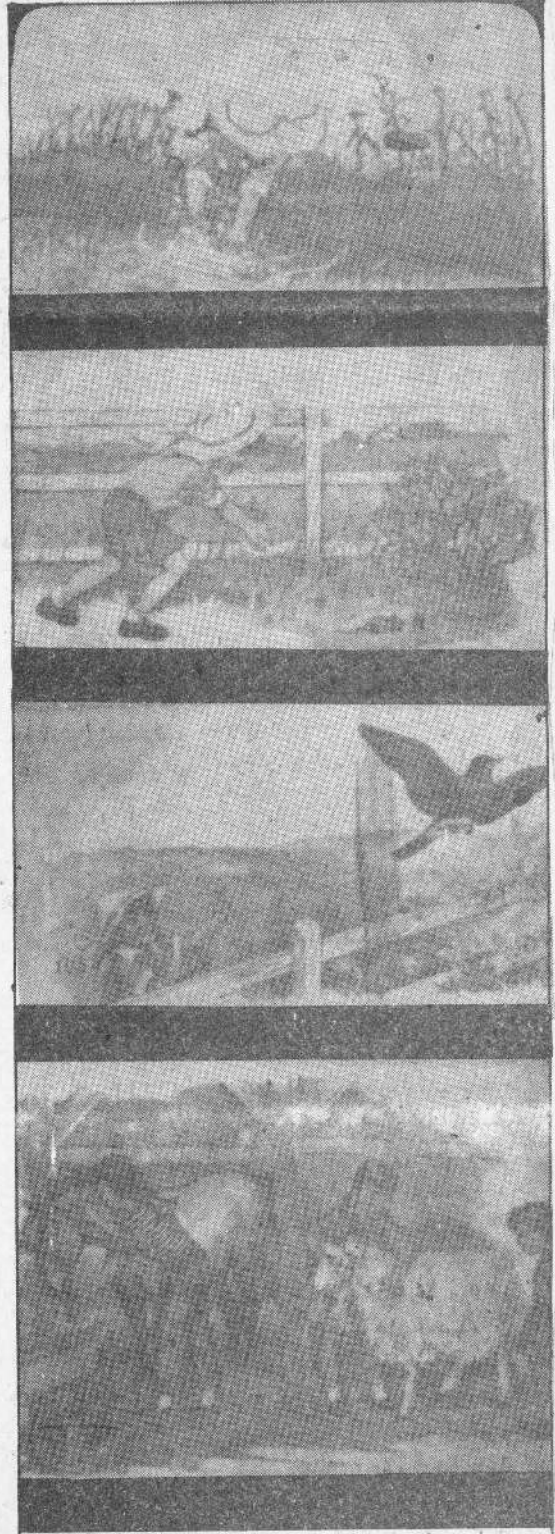
سپاوون

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند . برادرم قهرشده ومرا
 دشنام داده گفتم : ((چرا
 اینقدر بیگانه وتنبلی هستی
 مرابیش دوستانم شرماسدی))
 من رفتم ودرخانه گریه کردم ،
 هیچکس یامن گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد . نه بدرد نه
 مادر و نه برادرم - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکرد نسد
 ونقطه مرا مقصود دانستند از آن
 روزه بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 وهمانطور کردم اما باز هم مرا بدرد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده ، برادرم حسرت
 نزد یک بود که مراباسیلی بزنسد
 که چرا نمیکنم . من رفتم وباخواهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم . خواهر خوانده ام
 گفت : ((خیر است تواز رده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند ، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی ، مثلا وقتس
 که گیلان آب رابوساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی وباید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نم بود . من که یادم آمد
 براستی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت : همچنان وقتس
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیز دیگر باید متوجه



هر وقت می خواهم کاری را انجام
 بدهم ، تصادفاً از پیشم خراب
 میشود . چند روز پیش مادر
 گفت : ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتس گیلان را بپر
 از آب ساختم ، ناگهان گیلان
 از نزد من افتاد وشکست ، مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم ، یک روز بدرد گفتم :
 ((برو عینک هام رابیا)) وقتس
 عینک هایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود ، اما متوجه
 نبودم که دفعتا دروازه رابرا -
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدرد خورد وانرا شکستند .
 بسیار نارالم شدم اشکهایم
 سرازیر شد ، بدرد بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم ، مادر
 بدرد مراد دشنام داد ندگفتند :
 ((تو بسیار بیگانه وتنبلی هستی
 هر چیز را می شکستی))
 برادرم کلانم که در یوهنتون
 میخوانده چند روز پیش بادستان
 خود درخانه ما بود ، برادرم بمن
 گفت : ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتس چای را ما -
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 وه اتاق معمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادرم باعجله از اتاق
 بیرون برآمد وباشتاب که داشت
 متوجه نشد وبامن تصادم کرد ،



تصاویر فوق رابه دقت ببینید بعد از براساس
 آن یک قصه بنویسید وما ارسال کنید ، برای
 بهترین قصه براساس قرعه جایزه داده میشود .

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد . همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست

است



برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

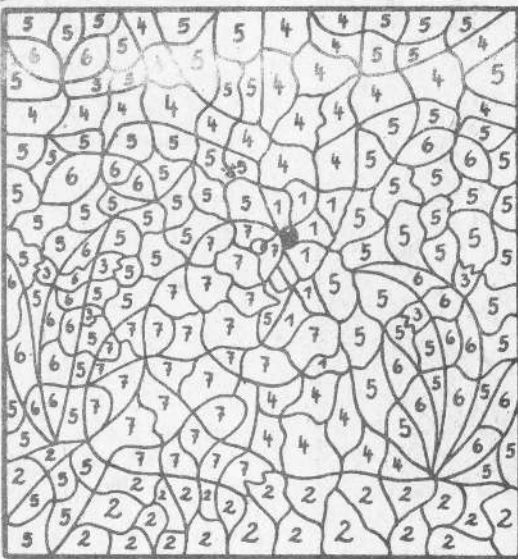


ازين لحاظ بايد با احتيا ط باشي ويلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد کار هایش را نباید انجام بدهد که توانای آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن ميشدم به كار شروع ميكردم حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشد و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .

من ...

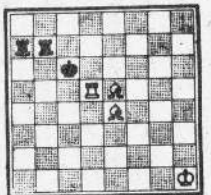
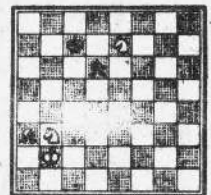
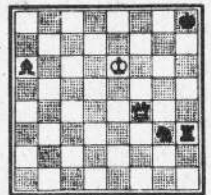
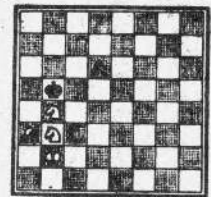
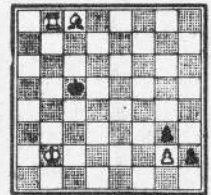
دروازه باشي واگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

شماره هاي ارقام را چنين رنگه اينزي شايده :



۱- زرد ، ۲- نارنجي ، ۳- سبز ، ۴- انصاري
۵- آبي ، ۶- سبز و ۷- انصاري تيره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نماه سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

پازل

جدول

افقی:

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانهای
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر
- ۱۰- تیم - اندیشه وهراس دتوق وبارک
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکایی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است
 ۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سنیهای فرانسه، نبرنگه

۱۳- هنر - از دل برآید
 وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب.

۱۴- پایتختی در اروپا - سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانپیل از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور سوودی:

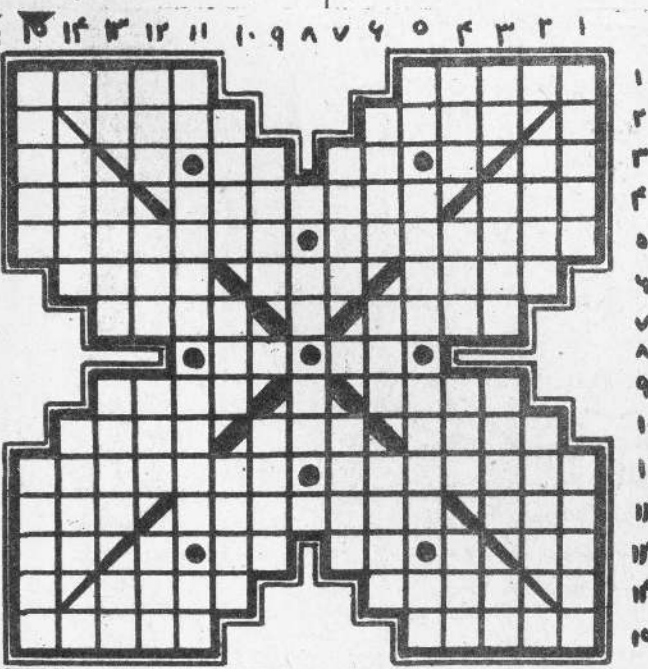
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان
 اثریست از داستایوفسکی - نما
 پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید



حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مرآت - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان .
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل .
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر - پست .
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک .
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال .
- ۱۱- برابر که نیازمند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز .
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه .
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نهلماهی هندی - پای اتومبیلها - نقش .
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت .
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه .

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگانشناختن کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت است. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در اینصورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از ریسایی و ریسک فکری برخوردار دارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از بقیه به خدای خود اطمینان دارید و خود را با یک قربانی تصور میکنید. چرا؟ آیا دلیل پاره بی ناسر - سایی های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاد اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

دیده ای که در این شماره دیده شده است

حل کنندگان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - توریالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
 - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر
 - رومان - لینا - سروش - لیسدا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپسندید.

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . پتان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تپد پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های اند و خسته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مرد مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کند .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هـ مشعري امـاده
بند پيرايـ است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۲۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
 مسلسل
 Ds
 350
 22 ص

صنایع ملی
 بزرگترین
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لڑائی غیر در نیامہ
 لبر مویان خاوندہ ما تازہ رسیدہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت
 ۲۶۱۱ برا سے حر
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت راقبہ پرزف کیند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**